

کتابخانه  
جمهوری  
اسلامی



کتابخانه  
مجلس

12524

بایں  
نورین

1544

ساز

وكم بعد من اطفأ فتي يدق من صميم الذكي  
وكم ليس الا من بعد عي وقرب كربة الغلب الشبي  
وكم امر تسان به صفا ويا نيك المسرة في العيش  
فقد اضا فاضه كما الاحوال فبق بالذوق الغوي

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the letter or a separate note, written on aged, stained paper.

1859

1545

1 A F 2 V

التوحيد من نفس

الرحمن


6, 6'

نجم الغزیر

1  
2  
2  
3  
Q  
S  
A  
Y  
b  
-1  
11  
21  
21  
31  
Q1  
S1  
A1







125TV

ایضاً  
نورین

1845

ہا!

فمن بعد من الطفختي يدي في محاسنكم الذي  
ولم يسر الى من بعد عبيد وفتح كربة القلب الشحي  
فلم امر تساء به صحا وتاتيك المسدة في العيش  
وتواضع كل الاعمال فبق بالذوق الغدير

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the letter or a separate note. The text is written in a cursive style and is partially obscured by the binding of the manuscript.

1899

1545

1 1 2 3 4

الروح من نفس  
الرحمن

6

نجم نفیس







یقین است بسی شبانروز بگذرد که بر زبان حقایق بنایان  
 سخنی که تعلق با مورد نیوی داشته باشد بگذرد و با نخت  
 محاکم از نزدیک و دور هیچ کس را یارای آن نیکه پروان  
 فرمان واجب الادعان بکدیار از نقد یا چیزی که با آن  
 ارز و صرف کند لاجرم خلاصه معجوره عالم سحر اعوان  
 انصار آن پیش آفرینش و کم ز آفرید کارشته پیر  
 بی جنگ و پیکار چه آنچه نویسد به تحقیق میداند فوجی از  
 عساکر ظفر تا راز حد و کرمان بگوشی احتیاج افتاد  
 و بکمر از ساعتی بخومی پشتر از هزار پیر بهار به بلبله  
 کنتاری بدن روانه گشت بغیر خواستی اسادگان پای  
 بر ریخلافت مصیبه و طاهر شد اینک انوری روشن  
 رای مدحت آرای زبان سخن گسری آورد که ۹

که ستم قهر او بر روی دریا بگذرد  
 و در نسیم لطف او بر آتش و زنج  
 و با یقین برین که اگر بگویم و کنه عقل داند کلین  
 بطراز قای دولت گیت خامه عاج از ذکر اوصاف  
 استکشاف آن جانچه باید و لایق اید از برای تیرین و برک  
 نوشته را خواهد آرا پست با سم سماعی که زیب رؤس خا  
 پرست و وجود و دایره و حوز جان و جان عالمیان صغیر و  
 کبیر کالش بر از حد مدارک و بل فضل انبیا و ملک  
 و سواد الملک اکمال العارف بالله المجاهد فی سبیل الله  
 سجاد ابو المظفر جهان شاه زینبده تاج و کلاه خلد الله  
 فی راضیه ملکه و خلافت و سلطانه و با آنکه بکلک جفت  
 العلم نگاشته ضمیر منیر که کاه تدبیر از تنگ مانی تغییر



بسط و جنت و معدت نسبت با کافران و غیره  
 آثار ختم و انعام را که از مکر خدام بهرام انعام ظاهر میگردد و  
 آنست که بر حسب فرموده و اذاردانان نملک قریه  
 امر نامرغیا هفتقوا فیها ففی علیها القول قدر نامانند  
 که حاصل مغیش راجع بآن میشود که چون خدای تعالی خوا  
 که جایی را ویران سازد از ستمان فاسق براه انجام  
 بقدر آنحضرت جبرنی صدور باید که مستحق و نواز و از زول  
 بلا که دهند و از فروختن شعله غضب الهی خشک و رسته  
 آنجا زیر و زبر میگردد و امثال چنین احوال از کاشکان سکن  
 که خلل اسدی الارضین ایشانند ظاهر نمائند و از مدتی  
 باز در بسیاری از بلاد و دیار انواع و قایع و حوادث  
 عجیب روی نمود و می نماید و از حکمت مندرج در آن امور

مولانا که آنجا بر تو شعور آگاهان بران افتد بر تو پیش و  
 ترقی استعداد است بر سبیل که بر حسب ان یکم فی آیام  
 در کم نجات از خصایص این زمان بریشان ظاهر پوشیده  
 برکات ظهور مقتضیات و لایست و در واقع صیقل  
 آیند قالیات تجلیات جلالت حق سبحانه که آپا  
 آن وقایع که گذرند عمومی یافته و بیشتر مردم را از هر طایفه  
 بدانستن اسرار الهی بابل است و قوت شنیدن سخنانی حاصل  
 که گذشتگان بعد از ریاضت بسیار در خلوات و در پناه  
 حاصل شدی اگر شدی و اظهر و اعلی ازین آنکه چون در کلام  
 موزون که از برای رعایت وزن و قافیه عدالت و اتحاد  
 از جود و جبر رعیت و از ان حیث مناسب منفعولات  
 افتاده فایز کرامت السلطان ظل الله که صاحب این است



با وجود شغل خطیر جهانی بر تو انعامات بر نظم کلام  
 الملوك ملوك الکلام می اندازد و مضمون آن بحر حلال  
 از حقایق معارف کتب فطیرش جز در کثیفات کمال از  
 محققان صوفیه نتوان یافت و چون قصد فرمان برداری  
 فرموده و اما بنعمه ربک فحدثت نویسنده را بران داشته  
 که این سخن را نویسد با آنکه تمام مردم این زمان از روی  
 دور می دانند آنرا از احسان بی پایان پروردگار  
 بخشایش هر بان تعالی تمکات می رود توفیق نوشتن  
 سخنی جز نمودن مطالب بلند است را کفر از جندش  
 بحکم آن ربکم می یابم در هر کلمات الما فغرضوا لها  
 بتقلید کدستان فرزند کرده و حاصل کردن اینست  
 که آدمی بان از مشارکان در حیوانیت امتیاز یافته و

خورشید قدر رفیعش از اوج کرامت و بحر کلم الارض  
 جمیع تافته و از دیوان انسان و متشاون الا ان شاء الله  
 فرمان جان صادر شده که سخن در بیان حسن کردار حق  
 پذیرد که اگر کوبیده از او واقعه ضروری مکنه کتار نباشد  
 و گریه در حیرت زار و در شمار سپستگار بود نه سرسار  
 و بس طاهر که جان سخن جزا و از بیگانه آفرید کار سبحانه  
 تواند بود و از نیست که در کرمه ان السلیق و السلمات  
 المؤمنین المؤمنات و العائین و العائینات و الصالحات  
 و الصالحات و الصابرين و الصابرات و الصالحین  
 و الصالحات و الصالحین و الصالحات و الصالحین  
 و الصالحات و الصالحین و الصالحات و الصالحین  
 الذاکرین الذاکرین الذاکرات اعد الله لهم مغفرة واجرا



عظیما اوصاف ستوده اهل سعادت سرمدی از مردان  
 وزمان بعشره کامل رسیده بگذرد اگران مسکینه انجام گشته  
 و افضل الذکر لاله اله الله مقررست بی ارباب و استبنا  
 و از محمد رسول الله منقولست که فاضلترین آنجی گفته ام من  
 پیغمبران پیش از من لاله اله الله است و مامول از لطف  
 کران از حم الراحمین عمت نعمه و ثوابت الاله است  
 که آنجی نوشته شود از معاصد این رساله اصل و مآخذ این باشد  
 آیت کتاب مبین باشد و صحاح احادیث خاتم النبیین علیه  
 علیهم افضل صلوات المصلین و آنجی برای بیان آن مقاصد  
 قلمی کرده از مقدمات و متمات ابتدا از اصول مقرر شده  
 و مسلمات اهل اسلام باین مضایق واضح فحوا بود که فطرت  
 سلیمه اهل انش از قبول آن باینماید و از تسلیم آن حجتی

و نظری

و محدودی هیچ وجه لازم نیاید و چون نمایش هر گونه احوال  
 حسن و قبح و نفع و ضرر بر شخص عینی ترتیبی باید اشارت  
 و مر ایند آن بعد از تمثلی صورتی و یقینی معنوی تواند بود و در  
 مراتب و بالضروره هر یک از این خصوصیتی باشد با حقا  
 قرار است که هر چه از این تعیین می تواند بر زبان نیاید و  
 اندیشه از آیات آفاقی و انفسی مفومات مجمله را تصور  
 نگارد تا از سیاه کاریش این پیغمبر روی چشم توان داشت که  
 مقاصد مستخرج از بحر کتاب و سنت که اشارتی باین نیست  
 نه مجرد آن باشد که در سلک تصانیف و مولفات دیگران  
 انشطام یافته بل مشعر باشد با کاسی از نعمات ایام دمر و  
 تعرض بآن و چون از رسوم تقلید و نهاد احکام او نام  
 حال بے شوجهان تحصیل کمال معنوی انا و جدنا ابا، تا

نظری

ن



علی اثر وانا علی آثارهم مهدون کو بایست ۹  
 با عاقلان بمسک علم حکایتی است  
 که عاقلان محکم جهان شکایتی است  
 صاحب فتوحات کی که شیخ مطلق مذکور خواهد شد در  
 فرمود آورده که محمد بن سیرین قدس سره اولیای اجمعین  
 بآدمی از غورقی شنید که آریست الباری ان القری فی  
 الریاء و چون در آن زمان و مکان مقفود بود بمنزله  
 و رفعت منزلت از قمر خود انهم کرده و از لفظ ریاگری  
 و خاک را و از شمارش رماش مغت دور افلاک را و  
 فرمود که بعد از من شب زودتر خواهد بود و بس  
 مفسر بجوار رحمت حق سجا به پست و ازین به شمارش  
 معلوم میشود اعتبار رویا، صاف و از آنجا آن عالم ربانی

و نظایر

معینه و اله در ولایت حروف و کلمات مناسبات عقلی  
 در تعبیر و در تعبیر زیبا شفاق کبیر و عدد که تعرض بعضی  
 آن پیش از شروع در مقاصد مامولست از غون بوفیق و از غون  
 برین تعبیر موافق تقدیر بری از تفسیر طالب چیز و باید که  
 حروف و کلمات که حضرت ملک علام غر و علما همان فرشت  
 بر پسران علی بنیا و علیهم الصلوٰۃ و السلام برای راستنای نام  
 منحصر نیست بر آنچه بوضع جعلی مخصوص بکروی معین است  
 کرده و ازینست که در قرآن مجید که ایمان بان و علی بمقتضای  
 آن بر جمیع آدمیان و جیان و اجیاست تا پسری شدن  
 این جهان از بدانشین و اندیشه کردن در آن بسیار است  
 چنین موضع بمثل افلا تعقلون و افلا تستمعون و افلا یخبرون  
 سرزنش تقصیر کنندگان در امثال آن فرماورد و یافته



و از موشحاتین پوشیده مانده که تنوع عبارات مذکور را و  
 پس بهر جهت بر آنجا گذشتند و الله اعلم بقصیب علیهم  
 در مباحث متعدد ذکر مکتوبات تا مگر غیر آن فرموده اند  
 اقسام آن باز فرموده در صدر اول سور. از قرآن بعد از خانه  
 آن کتاب عجا از انتساب به بعضی مفسرین که در ادیان  
 مکتوبات از مکتوبات یکی بعد از آنکه در آن مباحث ابراهیم  
 کلام اولی را مکتوبات در مکتوبات و مراد از آنکه در آن  
 معانی که در مجلس بیان فرموده و عالمان آنجا در نظایر  
 هم از آنجا که در سایر مواضع و اغراض این مکتوبات  
 که این مکتوبات آن به جای مکتوبات آن مکتوبات  
 از بوار مکتوبات و مکتوبات کتابی به مکتوبات که در صدر  
 سور نیز به مکتوبات مواضع است او با مکتوبات مکتوبات

وجه به بعضی مکتوبات آنکه در مکتوبات مکتوبات و مکتوبات  
 اجتماع این احوال در مکتوبات و مکتوبات و مکتوبات  
 که در مکتوبات مکتوبات مکتوبات مکتوبات آن مکتوبات  
 مجرد قاعده به مکتوبات مکتوبات مکتوبات مکتوبات  
 عربی و مکتوبات مکتوبات آن مکتوبات مکتوبات مکتوبات  
 اند و مکتوبات مکتوبات مکتوبات مکتوبات مکتوبات  
 قطع نظر از آنکه مکتوبات مکتوبات مکتوبات مکتوبات  
 فرقانی مکتوبات مکتوبات مکتوبات مکتوبات مکتوبات  
 و مکتوبات مکتوبات مکتوبات مکتوبات مکتوبات  
 مکتوبات مکتوبات مکتوبات مکتوبات مکتوبات مکتوبات  
 که از مکتوبات مکتوبات مکتوبات مکتوبات مکتوبات  
 مکتوبات مکتوبات مکتوبات مکتوبات مکتوبات مکتوبات



شایسته خاص و حصول این حال آن لای مجده صاحب  
 از سخن کتاب و سنت که ایمان معدل بزرگی است از جمله  
 حضرت خاتم صلی الله علیه و علی آله و سلم چون با سپاه اسلام  
 بنا به بظنا مرخص رسید و از صید کرد و بار و بود شید که محمد  
 انجمن فرمود که الله اگر خرب خیر بعد از انعم خود خور و  
 را شکوهی را که از ایمان و خردگی بی وین بیرون آید و  
 بود که بر وضع جعلی مفهوم کرده و خوف جوامع الکلم خجسته را  
 بنا شد جویم برین زعم کاذب را با تحس آنچه نموده باشد  
 سبب بر شاید بود و غیر از مغربی اهل بیت و ان القرآن  
 ام علی قلوب اهلها و الله اعلم و اعلی تعجیبه اعیان  
 رو یا ماسد و کراشاتی آن رفت از مواضع متحد و کتاب  
 و سنت مستفادی شود و در قرآن احسن قصص بفرموده آید

تا وی روی من قبل و جعلها ربی حاتم با خیر و از آنکه  
 فطیل الله علی نیا و علیه الصلو و السلام از اعتبار خوانی  
 و بیت بود و قصد و بیخ فرزند فرموده حکایت رفت و از آنکه  
 حضور من اعیان است که احسن قصص اشغال داده و در خواهر ایمان  
 نیز با این حد صاحب موافقت در وقت که اصول دین  
 خوانند از این دهنده که اهل الله یا فطیل باطل عند المسکین و  
 دلیل و طایفه بر این دهنده فاسد که بی از توام الناس را بطلان  
 آن تجربه معلوم باشد و اگر کرده و کم مثلها فیما و فیما غیره  
 از همگان متعرض تبیه بر خطبای حکای شایسته  
 بیان فرموده و سال آنکه مقصد اعلی بسیاری از طایفه  
 و امرش از سر تقایف این ده طایفه است و در واقع بی  
 است عظیم نیست با اهل بیت زیرا که این زمان و چون

مایه



این حال بر نویسد پس از این اتفاقات که مرطاب را  
 شاید که دست نداده و سبب مناسب پیدا را و پیش  
 امور که جادوی ایام طلب اطلاع یافته بران و من است  
 الاغازه انوفی با ملاحظه فرموده قایل صادق خلعت علم  
 الاولین و الاخرین بحاکم لاصحی تا علیک است که  
 اقیست علی نیک مکر و نمند از شبهه فاده و عدم تعلل  
 قوت عاقله با دیگر دارک جبری در معرفت و شافیه  
 پروردگار و تبارک و تعالی و دانستن امر از من و چو نشین  
 این سخن موبدی غریب غیب دارد از خوابی که یکی از اهل  
 این روزگار دیده از راست کوی شنیده که در شیراز  
 بدین نام پشای مار زاد که به نیکو و استن تعبیر خواب  
 مشهور بود و وقت بودم و شخصی در آمد و خوابی را بر کرد و من

فرموده بگیرد این کس را که بتا شلست و ده که گفتی بعد  
 از انقضای ظاهر شد صدق آن سخن بخند خشی خبیث طایر  
 کرد از او را صورتی پوشانید و بود که آن روشن دل در  
 یافت اگر تا بخود نشان قوت عاقله که استیغافیت  
 واقعی بودی صاحب مباحث جهان با می رنگی را نیست  
 بنگارن نفس مودعی عقل ته انبیه گفت از  
 برضا طلیس حج در جادوی لال شد از گزین سخن نام  
 این مضمون در ای معنوم ظاهر که مناسب سخنان مایه بود  
 و کس باید فاده دیگر امتحان است که جمعی مخصوص  
 در ایند جانیده از این مظلوم که در روی رنگ لطف و نواخت  
 در من سرود لالامادی ساخت که همان فایده بعینه  
 دارد مستفاد میشود و در حلق مطر زو منجست بنین



روشنی که سبب ریزش میل و دم بهای معارف و کتب است  
اعتباری که اعلیٰ عیسیٰ ابراهیم سال شریف این نسبت به شریفین  
اشارات بوده درین روزگار بر زمین قلم نالت فتاح است  
که بنا بر آن فصل اختصاصی بطبقه نظام نوان مجید دارد  
تقدیم و تأخیر کلمات و لاتی ملاحظه فرمائید و اخبار و کتب  
نشان آن در مجروح وضع جعلی است و در مختار آن آراء نظام  
صافی باطن صوفیه اعتبار و وضع مذکور واجب است در  
استنباط حکم و اسرار از کلام معجز نظام و صاحب احادیث  
قدسی و بنوی علیه و علی آل الصلوٰۃ و السلام که از آن سرچ  
از قار که کوه شاهوار و حد و باهر کتب از سر بار مقدم دارد  
و سر موخر از او هر کوزه معانی را متعین است و اصول و جوه  
این را بنیاد آنجود معنی فرموده ازل القرآن علی وجه

احرف کلمات فاعل کاف از خارج دارد و احد اعظم بالصواب  
 والیرجع الی الکتاب تعبیه ایجاب ذاتی که نشود  
 زخمی از موفات قدما حکما نقل کرده اند از ایشان مراد آن  
 که در این از اجایه و زمان نویسی علی بنیا و علیهم الصلوٰه و السلام  
 آموخته بوده اند آن بوده که ذات بی مثل و مانند حق سبحان  
 و تعالی در آفریدن عالم و عالمیان هیچ احتیاج هیچ وجه از  
 وجود چیزی نماید بر خود ندارد و غایبی حاشا که  
 موسم عدم اختیار باشد بعد علم آنچه صد و یکبار از وجود  
 سوزانیدن از آتش و و شلی آفتاب تعالی علیه السلام  
 الظالمون علیه اکبیر ارجای این اندیشه های فاسدست  
 نویسنده را بخاطر ماندن و کفری باشد شجید اگر دوستی بشین  
 کم از حدت ساکنی او این غایبی و یا غی کبابی جز در نظر

خوات پزیر کند و بعد از قصد علم گشت با کمال عین کرده و از حد  
 سرافراز گشت و از شعور میرا گشت به انشی فطری که اطفال  
 می باشد و از ان دانش و ادعایت جانب آنها راجع آمد  
 حاصل کردن آرزوی خویش از ان پس دوست یار گشت  
 در قصدین فرموده و کل مولود یولد علی الفطره فیه  
 ایضاتی دارد و رای ایما می بر پستی و درستی و با غفلت  
 الهوی ان هو الاوحی یوحی علیه و علی اثر ایض الصلوات  
 و کرام الیجات و باین روزی از صاحب معاصی گشت  
 سره شنید که عالم چی نامی است و در ملک مخصوص نظام  
 یافت و بعد از مدتی بدید بحری در جماعت احسانات بر سا  
 آن سخن بونی ساخت گشت که اگر فضا هم با اینان خلاف آن  
 بشنیدی غیر بی بآن را دنیا فنی و ازین روی توان یافت

که از مواضع لغزیدن اقامه از باب تحصیل علم تیر گشت  
 میان معلوم است و محسوسات از سخن و کلمات پسندید  
 و آنرا با بعد از احوال کلی از توافقی حاصل و صدق  
 در نظریه باطن باید که شنید و تئویر آن بنور حضور استخراج فرایید  
 مقاصد از جرجین کتاب و سنت و بیان این حال تا منقضی گردد  
 بکمال بصورتی موزون معروض خواهد گشت و با بعد از توفیق

خورشید جو گشت عالم آرا	محتاج سرایت پست
عقل سر ج و نور ایمان	خوشبخت پیر حق قرآن
مشو نو که محمد پیغمبر	قادر و برادر اعتبار
دین چون نشود تمام ظاهر	بی ذکر مدارک و شاعر
زمان هم سر و از کرم حکایت	باشد که حق بود عکاس
بر زخرد ده که نه مدارک	ست انسان که کنش مشک



خاصیت بنیاد یکی زبان	کس را بتوجه بنیاد زبان
و آن ختم شده که چون	بر قایل باقی بعد
و در هر یک دیگر آیه را	همه او نصیب حق تعالی
و آثار کمال آن در عین	پیدا است ولی علم آن
زبان پیش که افکند	بر کفره اثر کند او را
سر کرده جهان نظر نوزد	که حق طلب بهر زه سوزد
که در طلبش کشتی افروزم	از ده دکنه در او بر کام
عینین کن بر که کوهین	آلوده که درین جیب نشین
وام است که برین بود و کرد	عاصی حق و دود خیزان
مفسس و این بهینه حال	و عدی توانگری و بال
مفسس نیز کسی بزندان	در یاب و همین غلام خود
مکن که نماید و نپاید	نستغنی اگر زین شاید

حق را است غنا بنا بر کمال	و او را از مقربان درگاه
جمعی است خسترا و اوند	با دانش و بخش و وفادار
ز اینان رسد از عطای سلطان	چیزی که رسد به سخنان
سرور محمد امین است	پیش از همه کرد و این
در زیر لوی او است آدم	وز قیض عطای او است عالم
لو لاک شیده بیا و آرد	وین که ز شاعری پسندار
کاینکه ضایع زمان	در محو کنی ترا زبان
بجست کسی که گشت خردم	از حب رسول آل معصوم
کائنات و سید سعادت	و الحمد لو امب العطیات

تغیب با تعلق اعلی السلام اگر کسی نخواهد  
قرآن شود کلام الله گوید آرزو کند خود را بهر کوه  
سود سازد بزمه نشود و او را کفره واجب کرده

اورا و دیگر صفات سید الهیة از حیثات و علم و قدرت  
و غیر ما چنین اختصاصی نسبت بآنان حضرت نیست و هرگز این  
سخن نیکو ظاهر کرده از ذکر در حق میان قول حق سبحانه و  
کلام او و تدبیر در مشاغل خود غیر و انعدام او و بصورتی ننظر  
باز نمودن انبلی نماید و من الله التوفیق

دل داده و از زبان حق	پشتو بخنی یکوش تصدیق
قولت و کلام مرد حق	در باب کتب و این سخن
گزیناری او بیان کنم من	پاکیزه و دید پرورش
قوس سبب ظهور اشیاست	بی واسطه گفت مرد با حق
کن و ان بشود بطرف الین	افتاده ز علم سایه بر عین
هر چه که حق نخواهد آن را	هرگز نشود بدید اصلا
حق بود و نبود غیر از حق	و زانو ناید بجز کعبه حج

دانش ثابت و غیر متغیر	بنی حکم جزو جعل و غیره
مجموع یکی و غیر معلوم	نان علم که عالم و معلوم
هر چه که بود و باشد و نیست	بی چون و چگونه صورتی
چیزی که بدست خود نداشت	و آید بود عجب که دانند
هر چه فیض اقدس بآنان	و آن علم که کتب را می خوانند
کس از شمس و شمس نیست	یکتاست که هیچ ندیده نیست
مردم بخاری و ذکر کون	و ان صورتها است بی چون
آن بود و واسطه بطیقا	در باب که اصل قیام است
بی یاری غیر پروریدن	مگر نشان و نیست آفریدن
آنی که زنی جاوده الی است	فعلت ز زمانی است و زمانی
همی و نیست مستمر است	دو تن سازم که این چهره
پرسه قمار و ناز و باشد	نوری که ز مهر و ماه باشد



زین زمانه در وجوده دنیا	که نورده از خداست و اما
و اما گفتم که تا نیستند	تا دان در هر چه بود
این خلق جدید اگر چه است	و انست آخرت تر است
اگر چه که اندام پناست	فردا یقین جان که است
اگر چه شایسته انسان با است	اندیش که بران کاری
دانی که وضع او تعالی	هر چه که میشود سودا
چون و جمادی و نیاید	شانی بود از شون و آ
یکجا می داند بی تغییر	شان مانده نهایت اگر
گرفت مشرجه اعتباری	اوست که طاریت و جا
آبی که بود به یک جرم	و اواز معنی خود مان
آز این بی شکل بسیار	این یابی و لغیا با طوار
در هر دو بحث عقل نکند	جز آب و هوا و هیچ دیگر

از غیب مرا خبر کشانج	آمد جلم در دست و واضح
مستحون بلطایف و وقایع	و الحمد لله الحقا این
تنبیه از آنچه که روی دانش بود	مسطر بقطر
بهره خویش که در خواب غفلت بود	و اندو خود را بیدار
انگاشته بر لوح بنده انگاشته اند	و در واقع بخت طال
فرات که از نرید اختصاص نیست	با دیگر صفات منکم
قصص بجهان تم بجهان شمر نموده	و همین فساد آن بیدار
با تنبیه بر اموری که دانستن آن	چو نرید دانش از بر
دانش را سود منافع مکمل منوط است	که شمر خواست
بعون الله تعالی و تفسیر	از قول خود داده شد نشان
بشر کلام هم یابینه	در زیر لید سقط نه نو
کس نیست بغیر ما سخن گو	ما چون زبان شمریم گو یا

از قول شود کلام پیدا	گفتن باشد سخت و آنگاه
از کت شده مردم است	زین گونه جان کلام بجا
زان بحث می رود که ما	قرآن خدیم از ان در آید
نیم ز جده و آن فضا	جوهی بود که باطل
باطل جو نموده است زایل	مشروع که است این بنیاد
با کینه حق و دلب که دار	منکک بنوده جو منکک است
عاشا عاشا و تم عاشا	مروج بر محل قرآن
دارد شانی بگوشتش ان	عقل شدن از خواست
و آنگاه کلام حق تعالی	ادوات را بل مؤمنان
امری از غرایب است	چون غفلت آدمی از است
کائنات و مراجه است	مجموع ز غفلت می آید
قرآن همین گواه و گویاست	عقل را بنده بخیر نموده

عقل

از بود و نمود فرق دریا	عقلش از ثبات و بود
و نیست بدان نمود را	کین است ثواب و آن کیست
بود ازلی و ابدی	کاکا شوی زبده ان بود
زان بود اثری نموده عالم	باقی بیست و لایزال
عالم که نماید و نیاید	پیدا بطریق نور عالم
و آن نور که بیست و اول	اوراده نمایدش آید
و نیست نشان غایت	شد عالم انیا و هر سل
تا خوانده و نامش در	کتاب و بعد با یکت
قرآن که در دست هر چه	در دانش کس نیست در
در دست خدیم جا و آید	اعلی و اتم در هر کویند
نمود ان زنده و آن نمود	و اوراست غایتی و با
عقل که نموده و دارد	افقار بنا بر اسرار و ان

و آدم در کتب است



بود آنکه رو نمود خود را	نیز کرد و تنگ و بهر
این فرق نمود شد مکرر	در متن شاهان معصوم
و امید جانکاف نافع آید	آزاد که بخواهد شکر آید
پایه زد و ن خود کو ای	از خود بهر ایت سلیله
اگرین جلد واره انجست	بی یادی از آن که نامش
ما قال که بخواهد خود را	من قال جان خود است
گو ما که ز بهر این محل است	گویند که در این محل است
آنکه بخواهد شکر آید	و اندک متاع بکفایت

مقتضی از خصایص کلام بهر نظام بحوث عزرا کا  
عقول و او نام نام به نام آن از حیرت امکان پرو  
اکثر و قصص و اخبار گذشته بروی احوال یافت که  
جزئیات احوال به همین جای خیر بود از آن پستگاه

میشود که ماکان حدیثی برتری و دیگر از معارف و حقایق  
کلیه را متعین است که و لکن تصدیق الذی من بوی و  
کلیه است و بهر و رحمة الله علیه و بهر و بهر و بهر و بهر  
ایست و هر را که فضا و یقین از آیتان بیل آن عاجز  
آمدند لایق مومنان بر سبیل عیانت و ز شایسته  
جلالت قدر آن کتاب اعجاز آفتاب من الله فیها  
بیان آنکه و الیه المرجع و آفتاب

حق را که کلام او خدایست	مقتضی از خصایص کلام
باشد که شکر و نور آن	گویند که شکر و نور آن
و الهی کی از آن بهر	زاییده هیچ جان نراوم
آیات در انفس و آفاق	ظاهر شود مکرر خلاق
انقول کن و معارج اشیا	پیدا شده هر چه در جاست

ش

درین وقت که مستی طبعی	شانی دشمنان و آتی
بس قول خدا و آفریدن	باشد و بکین و شین
یکین جو نظر میکنی بجاصل	از مرد و بود یکی و کامل
این دریا به زود که این	فرمود حق علا و صدق
وین نیز که کز ملک و ران	پرسیده این سخن این
جو کین حق شد آفریدن	این حال شود در دست و در
کاش که کلمات او بود آن	از کز خاک تا با فلک
با جلد خود است و قریب	مجموع صنایع و بد این
چون کشت مقرر این	بر و انبیا و نبایان
کز انفس خویش باز جویند	احوال صد و رانجه گویند
مگر غیب هر آنچه میرسد آن	در دل ز با بس لفظ و این
ظن بسیار است مانی	افند خیال شخص غایب

و انگاه بصورت کلامی	ظاهر چه شود کلام نامی
این قوس نزولی است اینجا	چون در عالم غوه اشیا
از غیب بطن جو کین	طی کرده نازل و در اصل
مگر غیب بدل امید و زنجار	آید خیال و بس زلیا
ظاهر شد و جبهت باز کرد	را تا جاسوی کوش مرگ شیند
تا باز باز درون شتاب	سود شرف حصول ایا
در راه جبارت خیال	اکند به دل شایسته طالی
با کینه خاک بود از اول	شد قوس رجوع هم مکمل
کافار کلام ما را نجاست	و در دل نازل نبوت است
چون کشته بدل و حصول ایا	مقصود از حصول ایا
این دور که در کان تو	کلیز استین ز خود به بند
باید که هر که سوخته است	اندیشه کند که سود میدهد



از کنگه بزم پیش	ظلاله جلال فرشت
وین آینه عروس یحیی	روشن سازم بعد تو خفته
بشنو بار اوه بی ملائیکه	تا غم منم را آساید
از کفن لفظ آب و فنا	یک چیز آید بیکد و عا
و یک نشو بکشت ول	پوشید غم این ز عاقل
بکن خیال تو داینه	تا آید و شود پادشاه
از هر حال کنم آغا	و اگر نیم از سر ز باها
دانم زنده بلا تاسیت	عقل تو در بر کواچی
گشت یاد عبادت انا	باند مدی و خطی آزا
جون یافت ظهور ریحانی	مرشد که در زمان شود قوت
مر لطفی ازان بکاه کنه	جندان کوی توان کرد با
یکه معنی اشار صورت	از حد کرد که ضرورت

انعام

احکام خواص این منزل	کاف و صفت و اول منزل
بر رخ نه در میان خالیت	یک شهر عالم مثال است
در باب و ازان جانی غافل	تا حل شودت پس امر مشکل
زیر که مراقت کلام است	و انسان ز سخن بند نام است
وین خود بنور عقل نشان	گرفته است بر کمال نروان
پروان ز تو مست مومن	کان ظاهر در خست و پلن
جبهه افانسل و اکابر	جمله از او اعلی و اداسر
مسند را که دست کیان	عالم جایم نور انیسان
زان ده که مرا بخوابد آغا	ایضا یاسیه اتم و ایست
پس حال مرطن بروین	بوان زمانه زل و دین
و انست و شرح آن ییل	بی شبهه سخن کشت بطویل
آن که کشت نگر خجسته	در کلام عقلی خوشتر از قند

کرد و خست فلم شک بار	گویند و طوطیان اسپر
شوخا خرم خویش بنیانی	بنا بر دم ترا نشانی
سایح گوشت و زینب نازل	بگفتی و پانی کدول
دار و چون گوشت قصه در	چینند و چیده اند بستر
از عقل کند برای اصول	پاکی ملک مغرب
و احوال مجردات بر سر	بی دغدغه دوم باور
وین هم که مرا کند با سویی	جسمانی و جسم انداخته
از خویش کشند و اوئی	افتد که بود اصل از غم
از دل اگر آید پیش و پس	زان که ز کزاف کی سرور
و سمن و سواد و پس و پیش	و اینگز شب و سحر دی از
و از آن که به اینست مایور	این دریا به زلفا اسخر
اعلی نظیر این طهارت دل	گر و نه باین پس لایل

زان گفته که شاه کشور ما	از جای و جبهه بود بر ما
با آنکه بدترین است	از کار و جهان بخود را
و از آنکه کینه غایت	فرموده من عرف کفایت
و ز اهل نظر که گفت من کور	جمعی که بصل خویش معذور
گفته و در کتاب غمناک	کانت کال نوع انسان
بر نه کان که سر کانی	باشد رایش و ای شایسته
از غم و جمل و جمل بود	بر مان که حاصل آن قرآن
یا قول رسول باشد آفتاب	باشد شرف ضلالت افزا
و نه شبهه بحر جبال اطل	جبری نشود و فکر حاصل
چون به ای کتاب نیست	ادی شرف صلاح است
که ای که سر و دست اینان	در صفه کسی که این سخن گفت
چون دیده را به این آید	عاید فرستیده به از بخاریه



اول و سخن محمد سیاح است بشنود علی زبوا علی حسد  
 و ما التوفیق لا یأبى العزیز العفوف و من لم یحیل الله لک نوراً  
 فالمن قد تجیب مر و انما یفطر سلیمه در یاید  
 که مقوم از وحدت و یکسانی میقتضی آنست که چه نصف  
 باو هیچ باشد و این روشن کرده که واحد بوده است چنانچه  
 تعالی و معدس باطلاق وائی برنی از تفریق و تبدل اندو  
 ابد معلوم غیر کرده اصلاً و طبعاً از کرامت که او را از حیل  
 جلال الله معرون بوده و در یافته در اول محل از نیست  
 و شش موضع که کاشف است از توحید آن حضرت سینه  
 خبر در اکل کتب منزل افضل رسل علیه و علیهم الصلوٰه و السلام  
 و از آنجه بر سبیل عموم ماعقل تواند دانست یقیناً  
 هیچ و جازش و تمسک تغییر پر کرده و احوال احکام

است که اگر بعضی محال کسی گوید که حاصل ضرب سه در چهار باره  
 یا سه در ده مثلاً و شک ندارد تصدیق او کو یا شود و اما از  
 تعجب و حیرت طاری کرده از آن نه شک در آن که البته  
 دوازده بوده با وجود احتیاج و استعمال طبقات مردم  
 علم و صنایع و غیر هم به استعمال این اشیای و عرفیات  
 کس را زاری نبوده و مخالفی روی نموده در معضیات قواعد  
 و احکام احصائی و اصل منشأ این شدت نورانیست که  
 بجای لبانی حروف راست هم از حیث عموم اندک  
 و هم از حیث تاثیر در عموم بآن معنی که قبول احکام او  
 فطرت افراد انسان را روشن کرده زیرا که این  
 سخنان گذشته و تقریر در آن چه مستفاد میشود از فوایدی  
 که از این بر خیزانست که از علم حق بجهان نبات خود که محض

صوفیه که بر این بنا نهاده اند فرموده اند هر چه در شایسته  
 و معادای پروری از پیستی برود تا حدی که از دست از مصلحت  
 بالبعثت بر روی علی باشد که از آن بایستی صلوح نفس را و تناسل  
 با ظاهر او و مکتب شنیدن قول کن و فرمان برده آن ایجاب  
 حنا بخار نظام گرفته اند اما در آراء ایشان بیقول کن  
 چگونه مستعد میشود ازین معلوم گردد که در او ازین سخن  
 نامیت بجعل عاجل نیست در حقول از قدما حکما که  
 از ارسا و انبیاء علی بنیا و علیم الصلوٰۃ السلام اندوخته بود  
 و قصد ایشان از نامیت معلوم شود باینکه مشار الیه بود  
 چنانچه با سطرلحم محسان صوفیه حقیقه احتیاج عبارت از  
 حقیقت محمیه علیه و علی اثرات الصلوات و کرام  
 الحیات و موید اثبات آن ثبوت است استعداده

از معنای ام خلقو امن غرضی ام هم انما لقون کریم است  
 از آفریده شدن و انشائی جزو شیت آفریده سجاد  
 تعالی تصور نیست پس مجلای معنوی حروف معبر بعد  
 سخن در آن بر رفت حقایق کلمات باشد که در کلام بحر نظام  
 بکلی است بعد بری از شایع مودی شده در نظیر قلب انسان  
 کلمات ایشان را و اشارت بان مرئیه داشته اند از با  
 مساجد و عیان محصل صفون فی علما فوقه سواد و کلام  
 سواد که در جرایب این کان برنا قبل ان یخلق الخلق فرمود  
 قابل صادق ان نفس الرحمن باین من قبل الرحمن و چون از  
 قصه مدارک بشری در الحیات که بایش شبنم گریافته  
 مقیدان بفرز علی که حافظ مصطلحاتند ایشان در وار  
 علوم انبیاء در پی مواضع کتاب و سنت عدول جسته اند



ظاهر و از این جهت معنی رای ایشان بود علی که در هیچ  
 حدس سر، تفریح فرموده که نه مانده که در یکدیگر بان می ماند  
 بجانده تم بجانده و هم بجنب چون انهم بچگون صنعا و بچین  
 این سخن آن تا الله تعالی شروع خواهد کرد و علی قول  
 معارف و حقایق که در همین ترکیب از آن موضوع که اساس  
 بآن نه اندراج یافته و ایراد بعضی از آنها با سوانح وقت  
 از بعضی فصل ربانی ماست و ابراجی من الکریم لایحیه  
 بسع و بچسب تعبیه از موهبات عفت مردم از این  
 که کمال آن دانش آفت است که مخلوقات بجانجه  
 نموده شد کلمات الله است پس از اورای صورتی که  
 بآن محسوس کرد و البته معنی پوشیده بود که فایده ظاهر  
 حدس آن یافته و استعمال صورت بجهت بیاختن آن

است و این مثال دانی فیری است از اقسام کلام نام و علی  
 آنکه بیاثر از این محاسن است شروع در مقصدا صلی را و البته  
 من الله عز و علا ۹ چون چنین بود است فایده میان  
 تا رسیده بر من و اما این که حیثیت مستثنی از مقبل  
 و خدا مستطیع بجانجه شارح در معنی که در بیان فرموده بود  
 بعد از الا و آخر است که محاسن را بجانجه شد و معنی و اثبات  
 مثلا و اما جواهر القوم الاریه یا حجاز ترکیب از یا حجاز آمد  
 باشد و قلم نه و در همین مثال پیچیده ماقوم آمده باشد و زیاده  
 حجاز و ترکیب از این صور چهار کانه بعرف نحو این جلایست  
 دست لفظه معنی جامع نسبتین پیچیده و اثبات و اگر کمال  
 بدایت و غایت تمامی این نوع از تألیفات افتاده که در  
 اختلاف علما از وجود متعدد در بحث مستثنی و از آن

اگر بعد از اتفاق ظهور بران که سستی متصل محض است و اخراج  
 رانی نفس الامر سستی دخول ضروری و چند در عباد القوم  
 رید استلزامیه باشد که آمد - باشد که داخل قوم است و نیاید  
 باشد که اخراج یافته در مثل علی عشره تا نایه الاولاد انشا  
 و قول و خروج انفس الهیه ظاهر است و اما حاصل قول  
 این مشکل احوال مختلف منقول و حاصل قول صحیح اگر مستثنی  
 از قبل الفاظ موهومات و ادیان و از اخطا خط کفر  
 موهومان بود و استنادهای که هر چه یعنی معنوی و شکی  
 خیالی نیاید باطن گویند که نشود و بنا بر این از مواضع  
 کتاب و سنت مستفاد میشود که در هر طریقه ظهوری هر چه  
 علم بر لوح محفوظ است که در پدید آید و پس گویند بدان که  
 قوم را بالادیه اندیشه کرده باشد و گفته آید انعم الله

و در بیان

و در بیان و در انفس همین سبیل که انشا و تفسیر است  
 و تا آخر نسبت از تفسیر خدای نیست و باین از مشاهد  
 علی آسمان و لایق ابد انفس منقول است چنانکه در واقع  
 منقولی که گریست و محض بود معکم ایما گتم و خطاب عام در میان  
 جسی او یک یار و دین من مکان ایما نازل شده و در انفس  
 یار و زوایا گریست بود - نوز و زیاده و جراحی  
 تعبیه شیخ محمد حسن سنده در باب صمد و نوز و شیخ  
 که در بیان معرفت نفس شیخ محمد و اسرار آنست فرمود که  
 قال صلی الله علیه و سلم لما شئت علیه کرب یا یطانی کیف  
 الامداد ان نفس الرحمن یاسی من قبل الرحمن و بعد از  
 ایراد بی مهارت و لطایف و تبیین توفیق و تشریح و جود  
 کلیات مستعار نموده که صادر از نفس شریف انسانی که

در بیان

در بیان



اكل نباتات او سميت و مشت حرف معنی است نبات  
 ساد را نفس و حیاتی که اعیان کلمات آید است  
 مشت و تفصیل این فرموده که کان اول خلق خلق الله  
 من النفس النقیه هو العالم العاقل فی تصور العالم بالفضل  
 هو العلم ثم النفس هو اللوح ثم الطبیعه ثم الباء ثم الجسم ثم  
 الشكل ثم العرش ثم الکبری ثم الاطلاق ثم ملک الکواکب  
 الثابت ثم السماء الاولى ثم الثانیة ثم الثالثه ثم الرابعه  
 ثم السابعة ثم السابعة ثم کره النار ثم کره الهواء ثم کره  
 الماء ثم الثواب ثم المعدن ثم النبات ثم الحیوان ثم ملک  
 ثم الجن ثم البشر ثم المریه و المریه فی العایه فی کل موجود  
 ان الواو عا حروف النفس و قدرت و کرامات و قیام لازم  
 وجوده و فرموده ما ذکرنا لا یحقق عالم الدنیا کما انما ذکرنا

زکریا

من الحروف الا لا یحقق النفس الانسانی الیوم و از لطایف  
 مشاهدیه که میاید بعضی سخنان که شت است آنکه علم الله  
 علی بقدر و ایک العالم محدث و اسکات و لایستی معلوم  
 العالم من علی سبب فاما نظر فی الکلون الاما هو علی فی خیه  
 و کان کان باطن صفا با العالم ظاهر او در و اعراض و انما  
 در تقدم و چستی است آفریننده سبحانه و تعالی بر آفریننده  
 نباشد و اگر فرضا همان چستی بود که جفیه ان انکشت را  
 بر جفیه ان انکشت نیست و از ملاحظه این حال آنکه زمان را  
 پروان زانده بود و هم بیهوده استی نیست بحریک آن منرا  
 ارا قسام و اندام زو کما ز این سخن معلوم کرد که اگر از شان  
 آن و است منزله از احتیاج بفرآفریدن و بعد از آن عالم  
 بودی که کز هیچ نموده ای پس بدید آید و امرجه باشد از

باشند و انرا از شش آن حضرت به و پیش از آنکه کاتب  
 قبل بودن و شاید یکی در آید که نشیند و فرمایند  
 او میفرماید چه نموده شد پیش ازین که وقت نشیند این حکم از  
 عطا حکم یافته که در هر چه بودی از پیشترستی بود تا وقت و با  
 توقف بر حسب فرمان از کتب اضعاف یا محض اخلاص تا وقت  
 چون از آغاز فرمان بوداری تمام و خاتم از هر عرصه رسید  
 کاتب کن بنویسد و او که عین کتب از میان افتاد و حضرت  
 کاتبان از طاعت گزارای و پدید آمدن معارف پس چون  
 نون بود و در آنی واحد کلمه البصر او سوار و حال آنکه  
 صورت وحدانی مشتمل بر همه و الظاهر عنان الباطن و  
 و ایم الحاکم در غایت برکت و انکسار و در یکی که آخرا آن عین  
 اولی سبب باشد بر محض وقوع امور مذکور در محک و ذوق

اهل حضور که اسی کتب بکرم علی بن ابی طالب و حجتی و سبب کتب  
 شریقی صدق این مخطوم آورید و باطل است که  
 کرد رنگا به دست و جو خاها بود  
 و آن عین نیز شد مخطوم  
 از غیر محض چه مکتوب است  
 خوش باشد که عاقبت مکتوب اند  
 و معنای این امیدوار است اختصاص اصناف با هم در کتب  
 الرحمن فی کتبها صد باب مذکور بیان میامد که کاتب  
 آنست و حضرت این مضاف حد که بعد از تیسر فصل ذکر  
 ایراد یافته بجای فصل مذکور در هر یک از این جصاص  
 ذکر می مخصوص و تاسع و اسی از آن کاتب است اسرار فضل  
 او که که مستعدا علی حاشیای آنجا کتب شده و خوا



بایستی موافقت من است بجهان الهی و الهی  
 الموحل الیقین فصل سده ششم  
 بنایت عدد از کواکب وحدت با کواکب انوار  
 و سرش اگر کشف کند غایت اعتباری حالت و ملکوت  
 عالی و احدیت به وحدت جویی منزله و برتر از تفرقه و تعدد از لا  
 و ابدا و لهذا الکافی صنف کبر خلق اول تواند بود  
 او بوده فرموده است کاشیت علی نیک و با کمال شرف  
 از تفرقه کل بوم مونی شان ورود یافت در جامع انصاری نزل  
 از حضرت باری سبحان و بی شایسته و بی شبهه  
 فعلش زبانه آمین آتی کامل و جاودانیت  
 فعلش جوین بود که از او آگاه شود بخیریت  
 و موافقت این غایت اگر جامع مصطلحات صورت از حضرت

شش ذکر کرده و از جهانی بخیریت حضرت مجلی و از او  
 با و از ان جهان میتوان کرد که اهل نظر و صحت اخبار از  
 مجهول مطلق گفته اند اول حضرتی که در علوم جمعی بحجت از ان  
 وقت حضرت الحقیقت است و این سبب بعضی این دانایان از  
 ملاحظه حضرت اولی که از او صافش از اهل بحیثیت  
 است و است ذلیل باشد در وقت تفرقه و تعدد از ان  
 می تواند گوشت و علو اطلاق آن حضرت بر سر  
 تعبد بآن تفرقه و در العارف الهمی بیت قال  
 بالادوم بالادوم بالانرا بالادوم و از لطافت مندرج  
 فرموده لا تغفلونی غیله بر نشان شش که مواجست با حقیت  
 اندون ماسی در تفرقه بود با فضیلت فی نفس الامر  
 نسبت با جمیع انبیا صلی الله علیه و سلم علی قایل و علیهم السلام

با این کیفیت که معراج من گشت و از شداد آن اشارت  
ایکده تبیین که از مواضع احصایا فرستاد در خال التامیه  
مخاطب مشرب و حضور واقع شده بر خلاف سایر مواضع  
و او پنج از حد فرموده بود و نیم بدو بطریق احد و بعد از آن  
در بیان مقاصد و تبیین احوال هر یک از آن ظاهر کرده و در کتب  
افاضه دست ایجاد می کردید این پرید از آثار آن حضرت  
که از سخن آن احکام عقل و ادب نام بخاست و در فصل  
از اصول چاه که از سی و شش موضع از کلام معراج نظام  
که مقصود از معراج بیان وحدت و یکا کلی است بلیغ و شیخ  
در بیت و نه مذکور بعد از الاخیری مشرب بدانی واحد غایب  
و در و یا فز و پوشیده مانده که غیبت با وحدت را  
مستثنی پوشیده مانند از غیر باشد و نخستین از آن مواضع

بعد از معراج و تبیین بر بطلان نیست و آنگاه که واحد لا اله الا  
الله الرحمن الرحیم از معراج است و موجب ملاحظه دلالت  
ذاتی حروف و تدبیر در هر یک از صور و مجالی کلامی و  
کتابی و بابی آن این کونی شبه از وجود چسب و خویش  
هر مرکب بود وجودت ایام و ارتباط اجزاء او با یکدیگر  
قصود در آن محسوبان عیوب و این جهت بعضی مفسران  
مقصود بیان ربط آیات کلام معراج نظام شده اند و از  
عبد و آن جانب باید بیرون نیاید و یا اگر کتب ایجاد است  
من اولی آخر و بیان دلالت معراج ظهور و غایب اینان  
و انتظام افتاده لیکن اطلاع را در کاین معراج کلامان از  
دلالت اصلی حروف و امیر می شود و لهذا صاحب  
مناقص قدس سره در رساله که با نامش بعضی از ملوک



و تفسیر کریمه تائید ازواج بن الصالحین اینین برده اند از  
 برای نمودن ارتباط محبت و معرفت و یکدلی است  
 ولی ملاحظه دالات اصلی حروف پست و یکدلی میان  
 فرموده که از معشران دین جدا است قوت شد و مجموع  
 بقدمات معشره نزد ایشان و موجب این قوت از ان  
 اغافل با قوت ضایل از محبان که شد به شخص مملو  
 مستعد می شود و در مقتضایان میان ارتباط که کوز صا  
 معاج الیغیر که تفسیر کریمه است از یاد برزید قوت  
 در نقص و ابرام کلام در مقام تفسیر افتاده و ادم دین  
 کریمه که ظاهر بسعاد و تفریح فایز شده و در وجه طلاء  
 آن با سبب نخی فرموده و در اول قوت در اول تفریح  
 نموده اما موقوف منفی و او را یاد فرموده که در نخستین

از ان اقسام را که عاطفه است پاره و جدا است و نموده  
 این شرف دست و شمار از دیگر ادوات غفلت و غفیر نیست  
 این است در معانی معارف و او را از دعوت و تفریح است  
 اسم دین محل انکه از احکام می از اقسام بازده کار این که بود  
 استیفاء معر شده از دم رفیع و خوش اراده و از  
 قرآنی و آیه الله و علیکم السلام و بنی اسرائیل و علی و ابی و غیر  
 بقوات رفیع و انب اقسام شروع که آنجا اینجا است  
 و جنبه منفی کریمه تائید چنان قایل  
 خرمی این که عاقبت که خواهد بود باشد و معاصد  
 اساعده در محل ظهور و دارد در عید بر طول کثرت بر تاس  
 که نموده برانند و چون نایب و اعتقاد این که حاصل  
 اسانفت معنوی تعلیم قوی و اختصای غنی

با مصافق الیه ناشی از او می گنجی پس طاهر را از طریق دور  
 حاصل از حرکت ملک اسفل جوئی فرمودی که بستان مناسب  
 علی ند کر تزلزل بر سرهای در مصفا است از طریق  
 اطلاق و حدت ذاتی بسوی مرکز حقیقت از برای مایه  
 گشت اسمائی و معاد امکا م ایشان و در اقصای خطاب  
 حضور و زوکی مخاطب را احاطی غیب و بر ظاهر که این  
 مصدر است برادی موی با غایت از و عید و تمهید کند  
 و کلامی شکل را صافی کنارش بر فرد مصفا نام ز کوار  
 آن عم نواله و اتصال و مصافق الیه میبری ال بر مجموع  
 مشیر بر که با او سخن توان گفت و با فائز حیرت آراست خاتمه  
 اس اسم غنیم الرحمن الرحیم در و دیاف که از حسن ایشان  
 بود و در بر جبهه بر آید و آید از انعام عام و الطاف

ن

عالم

خاص منجی و مدد لایمیک له و خون در پستی و آرز  
 سج از انچه که شد خزانة نوح اید بود و سوختن از آرز و  
 واقعتا و مذکور هم نخواهد بود و من الله سميع و البصیر  
**فصل** چون از خدایین نخستین حضرت جمیع اشد او  
 و کسب ساری و مجاری سار حضرت اموالین و نیزه کالیس  
 القطن هو الاول والاخره الطاهر والباطن و زید بن سلیم  
 اصناف الطاف از کلسن خدای این کریم بعد از جستن هر  
 خورن و عید و تمهید از و زن منور است سابق از معنی  
 موطن مشار الیه باشد و عبارت مناسب و طایم بر حاصل  
 آن بود که سخن در سب مطالب و افعالی ملاحظه نمائید  
 اینست که خدای شام و هر که است شایسته خطاب کن و کن  
 یا فیه یا فیه یا فیه خدای یکتای بی سمات فرستاد



خداوند ترا و پرستش بندگی نمودن مهربان که از بسیار  
 آنکه مرجه و مدبر که رسد عطای او بود و غیر او یا غیرت  
 اوست یا عیان غف یا حکمت از او و خورنکان روزی  
 از خوان فصل و احسان او و به در الت بابل  
 هر نقطه که در او از پرستش اوست بر عایشه باید و نواست  
 در نیز و تا که بکشد دنیا و دنیا جان جهان اوست  
 و از قبیل مقتضیات که کوره است این که وحدت و  
 یکسانی با که شخص معانی بودن غیرت مطلقا و حقیقتش  
 ماضی بحدول طلق خود و بزرگ از افراد انسان و اما و  
 تاوان واحد عددی را که روشن ترین آیه است نماز  
 احوال و احکام او را بنظر سلیمه درمی یابند و از نیست که  
 احوال و احکام او جامع کمال روشنی است و درستی با عموم

در یابندگان انان آنچه مناسب این مجالست و از مقرر است  
 مشرب با نام راغب خص من الزلجی باطلی المراتب مستغنا  
 ایرادی باید و احدی که بخت جری بود که هیچ چنان باشد از  
 ایش و اطلاقش بر هر موجود و مرمر بر از و ابست عدد اول  
 که در وجود و صف من غر و علایق شود معنی و غایت  
 شمرده و حدتین باشد از بختی و نکته و حکمت و مقرر این بر  
 و برات ضابط کمال یافته از ذکر افضل آن کار و مضمون آن  
 برین و برین که از ماضی که عید جانی که مقرر و روشن شده  
 از وجود او ابی سینه مرفوع الخلال است بیدیت از محل آن  
 و اولی مراعات جانب معنی آنکه الرحمن الرحیم خبر همه استعد  
 باشد تا ملاحظه نمین بردا و پوشیده مکرر الظاهر البین  
 باشد و مشعر جمیع معانی بر حسب اقتضا و وحدت معنی

که فرموده و اگر چه هم بقدر روح انکه خبر بعد از خبر باشد  
 صد جمله است و در معالیم التبریل بعد از این که گفته و فرست  
 کنند یا بعد صفت و انب لیا ربک ما نزل الله تعالی به الزلزال  
 و سورة الانعام من حدیثی باشد من مسطور است فرموده  
 انکه فی یائین آتین اسم الله الاعظم و الهکم الله واحد لا اله الا هو  
 و الله لا اله الا هو ای القیوم که دوم مواضع است  
 و تمام این کلام را محل غیر این مقام و صاحب کتاب آورده  
 که مشرکان را سید و شریف بود و در حوالی کعبه و اربعین  
 آیت مجتبهها منجبت مانده کنند اگر صاف و فی دین بیاور  
 آیتی که بران بدینهم راستی این سخن را و آیت بعد از زلزله  
 شد و در ارباطین یا سباین بحسب ظاهر هم پرشید و نمائند  
 زردا و الله سبحانه اعلم و اعلی فصل و اصلان غیر

عالی و لایست تنقید را یک عالم خلق مستحق است بجا بود  
 تعالی اما درین که در از ان سایه حیث اخلاقی است که اطلاق  
 بر صفاتی کثیف است شیخ قدس سره موقوف دانستن است  
 و تار و شکره و که مقصود از اطلاق مذکور چگونه سایه است  
 بسبیل قلیل تا تشبیه نموده میسده و بدون الله تعالی و قوت که  
 استوار و برکنار جوئی روان از نظر کردن آب بر وزن  
 باسی و صاف و عوارض در یابد و خود اینر مجاز باشد  
 هر چند آنچه دانسته شود از درستی و کوتاهی دست و بالایی  
 بینند و شکل و رنگ بالحوالی که طاری کرده و مرکب را از  
 جنس آرام مثلا مجموع درست باشد و در واقع آن و انشای  
 قلیل معرفت و علم به نسبت با معلوم مغرور من اما آنچه  
 آب جو نایز نباشد و آن هم معلوم نیست سایه که بر جا



مغرب اند چون خورشید از مشرق برآید و بعد از نیم روز  
بر جانب مشرق و منی موجب آن غایت از آن در شب باشد  
یا از آن صورت چندی و از آن باین پوشیده ماند که چندی را  
در مشاهد احوال خویش بسیار غایت باید و برود و در  
احوال و خست از برون او که بر توده و اگر چه نشاء و پرورد  
او باشد پس آنچه محققان صوفیه از کرم الم تالی بر کتب  
عنه الظل در یافتند و فرموده که غایتش عالم سایه سی خست  
حسرت مجاهد و تعالی بره حق تمایل نکورد و الله المثل الله  
جل عن مشابه الامثال و الامثال و شاید که مراد از ظل سایه  
بود نظیر سایه درخت و باین بعد پیدا شده است پس آنچه  
با و بود که از آفرینش هم نوال یافته باشد چنانچه عالم مردم  
و بسیاری از باب حکما گفته برانند و شاید که از ظل ستاره

شبه سایه چیده خواسته باشند و باین بعد برستی و  
و حدت ذاتی و توده و یکا کنی اصلی که کرات اشارت باین  
رفت باقی بود و شریک در بقا صلا نه چنانچه بای عالم غایت  
است و عالم را جز باینی سرش بر ظهور آثار آسمانی  
بسیل نموده و انعام نه کما تجوی پذیرش عالم بخیرند است  
و بستی برینست آنچه شیخ قدس سره در تفسیر این کرم فرموده  
که توحید و یکا کنی واحد است بجان بنی غیر و غیر هیچ نیست و از  
غی نیست اثبات لازم آید پس چنانکه واحد صحتی خست  
است تعالی و بعد شمس موجود نیز فی الحقیقه موجود باشد چنانچه  
در حاشیه سائر السایرین از فتاوی ما و قد الا اهل من احد  
تمام سرچست سعادسیم شود و از میان آن توحید آ  
استسعاد عباد و بر یافتن یکا کنی معبود و بخت و عده لا کس

و بناور و اشق که اگر آن بوی این نمودی و موجب حمدان  
 بد بخنان که اهل ان ما و سحابه نمودت نبودن و  
 عدم تشریف تو و توفیق حق در واقع جاکم بکرات گزیده و دریل  
 گزارش هر بر فرد عایست ظاهرست و این ظهور منشا بکشت  
 از ان فی الحقیقه تعالی است که از عایست بکی و در حق  
 ذات سبحانه تمسح از نیت باوری و میل بجائی اما در اسما  
 حسنی است و نامیده ظاهر آن آثار پرست ایشان بخج  
 از کریم با من و ابدا موآخذ نباهیتها معلوم میشود و نمود  
 مشعل بران راستای مهربان عالمیان و هر چه برایت  
 و سعادت انسان جاودان را موجب شیب که سحر را نا  
 راست میبندد و کشند نا به صیگرا و مشا به میفرموده  
 شاید شک و زیم صلی الله علیه و علی آله المطهرین و النقصان

والعیب فضل چون ۴۴ که شمار مواضع و توحید  
 است نبی غیره و قرآن مجید و جات افلاک که بر حسب  
 حکمت با مراد باطلی است و نوع مدخلی حرکات نبات  
 علوی و ان درجات را نسبت به صنایع طبیعی و ایجاد  
 حکایات احوال و احوال و احسام و روشنی و تاریکی و حال آنکه در  
 احوال این درجات پدید آید آب باران یکست هیچ قدرست  
 بخواند از انچه در عالم پدید آید و آید خواند این مواضع  
 می و شکر که از انچه از عمر قضا انسان ظهور یابد که  
 اعلی مدارج پیدای و سواد ای مرتبه کلامی است و این  
 بر طاهر و خصوصیت این مواضع و فزاید اختصاص آن  
 حضرت خود علامت حاج بیان نه و ان بحان را از پیشانی  
 عدوی که خطرات ملید و توان یافت سالم از سنا بک



و شریک بی شریک است استطلاع بران بنایست سوخته و شریک  
 نجات زمان خویش **الف** این که در ۳۰۰ اجزا که  
 اعداد را بشمارد باطلست و منشا خصایص چون تمام خط  
 میرود بخانه و چست شمار است در دست انداز محبت و جامع ترین  
 طهوری و شعوری که در دایره مقصوره مفاحص کشف است  
 که نیز بهم و یقین را بشروح کند و جامع مجموع بسایط اعداد  
 منظم بنظم طبیعی بی تکلل هر کبی و جامع این دو که در جماعت  
 معتم و محصل بخانه و شریک جامع افتاده و عدد هر دو صورت  
 کلامی و کتابی سبع المانی را که لا یباید صغیر و لا کبیرة الا  
 و عدد این دو در تفسیرات مشهور مشهور متفرق برنامی و ساء  
 با حرا و خویش که امر و فاعل است و عدد آنست که این فی  
 خاکه احوال عاقلانه است سبحانه من الخطا و الخلل فی الاول

**و الف** و **م** و **ل** و **ک** این که دو خصیصه شریک از لوازم پیا  
 این عدد و بیان آن بطریق اشراف رفتن موقوف بر این مقدمات  
 که از انسان مرکب از جسم و جان را هر چه از فرایا و محاسن  
 محسوب افتد یا از امور صوری بود که آنچه در وسع قدرت و  
 توانایی او بکند از قبیل کرده او که شمار در وقت بفرستد و بجا  
 یا از امور معنوی که آنچه حاصل آن که در انظم و در انما حصول  
 یابد و برید آید واقع و اعلی از مردانش و انستین میباشند  
 که آفرینند و خویش را تعالی و تعدیس آورده استن آن واجب  
 بر انداختن یقین پیوند او را و مرکب این دو که کمال را در  
 مجلای بانیست و در اصل است که هر عدد در اجزای آنچه در  
 خط او است و در اخل در صورت ظاهرا و مرکب صوری که  
 در حال استعلا باشد او را بطور آرم ملاحظه نماید عدد

و شریک بی شریک است

حاصل شود که نسبت با عدد مفروض منتهی به کمال صوری  
 بود افراد انسان را پس کمال ظهوری و وسع باشد و از آن  
 شش و همدوی را که بعد ازین حال رجوع و بازگشت بر خلاف  
 نظم طبیع و ترتیب تا به واحد مبدأ بر لوج جاذبه بخارند از آن  
 که وحدت بر تبیین مکرر یک نفس آن و تداوم از عدد رسید  
 باشد و حاصل سیرش فراهم آمد و بهمان نفس یکبار شد تا از مجموع  
 که شش یکی مطلق شد و متقابل و متقابل واحد مبدأ و ایر که نه  
 فیل کرده شد آن دایره که در بین حال سخن گفتن گشت  
 چنانکه بران دایره افاده معنی از ترتیبی بی پایان ایر را  
 تمام مجموع اجزاء عددی بود که عدد مفروض را با او همان  
 نسبت باشد که واحد مبدأ را با او بود و از اینست که لازم این  
 نصیحه شد که هر یک از اجزاء عدد مفروض را با وصول

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

بر هر یک کل حصول یافتند که مفروضی مخلوق با مخلوق الله باشد  
 و از اطلاق کمال و کمال احسن ظاهر کالات معنوی معنوی  
 افراد انسانست و از بعضی این مقدمات روشن گردید که  
 کمال معنوی دو مثلا چهارست و از آن چهار شمارند و از  
 اطلاق برین دو لازم این مر عدد و از ملاحظه حال  
 و شش ظاهر شد که کمال معنوی ششست و کمال ظهوری ششست  
 که آن در مرتبه اعداد ظهوری جامع قیاسیت افاده بود که  
 شریف خصایص و این پیشتر از باب بیست و شش است  
 شفع شفع که سیفخ ان شاء الله سبحانه و منی الی  
 اینکه ۴۴ خارج و فاضل از کارست معصایه  
 در تمام مواضعی شش که تا آنجا بصورت الف و لام  
 و ا ظاهر شد و اول و آخر واحد و شش از مرتبه اعداد ظهوری



ووسطه از عشر است شعوری چنانکه بیان بعضی اسرار  
 در جوت از عنون توفیق معروض میگردد در سلسله منظمه احکام  
 و درین عددی از واحد مبدأ بحث که شش و دیگر از آن  
 به وحدت عشری و ازین که غایت کثرت در مطلق ظهور  
 و شعوری باین مرتبه از حد و منتهی شده و پس ظاهر است این  
 در یک لحظه صورت و حواس و محسوسات او در احکام  
 ترغیب و تنقیح کائنات و کردار کائنات و تائید آن عالم  
 باین توفیق کثرت و از آیین واحد اصل اعداد و چنانچه  
 راست عددی دیگر از دیگر مگر بی پایان که سلسله منظمه  
 عدد و اصل از آنکه واحد نخستین حاصل از آن از  
 و دوم فردی و سوم زوجی و چهارم فردی و باین ترتیب  
 شماره اعداد زوجیت حاصل از آنم و زوجیت را فردی لازم

که در این  
 سلسله منظمه  
 اعداد و حروف  
 و حروف و اعداد  
 و حروف و اعداد  
 و حروف و اعداد

که قیل است اذاجا و زحده العکس الیه فیه که واحد اکرار  
 تجاوزت از حد و در نه خویش و اتمام کلام را محال دانست  
 خواهد بود و با حجت آیه مقصود اگر امور مرتب بر گردد  
 که مذکور شد بتفصیل تبیین بقید معینه شعوری بر گردد  
 سبع عدد و الایح که کمال ظهوری و ۸ اید و مجموع کالین ظهور  
 و شعوری فرد نخستین از عدد و کال شعوریش ۹ مجموع کال  
 شعوری ۱۰ و مجموع کالین ظهوری و شعوری ۱۱ که بحث  
 از و میرود و مذکور گردید فیه سیقات و تبارک و تعالی و فرموده  
 حضرت طینة آدم بدیتی اربعین صبا و جمع جامع این  
 حاصل از نخستین تکرار و وحدت جمعی عشری که فرخ عشرت  
 مشر بعضی اسرار و رعیت زکات آنجا از فیض نازل از  
 نگاه عطا و بانی پرورشش یاریده و درین هم خفای نیست

که فایز آن بگرامت خطاب در کرمه ما میا اناس انتم انعموا  
 الی الله و از دانی و توانایی که از اطلال علم شامل شده  
 کامل حق جل جلاله و عم نوال تواند بود و در جازان امری باشد  
 برده تمام رسیده اما ایشان را در قبول هر یک ازین دو گوشت  
 از جبهه تعاونی عظیم است بر حسب مقاومت قابلیت و  
 استعداد که صورتش در موطن ظهوری تعیین نه و نفع  
 است چنانکه پوشیده ماند بر آگاه از لسان مناسبات  
 عقلی که در تغییر خواب موافق می نماید و در عباد آن  
 و در واقع افراد انسان از وجدانیات حلیات ازین  
 کرامت قطره الله الی خطه الناس علیها و ازین است که  
 تغییر و یا و صا و در آن وقوع باید مناسبی بود و بهر  
 مثالی خواب بایستی که لازم مجاوزت از حد کمالیست

چون با ملاحظه آنچه از خاتم توفیق بر لوح محسوس است تمام یافت  
 اندیشه و در کمال شرف نسبت مثل عدلی است و از این  
 لوازم ضعیف و پس ظاهر که هیچ عسر صاحب وحدت نیست  
 مبدای است در مرتبه عزت که عزت احوال و امکانات  
 و انانی بر وفق کذا صی حارج کمال و انانی رتب و انانی  
 است بران ممکن کمال دوری و است نظیر است و وحدت  
 و مبدای است در مرتبه یات و آراء احوال قدرت مرتب علم و  
 آنکه ضعف و بیست است و از این حد و بیست آنکه  
 در خصوصیت هر محسوس الله و وحی ثابت الاصل از حکم مندرج  
 در تیس ضابط تعیین موند و مندرج اعلان کرده و در این  
 در آنکه یوم یوم محاسب خواهد بود و یوم تلی السرای و آنچه  
 سجاده عدد و خطات العیون خطرات الطنون و حیات



التباين ومن ذلك هذات التزميد را سبحانه وتعالى  
 وحدت ویکسانی ذاتی است و آخرین را تعدد و کثرت را  
 و این دو امر محقق است از احتیاجی که جمیع وحدت و کثرت  
 باشد مقتضای حقیقت او و بر این از ان بنظر نسبت است باقیه  
 و جزئیاتش لا تعد ولا تحصى و از اقتضا و جامعیت مذکور است  
 که نسبت وحدتی بودنی ملکه که ابط این مضمونیه  
 شش نسبت است هر یک آن یکی را و تحقیقات آن مجموع  
 و منفیت او مرکب را و شش وحدتی حقیقت مرکب نظم  
 طبیعی عدد که مرکب از نصف اول از ان اورا شمارند و سرچ  
 از دیگر نصف نه و مجموع این اجزا بصور اصلی خویش مساوی  
 شش و تمامیت اعداد عبارت از تساوی صورت ظاهر او  
 و صورت اجزای هر یک بآب باطن است او را و با آنکه نامی جز عدد

مرکب از اعداد و مراتب مختلفه را نتواند بود و شش جامع است  
 متقابل ترکیب مذکور است با تمامی و حال انظام و ارتباط این  
 اعداد که بعضی جزئی و بعضی جزء بعرف محاسباتش را آنکه  
 نامی را اول اعداد است کمال ظهوری او سراسر و کمال شهور  
 چهار و کمال شعاری که سیاتی ان شاء الله سبحانه و تعالی  
 از خدای تعالی که در این بدیهه و او مقوم و محصل شش یکی است  
 که مقصد اصلی است همان نسبت دارد که واحد جدا از اعداد  
 شش است آنکه و عشرت شعوری کمال و بی شهوری است  
 که شش و شش و شش و ظهوری کمال ظهوری و در نخستین جامع  
 مرفعی از شش یک که و کثرت محض ششانی و وحدتی که  
 اخلال حقیقت علالت و معلومیه است که شش نامی را  
 مطلقا حاست و وضع اصطلاح الکفاح الساری فی وضع

اندر این معنی که گفت و محسوس بی بران و غفلت و غفلت  
 از یکگاه طلوع صبح تصویر و تصویر از مطلع خفق و تندرست  
 عالم است و سطح اعلیٰ چشم کل و دور دو عالم او که حرکت اولی  
 خوانند و از اطلال امتداد مسافت از کریمه المیزانی که  
 کیفیت ملاحظه سابع است اشارتی باین روش و چون تشریح را  
 شش کمال ظهوری است غافل و تدریجی و تدریجی باشد که در  
 شش نسبت بسط و شیب را که ذکر کردیم و شمار ایام فرید آن ماه  
 زیر که در ال است بران ظاهر فی ش ایام هم است و علی  
 العرش و از آنجا ملاحظه آن ضرورت توفیق باینکه  
 امثال قرآن و تندرست اولوالباب و الکه کلام  
 آیات مبتدیان صفات متکلم استجانه از انانیت  
 که کلام آن حضرت البتّه و جود از معانی بوده و رای آنکه

نسبت با دیگران افاد آن کند و از آن حیث که معنی و معانی  
 و در شش اهل سواد و در سواد با وجود تفاوت در شش  
 حسب قابلیت و استعداد و ذوق و اجتهاد و جلال و جلال  
 الکلام فانی کاغذ انظار در آن نظر و تکریم و تکریم  
 چون دیگران از کمالها در روی تدریس و تدریس  
 در حیات تفاوت نشانه ها و در قیاس با کرم از شش  
 زیر روی آن سخن نویسی است مثلا معروف عالم اول کلام  
 از آن کتاب مجاز است و با مضمون ظاهر عبارت او آمده  
 و اخبار کمال محمد و کبر حسب قول الحق و لا اله الا الله  
 و نماید تا فریدین و پروریدین عالم و عالیه و غافلان ازین  
 حالین نشانه چون دیگران از حدت بحر مرتبه  
 کشف غطا که کرده اند و خود هم از آن حدت رب العالمین





موططن شعوری و طهوری نوع تکلفی باید که مرآت فیضیت  
 صدق و عدل از مطابقت با حق و موافقت با میزان و کسرت  
 بر تو مدارک و شواهد بر آن تأیید و ۴۰۰ احضار خاصیت که کوه  
 مرید مناسبتی است که از حیث تناسل و تزیینات با انسان  
 دارد و موی دست بگردد و در اول آیت از کتاب منزل المیزان  
 در این مختصین بار شریف عالمیت و معلومیت از کتب  
 اشعاری حروف ظاهر شده و مقصودش تلمیح و توفیق  
 بآیه دایم بسط و پرورش و بین مویست و سکون افضا  
 آن تأثیر و اجزاء فرمان و تحریک قبول و ادعان و پاک کردن  
 و لایحیت امور مذکور هم بدلالات و منتهی حیل و هم باشارا  
 اصلی حرفی است درین محال عرض این محال است که چون ۴۰۰ را  
 با ۴۰۰ همان نسبت است که ده ابا با ۴۰۰ و واحد مبداء ابا

مامنه قد اخرا ۴۰۰ م که او شمار رفع واقع در صدر که رفع  
 الدر عبات و العرش است ۸۱۰ است شمار چیز و خاطر  
 شامل هر چه در موططن طهوری و شعوری صورتی پذیرد و عبادتی  
 باید و استسجانه اعلم و علی **تکمله** بحج الله و  
 من الله الا حد العبد از خواص ارجح عدد و آنست که بر رسم  
 از آن با بعضی مجموع با صورتی و صدائی حاصل میشود که البته  
 آرا محاسبی چند که غیر او را نباشد یا بدلی آنکه بغیری با خوا  
 اصلی و وحدت و آتی مرکب را باید بر خلاف مرکبات  
 عشری و این خصیصه در مراتب عقول و ایمان مرتب که  
 عرفا بر سبیل فرود و یا تغییر از آن بتزید و تحسین فرموده  
 که گشتار نیست حال آفریننده سبحانه و تعالی مقدور است  
 نیست و چنان مکی از تیره و عدد که فرض کند حصول با هم



بطریق جمع و هم بطریق ضرب بعرف محاسبان و ضرب  
 این شش عدد در آن سه فایده باشد تو گوید که حاصل ضرب عدد  
 در عددی از عدد و با هم میسر شود و مساوی آن هر جز از یک باشد  
 آن یکی و پس ظاهر که سراسر آثار تاثیر و تاثیر که میان دو چیز  
 واقع شود اکل و اعدل این تصویر نیست و مساوی نیست  
 میان واحد و مرکب از عدد و در میان آن دو یک و حاصل ضرب  
 و این جمیع است با عدد تعریف ضرب بعرف حسابین  
 تو بعد متغایر از افضال او کار و تفصیل حسابین و معارف  
 ضرب بران از القیاس و کونیات بر وجهی که شرح پیش  
 توضیح و توضیح فرموده و صاحب محسوب با سراسر است  
 کانیات محسوب بود و بعد از سراسر کانیات اجزای آن باشد  
 افتاده که اکثاران دیگر زمان را در تفسیر این لم یبق لم یبق

بر لب نهاده و آنرا از تطابق واقع میان عدد و یا  
 و احوال حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم است چو شایسته  
 آن صوری چند بر ظاهر و نام و وقوع یافت ایراد بعضی  
 از آن از برای زید اطمینان سر شدن مناسب میباشد  
 محال و من الله العون سبحانه و علیه الا نکال منها  
 آنکه بدایت که اولینش لازم است در هر دو طرف  
 کنند هر آینه واسطه باشد از شمار کائنات میان آن دو  
 حیثی تعالی و بعد پس و از آن قرب نیستی واقع در اول  
 مرتبه را از یادهای نصیبی باشد از مقتضیات هر طرف  
 چنانکه فرموده الصبر عند الصدمه الاولی مشورت بان  
 مثلاً درین بحث چنانکه واحد از حیث بدایت سلسله  
 مذکوره از شمار کثرت میرا و معارف آنرا از اول

که گشت از حیرت شوقیت منافی وحدت افتاد و که مفهوم از  
گشت را نفوذ لازم است و نفوذ را شوقیت گبی و وزیر نفوذ  
باشد و اگر نفوذ دیگر بود شوقیت تمامه و از ملا خطه این  
پرتو حدس جو شوقیت برانی افتد که انسان را که نفوذ است  
مقتضای حقیقت و ایاز قول وحدت در موطن اشعاری  
در موطن اشعاری وحدت عارضی از ان حیثیت که یک نوع  
است از عدد قیاس اسلام شیطان مخصوص جمایل صادق اول  
ما خلق الله تعالی نور است در موطن ظهوری که از نبوت  
محوال رفت و فرمود که هست و لکن اسلام سیدی که نفوذ در  
انصاف بقوت مخلوق نخستین را بود که غیر از وجود خالق  
بجایزه تعالی نباشد منور پس اورا مقتضای وحدت است  
اولیست جزو زمان برداری حضرت ابی و قبل ازین حجت

عام بی نهایت رحمانی میری دیگر نبوده و چون فیض شایسته  
از عطیه پستی است و بعد از آن شایسته نفوذ که لازم است  
پستی اول قبول کننده آن عطیه باشد که قابل تجردی و انضمام  
نکرد آن بود و شوقیت بر دوام بی انقطاع و انضمام و هرگز  
موطن ظهوری که محل بود و شدن اندر من حیثیت و نبوت  
حقیقت شریعت بر این گنیم نبوت بود همان بر او ایستادن  
بر کوار باشد که در سوره انصاف با شایسته فرود آمد و که ما  
ارسلناک الا رحمه للعالمین علیه و علی آله افضل صلوات  
المصلین بر آل امین و منتهما که خاکند زوایل اسلام  
مقررات تمام آن حضرت در شوقیت شفاعت یوم  
پوشم الحساب در موطن احسانی که مبداء از فرود استانی  
حساب شغیبت و منشأ آن انسان واقع شده که چون



مشغوف کرده چهار باشد که بر شش نفس نفس شده ابراهیم  
 ترتیب باید چنانچه سبق ذکر یافته چون باین معانی که در تفسیر  
 کرمیه و مائت الحن والانس الایعبدون انعام بایمعه  
 انعام کلای کرده که شیخ قدس پیر فرموده مخصوص آنکه  
 بندگی و طاعت کزای حضرت معبود چنانکه وافی باشد و  
 مقتضیات جمیع احوال و صفات بر سبیل سیرت و استقامت  
 بی هیچ میل صاحب فقر و کمال باشد و که از غیر قبول  
 اقصای نباشد و ابراهیم اطلاق عباد بر غیر چنان نباشد  
 بخود می بنده و بر نیاید محمول انذانی عبد الله که فرمود  
 بشارت رساننده رسیدن قایل الترفی علی و علی  
 البشیر بآیه الصلوة والسلام و چون در سجده از خاسته و  
 استادی باین وجه جلیله رفته از الما سوانح و نظایر



فکلیت که در محبت مقدس منصف دانش برده  
 را چاره بوده و نه در لزوم ترتیب مقصود بران و پس ظاهر که  
 اندیشه در برون آوردن معانی از کلمات قرآنی باین  
 طریق از قبیل تدبر و تعمق باشد که بی مواضع آن کلمات  
 انشای تصحیح و تفسیر امر بآن فرموده و پیران آورده را  
 نوشتن اندر پای دیگران احوال فیضی باشد که معنی و مقایسه  
 یحقوق استعمال دارد بران و الله اعلم بالمستعان  
 منها آنکه درین خانی نیست که صورت کتابی در حروف  
 یا عموم فایده نسبت با مضارن و غایبان از معاصران  
 آید که آن اظهر صور است و از قبیل مزیات و آنرا چنانکه  
 اصل محسوس ذاتی نقطه رفتی است نشان شخص و تمیز عاریت  
 هم نقطه است و احوال او طاع آن و چون این حال

بانه که خطاب با باده حاتم و منقبت شفاعت که اگر از سر چپ  
 ملاحظه و از شخصی و غیره که بار او واقع شده از نقطه نشان  
 موی بجانب چپ در روشن کرده و سر زید معارف است و انشا  
 شفا و از انشا در آیت می باید قایل فرموده انانظرة  
 التي تحت الباء اصله و سلم و بارک و ثم علی انما تم من  
 الخیر الهم فی تکلیف کریم من ایل الحق و الیقین و چون اعطاء  
 نقطه طرفین قویست و تحت مقصود ظهور و خفا را جامع  
 افتاده و سزاوار منقبت ختم نبوت اظهار کلیات و جزایا  
 حکم و اسرار از الهیات و کونیات بر تیر که صفات و کبار  
 اختیار و اثر است و عویش از دینان آن تمتع و بر عز و  
 توانمند قایل سازد را نماید پس ان تعوق بصیر  
 محسوس است داده و پای بر محلی از روی معنی بلند تر از

بالای عرش نهاده از برای ریز افکندن مینمود تا مانع چپ  
 از بام قبله عایدان دین و از مغرب تا مشرق پیر باد و بود  
 بعد از انشا در اشعار حیات انشا و شفا و افضل است  
 الحمد ثم الحمد لله الواحد القهار الغزیر العفار و مقصود این  
 گفتار در مجود اظهار منقبت بزرگواریست که در سالیان  
 صاحب احیاء علوم منتقل است از کوه و وضع است و  
 و جلست علیا حکمت لایال الله به توریتم و لایال النبیل  
 با تعلیم و لایال القرآن بقرآنهم و هم در آن رسالت است  
 امیر المومنین علیه رضی الله عنه از بکلی عن عبد موسی علیه  
 السلام انه شرح کتابه ادریسین جمله فایده ان الله تعالی لا  
 فی شرح معانی الوفاء الفاتحه حی یسلخ مثل ذلک یعنی این  
 و قوا و باعث برکت این منقولات و انجوا و علا و آن

ش



شد تا بعد از شنیدن اصل محفل است فی نفس الامر که کلمات  
 معروضه در کتب و نشان جوایع انکسار شخص و اعتبار دلالت  
 و اثر حدود و کلیات که فرساده حضرت من در ظاهر را  
 نامی بدکار از امانت و الله و العاقل  
 که می گوید و رای سخن آن در دو آمدی بجای سخن  
 و در سخن سخن که بد است و صنی صلی اعصابی که  
 بنیر از طبع ظاهر و بعضی لطایف بطن اول شفا و می شود  
 و هم در آن رساله است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 ما من آیه آتت القرآن الا و لها طهر و بطن و بطنه بطن  
 سحر بطن فی روایه الی تسو قال صلی الله علیه و سلم کل  
 حرف من حروف القرآن عدد و کل حد مطلق و الله تعالی  
 انجز فی القرآن من جمیع العلوم و علی الموجودات و خفیضا

و

و صغیرا و کثیرا و محسوسها و مستوفها و الی اشار بقوله و لا  
 و لا یس الا فی کتاب من و ایضا فیها و کل کلمه من  
 یل کل لفظ من الفاظ و جودتها بخار الی چه ار و کبار و جود  
 و کماله و جود و شد که آیت من اعدا را بطریق  
 اقربنی اجزاء اصل لازم است کرده و در تحقیق این اصل  
 تفصیل انکه واحد را بر عدد که در من کند عددی حاصل  
 بی انکه تفریق را باید بودست و الی واحد و وحدت  
 آن عدد که بی یکی همان بود که بود و این جهت که یزداد  
 در ضرب با تیری نیست و در مثلاً که بعد از دو است با سه  
 شش باشد و در سه و دو که اول اعداد است با دو و در  
 چهار است و این تساوی در عددی دیگر متصور نیست  
 این روشن کرده و در من انکه مخلوق نخستین را از جهات

انکافی غیر کمال باشد و قبل ازین ماسی بر دوام و اتصال  
 اثر اید و انکافی من الله بکبر المعانی بتجسم لها بانکافی  
 و الی بر حوادث بد زبانی و نزوع آن چون اخبار از وقوع  
 ماهی می کند از خبر آن سیه و کرامت شرب بر آن شود  
 ما البیضی و دیگر نقاط آید مثلا آفریدن که منشا و بدید آن  
 حوادث است اول که ازان در پی بین غفلت که  
 ازان و انیا فرید که در جوار است و انیا در پی و غم بودن  
 آفرینند و بدید بجزیر ظاهر است که این دست نباشد  
 آن سخن و بقواعدی که ماخذ از انکافی است و جنت و جنت  
 سخن گویند بوده و کلام معجز نظام بر طبق آن فرود آید  
 مذکور و بی از نظایر پس بسیار از احوال و احکام  
 افتاد که ملاحظه آنها متوید اعتبار و لالت و الی حروف

و توافق و جنین حیل و اصلی و همانا وقوع مخالفت در اوست  
 را منکافی این بر انکافی بوده و اعدا علم معروف من اگر کانی  
 مفیدم اول در پی است که بر بدید و کلمات در موطر ظهور  
 و انکافی اول که کاذب و فاسد و کانی و کانی و کانی  
 که از این در پی است و درین کلمات و کانی و کانی  
 منم نایدی با آن البت باید که در پی باشد و احوالی که آن  
 اول بعد و است از اعدا و آثار و اصول و کوری و کوری  
 اعدا که خصیصه است جمع اول و پیلد احصایی است و اول  
 اعدا و اعدا و آن تو حدیثی از کثرت و ازان این کانی  
 منافی و حدیث و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی  
 الکی و احوال کانی و دیگر خصایص کل مجموعت عنما و کانی  
 مفیدم است بر بدیدش که کانی و کانی و کانی و کانی



بودت و غیبت و ذکر است مسلم و نه قوت و قدرت  
 که تیر انداز و جز بهوشان و اطمینان پس برین از تیر مکتب  
 و در صورت کلامی این کلمه حکم و مکرر را احادیثی در هیچ اصول  
 شمرده اند ازین روایت بخبر و مواد و است که صورت کلمه  
 در اصل اولی است در بعضی صورت و وقوع باید از اقصای همان  
 و عوارض مشخص باشد و افتد اگر دوم و سوم از آن اصل  
 با هم ملحوظ گردد و متوجه نگردد که از بی یکدیگر جدا بوده  
 صورت کلامی است از غیر اختصاصی که یک کلمه دارد و  
 فرمان قهرمان و حدت ذاتی و جند در صورت کلامی که مطمح  
 نور با صراحت است و موطن مشاهده باید که از عوارض مشخص  
 اسباب برین باشد که متفرد است در تساوی و پز و پناست که  
 حروف را بمشابه ظاهر و باطن افتاد و بر مداخل و تنبیهات

عددی با کلماتی از قواعد مذکور و پوشیده غایب و مکرر و کلمات  
 مداخل و جزئیات آن نه و چه نماید اطلاق بر آن نسبت  
 باعث برابری و محکم و شمیم و انا الله سبحانه العز الممتنع  
 بفضل الغیبه و اطلاق فضل العبادتی که هیچ غرض  
 درین گریه فرموده ملخص بعضی از آن یقین سوانح و است آنکه  
 این گریه مصدر است بر گزافه و آفریند و حر با کرامت است  
 و خطاب در مخاطبی با بر بیل عدم و نخستین و مست آن اسم  
 بر گزافه و عظیم الشان را بعد از احوال و دیگر بی نبی و احسان  
 و حدت و یکسانی تبیین را آنکه نمائش کثرت بی پایان را  
 متشابه و احسان است اعتباری است و از انانی انجیده  
 احادیثی نه و ایند بعد از یکدیگر توحید بر او لا اله الا هو و  
 تعجب یعنی غیر واحد حسی سبحانه و تعالی با هم اعظم نموده

این کلام در حدیث آمده است  
 و در حدیث آمده است  
 و در حدیث آمده است

رفته سابقاً و چون به نفس حروف را ظهور نمود  
 نبی حروف کلمات را از بس صاحب نفس این کریم  
 کلام بحر نظام سابق افتاده بر دیگر مواضع مثل بر دیگر  
 تحلیل یافته و از لفظ ال بر حق صحت که ذکر لا اله الا  
 الله آواز لفظ را در نفس اگر غیر غف و بلندی نیست  
 با سایر طایفه لهذا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 افضل ما قلناه و البیون من قبله لا اله الا الله و بعد از  
 ذکر گفت افضل از کلام فرمود که اصل حق چهار کلمه است  
 حق و منفی و ایجاب و موجب و اصل وجود عالم را بر حسب  
 حیات و علم و ارادت و قول شرعاً و عین القدر و حقیقتاً  
 از بعد طبعی و حرارت و برودت و رطوبت و یوبس و اصل  
 وجود اسامی و عناصر از بعد اصل وجود مولدات و اخلاط

از بعد اصل وجود حیوان و مختار از بعد جسم و نفی و پس  
 نظم اصل وجود انسان و هم از لفظ نفس صاحبی که لا اله الا  
 الله و از بعد حروف و در واقع و حصول احوال و اعدا و سبب  
 از یک مرتبه باشد و از بعد است چون چهار روح آسمانی  
 شهور سنوات زمانی و تقاب و ترغاب و ترهت از یک مرتبه  
 افراد انسانی که بدیل علیه مغزی و بشناسیم اشخاص  
 فانی و غیرت خدا و ثناء عیناً از آیات قرآنی و در اندیشه  
 گذشته آن مدت که معصانه نجات و بی نظیر احوال  
 اوضاع و کلیات بود و از اجزای نورانی و مودت اشخاص  
 و خاص و آثار هر یک از آن کل آن بود که این چهار  
 اثری عظیم یافته اند که اعتباراتی عشره که اکبر و بیان  
 طریق استخوانی از ایمان مانده و منشأ تر و اوست



زایل است که در آن نوع از عدد و غلط حکم جانب بطون  
 باشد و در محلی اصحابی شعری عبارت از یک فرائض افتاد  
 در موطن ظهوری و نظیره ماریت از دست که عدد ظهوری  
 است و پس به سبب تفاوت در اعداد از آنش تعالی و تقدیر  
 در آن قرب و از مبدیات آنچه نمود شد ایکن وحدت و آن  
 را خصیصه ذاتی که بآن عبارت از یک اعداد این که بعد از  
 یازده که اول بر یک است و بجای لبانی سو واقع شد و چون  
 از اقصاف واحد مبدی اکل در موطن محبت غرضی که او  
 از محقق آن مرتبه از قوت بعقل آید و از کمون بود یا خرد  
 از اعداد آن از قواعد عددی پوشیده نماید که مواضع  
 تمام است بی ملاحظه امری و رای حروف کلین و از  
 خصایص شریعت و از عدد اکل کمال ظهوری از عدد و آن

و با آن

و با آن کمال شمارش میشود که او را مجموع اجزاء اعداد و این  
 کمال شعری و از عدد است و چون مجموع اجزاء و از عدد  
 شایسته است کمال شعری چهار زیاده تی شمع شمع بود  
 موطن و صورت اجالی عشره کماله که بعضی از خصایص  
 که از آنش بدید قضا باشد و چون این قرب از عدد و ارا اقصاف  
 حکمت با بره الهی خاصیتی جهان است که آن در موطن  
 جو این احکام اسم بر که ارا الظاهر ظهور یافته و بی یازده  
 تفاوت این بود که در موطن اظفار تواند بود و شور برین  
 از دایره اندیشه و احوال و لوازم بجای لبانی حروف که از  
 بعضیات فطری است و در آن سبب تنگ و شسته شده  
 از دایره حکمت مشار الیه و وجه نیست خاصیت مذکور  
 استثنای بی توان نمود اگر کنیم هدایت از تحت عنایت

بن

در شرح صاحب  
 یکروزه فی فقه  
 و از آنش این  
 می آید از آن

وَتَوَافِقْ

لان عن الواحد الحق ظهر العالم ثم قال قدس سره التوحيد  
 من نفس الرحمن الع لا اله الا هو الحق اليوم هذا التوحيد المحي  
 و هو توحيد الابداء لان الذي مره انما هو توحيد الابداء  
 قواعد و صوابه جبرين باعنا ان بعض الفاظها يافيه  
 و از اينكه احوال مقدم است و اوست با اينكه او را  
 است و جبري از وجود و از او باز كونه و اين كه نسبت داده  
 با و از خبر او خواند و بهر با خبر كلامي بود تمام مستقل و انفا  
 و مشكل حيات متقابل از توحد و تكثر و مقدم و تاخير پس از  
 الفاظ مفروقه بوفنايشان استحقاق ايند ايت است  
 از كذا را خواند و ذكر اسم خواند آنرا درين محل خبر داده  
 مخفي تمام است جنبي از احوال و احكامش سبق ذكر است  
 و از احوال نسبت نيز كه درين محبت و نظايش باست و بهر



کرده و در من مقصود اصلی شرک بین الواضع کلمات  
 گردید خبر واقع شده و مدخل الکره یعنی غیر از برای اثبات او  
 بود و هر که بوضع مشارف را بصورت بجلال و بدلائل و از  
 مشیر مجرب که لایزال را به جاز او صافش جمع اخذ است  
 یعنی او صاف شخص منقول این جمله را بر آنکه ترا و از عدم  
 در گفتار اسم بر آنکه از آنکه سبحانه شاید بود نیست یا پیش  
 پرستش نموده و از زبان و دل نموده و در او را الا او  
 با کمال استغناء و بی نیازی ذاتی از عالم و عالمیان آورنده  
 بریده آورنده سرچشمه آید و آید او است بلکه حضرت  
 جامع اسما و صفات که از کرامت معبر بر عظم ادم الاله که کلام  
 بر نه و انبیا و ائمه که ان بران می افتد و بدگر است یا از ان  
 برودنی انجید عانت که در حرم عزت و عظمت ذاتی

نظر او را که و آنکه بی غیر مطلقا نیست و پیش از اطلاق  
 منازل مجاه و زارنده و تعیین و کان بنا بر عاده و دیگر است  
 العلی العظیم در خانه گردید سوخته است و این سخن را عروج  
 از تری است خصا یعنی گردید بر آنکه از آنکه برود و کاتر عالی  
 و نه شش پوشیده و استکار شده مار ۹  
 کان جبار است بر یکی نان حار  
 جادهانی که ان دواست دوبار  
 و اندر نیابسی حکم و اسپرادر  
 گفته بجز که نشد یا و آ  
 معصوم و دین مجال آنکه از او محکم تر انجود و وقت پسندیده  
 از دین یکسایه قسمی مشیر یافته و از او که جایون آثار شاره  
 بوده در قسم اول اقسام ده کانه واقع شده و سر در قسم آخر

و قوی پس نظام و یارده دست هم بگردان آن است  
 محل وقت دوم بود چنانچه اسم عظیم الشان عظیم الامارت در  
 بیان در آن ایام مشهوران را احوال سیر ادلی و این آنج  
 صاحب تشریح کیهان از ادبی مدامت علی و علی حقا  
 آنکه است و محصل من حیث بهترین عالی و نیکوترین و حق  
 تواند بود هر چه در ادبی را ادا فرموده و برینین  
 تیر از جبارت و میساخته با حیا موی در کیهان نظر و ابلی  
 آثار خداوند کیم بخی الامتن بعد موت و الی بدین  
 الامتن و محض من چنین قرار یافته که مفهوم من کمال است  
 قیدی که درین باین فتور را می بیند که کمال علی الاطلاق  
 و اکمال است الاطلاق این لایکون قایل بعد مانی و این  
 لانی صفات احمیه و لانی صفات النسبه و لانی صفات الامتن

و این کمال فی الحقیقه همانست که در قبیه برادره قدما و قدما  
 ذاتی و فساد و نام فخران از فخر آن شروع گشته سابقا و  
 و معنی قیوم از که شکان شعوت و انت بنسبت که کبریا  
 را تدبیر امور عالم و عالمیان است بفریدن و بهر چه در و درین  
 و در دنی رسانیدن و با خبر جبارتی در خود و احوال و احوال  
 و واسم هر که را اینها حالت دانی و سناسات و انانی و  
 محل وقت بعد از العیوم لایمده پسته و لایمده که حقا  
 و پیدای میانه و در کی افاده و از و حواس و از کمال  
 با تدبیر است پس از پیداکستن اهد بعد الدنی حیانا بعد  
 اما نه و درین صفاتی نیست که آنج مردم از آن زندگی و احکام  
 دینی یا بعد از موالیدت عباد است و خوابی که از من  
 حرکت با زمانه و بنامات چون خواب آلوده که بعد



بیداری جنبیدن و جنبانیدن اعضا از او شاید و در اینجا  
 این محل را حاصل ظاهر عبارت تشریه و تفسیر است قیوم بخانه  
 تعالی بود از آنچه در آن و در مرتبه موجب خوار آید و علت  
 آنست و در او از آنست و نوم عاقل کردن و بی خبر شدن  
 که از بیانات لازمست خواب یک خواب که از او دور  
 مگر و متمم اول بر سبیل تفسیر و ازین سخن که در بحث سخن از  
 نیست رجاء عبارت بر لایق سخن و لایق که با ما در بحث  
 خواب یک و در آن حضرت و اظهار معلوم میشود و چون  
 حضرت حق را سبحانه و تعالی بصورت تشریه در خوابین  
 در صحاح احادیث و روایات و شیخ در مواضع متعدد از موضع  
 آن و تفسیر سخن فرموده درین موضع بجهت تفسیر  
 از سر و نوم که از ظاهر عبارت مستفاد میشود اخص است

دانسته نیست بلکه در خواب بصورتی ظهور می یابد که از  
 آن عروض منته و نوم باشد و تفسیر سخن القیوم را گفته اند که  
 آنرا بدو که بیرون و درون آنرا بدو که حیات بود و ازین جهت  
 حق را جمل و علما گویند سخن القیوم و کلام تفسیر نشان  
 این را ختام یافتند که خداوند خدای تشریه سخن نشان از قبل مانده  
 عشره و سوال از سخن القیوم و لولا ان تطول لکن کوننا تمام آتیه  
 فیما من لاسما الا الهیه ثم قال خمس مره الحمد لله  
 من فضل الرحمن و سوال ما بعد لا اله الا هو الحق القیوم و هذا قوله  
 حروف الفصح و سوال الف و اللام و الیم از آنچه در بیان معانی  
 این موضع و موضع دایع نیز داخل تمامست از اسباب نزول  
 اوایل آن مورد است و خمسین جمع توفیق است و معنی  
 از حضرت یحیی بن جبران قهاده از پیشوایان ایشان سر از آن

جاده مقدم بر مسجد النبی که امر ایشان بود و مشیری  
 که میزدی خوانده او را و مصالح و محاسن اینوی را می گوید  
 و عارفان علم که اسقف و عالم ایشان بود و مسجد را امیر  
 و بی خن او از بخران بدین آید. مسجد حضرت خاتم صلی الله علیه  
 و سلم را آید و میان آنحضرت که ایشان را با سلام و بکایت  
 آفرینده بود و حد لا شریک له و عودت میفرمودند و میان  
 سرکار که دعای الوصیت میفرمود و فرمودی و فدای آنصالح  
 عاقلان نظامون علیه اکبر ای که در گفت و شنید بسیار  
 واقع شده چون با بیکم مقامی که آنحضرت میفرمودند  
 حکایتی که در این سوره از اول آیه است و حدایت  
 فرود آید و تمام شد که از آیت طاعت و بیاید برسدند  
 بخوانی و زبان کاردی حالی و مالی یکپشتند و مجلس خود

و از تفصیل این محل چنانچه بافته اند معلوم میشود که اصل  
 منشأ سخنان ضاری که در لیل نوح باطل و حجت تو بر خطا  
 خویش می باشد آنرا در نزد یونانی و ایرانی بود که احوال  
 مسجد نوح علی نبیا و علیه الصلوٰه و السلام است و استوار است  
 بر آن و با وجه تعلیق مناسب که واقع از غرب زمان پناه  
 بود و که امان نیر از بعضی آنگاه مسطور چنین حالت مسجد  
 من لم یعمل الله له نورا فانه من نور بود و مسجد این سخن  
 مشکل بر هر کوزه طاعت و بیست از تمیضات برانی و انصاف  
 خطای آنکه چون تجاوز و بعد از آنکه مسجد و او صفت  
 الهی را لا اله الا الله لازم آمده اقتضا حکمت باهر آنست که  
 معظمت امور جهان ظهور یابد که ظاهر آن بر وفق حکمت  
 باشد و مرتب بر سببی که مای حکما عقول و افهام انام

ت



را باین برده وین معانی که امری اعظم و اعلی از حق است  
 مقصود نیست و در حق نیست عظیم انسان را بر مانی است  
 و اظنه از فعل توان لاجرم بخود توانمودست بین رسید  
 احوال خاتم صلی الله علیه و علی آله وسلم که باقی است از تولد  
 و تا آمدن حق جبرئیل از کسی در زمانی که هیچ بین نیست بی خبر  
 و نیزه و تمام عالم نماند و بدو نماند و نماند و نماند  
 و زده اش کنی نیست طریقی چنین کلامی در حال معارضه  
 جان معاذ آن رسول باقیست در کس از حروف و کلمات  
 جاری بود و بر اینست و لغوه ایشان و زده و نماند  
 بر رسول باقی من عبد الله احمد خود بی حد و منزلتی کرده  
 هم در اینجا گویند که سخن مسود و خست فی انسانی است  
 و خست آن زمانی باقی کرد که بالیده و سایر که سر شود

و ازین جهت آن تجربه طبعه و اگر اصلها ثابت و فرعها  
 فی الساتیه و مایه وجودی جهانی معهود بصورت انسانی  
 معبر به کلمات است و روح من با علی در ارج کمال رسیدیم  
 بیان حال و هم زبان قال مبارک رسیدن آن نبی و  
 رسانید که بهترین حاصل تغییر باغ آفرینش و تغییر انوار  
 و پیش آنست و لطف افزاید و ظاهر محزون و مایه  
 از آن شاد کرد و اندک که نری ایک بیخ اظنه شاد طبع  
 ربطا حیا و در خصوصیت این نوع از خلق عادت است  
 آنکه علی بی آیه که با جماع و جهت با نه و نسبت با  
 حصول فرزند با برنی و به چنانچه از فرموده اتم اعلم با خودم  
 و مورد ترشفا میدود و حال آنکه شک بود و بی شکست  
 نیاز فریب خود آمدن ربط که چیده میدادست و ترا و نظیر

مورخ بگویند صورت نباید که هیچ باشد از مردم لی غیر  
در و تن که ویلی عصمت و طلبا دست ما درش را و با سطران  
گنار پیش از ده لاد چون بعد از آن را پیش قدم خود آورد  
ایشان سرزشتن آنگاه کرده با شارت هوای جواب از  
نگین ایشان که حفظ کرده بود چون سخن بگوید آغاز گفت از  
خود کرده خود پیش از این و صفت از چند شایسته است و پیش  
هر بندی که می نماید و گفت پس تا مردم صفت را می دانند  
باطل بجا طر او نیاید و اگر جمعی را دانند شیطان که او سار  
روز بار خواست سوال است گفت للناس الله وانی حسین  
من و ان احد و جوابش متضمن حکم و امر بود که شیخ در آن شخص  
حسودی فرموده و معروض این محال است چون در آن هنگام  
اسم معاصد و مطالب برات و یکی ما بود از نیست

ان

ز شیرین صائب غایت مصور انام عالم و موهلی کل  
قدیر اور آن صفت و گفت که دست فرموده بود که هر دم  
از کونته اهل که در خانی خود واقع میشود بدون مواکله  
مکمل لانه و سخن و خایه و احوال خبر میدهد و موافق می افتد  
و چون این را می بیند موافقت و ایراد کند و ابروی از قرآن مجید  
و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب حسیم ایضا جامع او صفت  
اوست مقدم میشود و آن حکم که معنی از کلام صانع است از او باد  
و ان و میدان و از هر یک بریدن مشاهد میرفت و خیرات  
بخوان گاه معارضه که باین امر رنگ می جسته و آبا  
توانی که صاحب عمل ده و جو است و از امانه کامل  
معا صده معا را هم شامل و لایق عوینا نه معا و ق و نه لا  
می ساختند و از موافقت معاصد صورت عا به باطل ایشان



و شایسته و اصطلاح علی بن ابی طالب این که اوایل سوره  
 مشرا را بهر اهل الهام است که در موطن اشعاری نسبت به دیگر  
 کلمات نظر حضرت شیخ افتاده در موطن بطوری نسبت به  
 دیگر کلمات از اخرا افضل و اکمل موبد با من منته که آن لفظ شیخ  
 نفس لام به معانی بلند از جیدر استحقاق است و از احکام  
 جاری و در تفسیر اشعاری اگر آسمان در لفظ پیوسته استوار  
 نشود با سبب از استحقاق مقدم و تاخیر نتیجه از ایشان حاصل کرده  
 که آنرا از اعتباری بود و میسر از آنکه لفظ بحجرت غیر یکسان  
 و صفت مذکور ازین گونه پندار صلا نیست و در جناسی است  
 که از موطن مطابق ظهوری و شعری و اشعاری ظاهر و شل  
 اعلی ثالث و مدار از نبوت و رسالت بران و اصول  
 این فضیلت آوی از دیگران منازست و برتر است

بلند بایه و سرافراز پس نزد و انانیان و نموده و آن لفظ  
 شیخ مانند کافی باشد و انجام و از ام آن که از آن استوار  
 و نه و القائل مطلق آوی بهتر است از و است  
 و نه و دو اب از گوید جواب و بر ظاهر است که آنجا  
 بر ظاهر است از مقدمات تشبیه مذکور که از او یافت و گشت  
 آن لفظ بر معانی و پوشیده نماید که اگر نه چنین بودی  
 چنان بودی که گفته شد مشهور با حیات است و معلوم از سبب  
 حال حیرت آل معانی مطلق است درانی و کثرت احوال  
 شان آن باز نموده از قبل این که چون راجع را گفته که آلم را  
 تفسیر کرده اند بنا به اعلی اری گفت یکم است این که عرب  
 یک حرف از کلمه گوید و تمام آنرا از او جدا کنند و می گویند که  
 قی بس و وقت و این ویلی واضح است بر آنکه اعتبار

دالات ذی حروف از مقتضیات کلمات فطره است  
فطر الناس علیهاست و مردم بواسطه عادت به دالات  
جمعی از آن را ایل غافلند و این هم اجناس که این عباس  
کیمیا را خوانده که الکاف من کاف و الهاء من با و  
ایمان حکیم و الیم من یم و الصادق من صادق و نظایر اینها  
بسی آورده که از جمیع اسرار صریح در آن حروف چهارگانه  
گفته شده است و در بعضی نمایی را نیز که این از انسان هر کس  
میتواند مثل در محال از کلمات علی حروف حق نشکند  
و از آنکه که بحث از آن میرود آنچه برای الیم می توان دید  
این که صورت کلماتی عالم است که از شنیدن کن پندارند و  
از اقتضای وحدت ذاتی عامل سبحانه و تعالی بصورت صد  
که برین باشد پوشیده مانده چون الف در ذلک که بعد از

در نخستین مجلس از کتاب اعجاز آفتاب و سرور که از آنجا  
بسیار نرو از ملاحظه مشابهتی که بین ده شش کشت ظاهر شود  
و در اضافت توحید درین موضع بالغ و لام و یم که شیخ  
فرموده و خصوصیت این حروف را در المجلس دفعه دوم  
احصا نموده است و اگر آن هم فرموده در موضع سابق حال  
نوع از کلمات نموده شده و خارج از دایره باطل نمایی  
و اعتقادات عامه میان وقوع حرکت در الیم است  
بعد از تفسیر که از شش درین قیاس که بر علم اجزا نیست  
تعبیر با انحراف و از احکام اعلام اشباع اطلاق بر غیر  
مستند واقع شده غیرش لا اله الا هو معرون با یکی الیم و ال  
بر اقصای غایت و انانی و توانایی که مشاهده بر توحید از آنجا  
الیم است که در آنکه کتابی بر آنکه از حروف شش از راه



بود ایشان را و چون محل آن شایده از قبیل فعال بود  
 اجابت علم و قدرت بر کمال آن حضرت را موند و گوید که  
 ذکر فرستادن کتابها بصیغه ماضی ال بر نفس وقوع بر وجه  
 کتابت در آن هیچ و انما رسیح جواز نمائند و بطلان  
 سخنان معاندان و در مدلولان و حومان و خزان ایشان  
 در محسوس مختصا بر سینه کتاب عظم سانه صاحبان  
 کتابست که پیش از سر یافد و خود آمدن آن پیش درستی  
 در نه حال آنکه مصدق و مامور و اندوید و کوفه و آمد است  
 از توره و انجیل و غیر آن که در حدیث و کتب دینی درین کتاب  
 قرآن و با حقائق و ارجاع کتب در سل اولی اری واجب  
 که که فهم صحیح و واجب هر زبان که اندک تواند افراد بود خدا  
 و یکاکی پروردگار است سبحانه و اهرابران از پیغمبران

و چنان بر از ضلالت و جهالت بود و او آسین نسبت با این  
 حضرت اندیش مثل و مانند بابای صابره و فرزند ۹۰  
 زنی تصور باطل زنی ضلالت مبین  
 ولی کمال غایب خدای را اجابت  
 وای بران شهادت فرجام دافع الدین و رفع درین کلام که  
 ان الذین کفروا و اذ طرقت اطلالت درین موضع ذکر ازال  
 فوفاست بعد از ذکر انجیل و توره و قرآن چه محمل افتاده  
 و جو، متعدد را چنانچه در تفسیر مذکور است مجموع صحیح و  
 معروض حق و غوغا نزه اهل تحقیق و ازان و جو صحیح معنوی  
 حکمران است و آیهها داده و زبور راست و بنایت طایفه و ستا  
 سب بر دل در ده خرافات مضاری و پیرو و عقاید باطل  
 این طایفه نسبت با این مردم آفتاب که یا باقی عباد الله اتانی

کتاب که اورا منکام آن کلام اسم از مرصع و مرصع  
 و یکی والد بود از منشی که ثابت آن در اکل و این بکار  
 تمام می شود و اشعار شیخی علی که حجت مالان که  
 از بعد و با آنکه قول با خبر در حال صانع مندر بود که  
 کتاب اسمانی موافق و مطابق یکدیگر بر حجت و رادی  
 پیغمبر آخر الزمان چون اسرار اصول و پیشوایان نصاری  
 و پیرو بر انگار آن حضرت از حد بود و اعراض فاسد و  
 جانج سوزی یزید که یزیدون اجناسم از آن خبر داد آنچه  
 درین موضع بحث از آن میرود بآیه سابقه باطل بغیر انجا  
 که اشیراید و چون بنده از حجت بدکی ملک و یکریست  
 شرعاً و ملکیت معانی ملکیت او را بی دستوری صاحب  
 رجحان صرف در هیچ جری که ملک توان گفت از انچه

پس و طیفه بند ترک تصرف و اختیار باشد و هیچ انچه  
 که خبر از آن برادی ملک اورا هیچ کس کاری نبوده و  
 با او که بارادت خود کاری کردن آزاد از اسر و عبد  
 ملک است اگر نه توهم یا بخریجی بود و خود را اسباب آزادی  
 معاند کردن با ملک و اگر چه بعضی خصوصت از دست  
 نیاید که بنده چون بخت بدست و فغانیده و از مرید خود که  
 نمودند بکار زنجیر احوال و مطلقاً با ملک باز کرد و  
 هیچ در عهد نه اما جان و فغانیده در پی آدم کم اتفاق  
 می افتد و پیش از بیان بکار خود مودتی قد لا عا بعور و  
 کشته داعیه ملک اسماعیل و اسباب دنیوی و مرگ و تصرف  
 در او و دست آن از اقامت و طایفه بدکی که سعادت  
 مرده می در انبیا از او داشته و بران دعوی استقلال



و تملک و تصرف بشی خدایا امور ترتیب یافته و کتب الهیه  
 بیان فرموده آنچه نسبت با آنحضرت بجای آورده و  
 و امتیاز اجابت بر ایشان که پسند در جمیع احوال  
 او صانع می باشد و غلظت شانه و عم اسانه آن هم که با کمال  
 استقامت از محض فضل و بخشش به بنایت و اجیده است  
 نمودنیت با ایشان و بی نظیر فرموده او خوا بعدی ایشان  
 بعد کم آنکه فی الحقیقت از آن حضرت لطافت و کرامت  
 بعد نمودی تند به بنده را که از برای لذتی چند و می غایب  
 خود را از هر دریت و بندگی او که موجب هر که رسد است  
 چاره دانی است خودم ساخته ایم که اگر بندگی ما را اقبال یقین  
 یزدی معاهده که از شش بویزه که گنایای زوال یافته  
 راه غنائی خلافت را بنمودی چنان که مشروح نموده شد

پس که آن از وی مبتدا غل بود که سنده که زبانی دایر کردن  
 نهند و شیخ دین موضع بعد از استنباط این فراموشین آن  
 فرموده که چنین اصعب آیه علی العارین کل آیه فیها او خوا  
 بالحد و او بالحد و فانه آیت اخراجت العبد عن  
**ثم قال قدس سره التوحید الرابع**  
 من یؤمن بالله حق قول الله الذی یصور کم فی الامام  
 یسما لا آله الا هو العزیز العظیم الذی لا یوجد الشیء و یضرب  
 بالحد و هو قول و لم یولد فهو عزیر الحقی آیتی که این موضع  
 از آن مصدر افتاده به این پنج آیه ای که جزیره  
 و احد اطلاق می توان کرد و از خود داده که پوشیده نیست  
 چیزی که در زمین و در آسمان و این صفت بلطف مضارع  
 دال بر تجده و استرازموتی شده مسند بشی خدایا

نفی و حصول چنین بلنی با تحقق عالمان نیز غیر از حدای را  
 تعالی تسانه ممکن نیست و چون از قبیل قدرت و تواناییست  
 حکم قبل از ولادت غزالی عظیم و ادو کلام که مفهوم از وجود  
 متعارف فرودست غایت پوشیده از نظر حاضران گذشت و  
 گویند چنانکه واقع شده که معنی و بر این مقدم است و  
 از محتاج و اشباع از عباد حکم دیگری بوده با استقلال و کمال  
 مطالبی بر ذراتی مطلق بخیر از ملاحظه امری با آن که آیه  
 لازم است باینکه است و او جهان و لایزال از انواع که  
 کل جز اسم را نیست و معنویان این بعد ایام خبر که الهی است  
 با حله و عاید تصویر یکدیگر منع منظر و غیر افراد و قدرت در احوال  
 مادی که چون کی از آن اوز و سخن کوی پیش از آنکه بود  
 که امان را احاطه از حقیقت قدرت و توانایی هم نماند

و از جلال و عیان مندرج درین کلام بهر نظام که مخرج  
 ضمیری مستتر که تصویر از احاطه اسناد باور زنده الهی است  
 که از بهانه است و وضع اینها منوط با کمالی محاط از معنویان  
 جمیع فعلی که بعد از آن بوده و درین محل معنویان یکبیت نباشد  
 یعنی آن کار چنانچه اراده و خواست او باشد کرده شود  
 چنانکه عالمان بکلک فکر بر نوع تصویر کنایه که نسبت  
 تصویر در احاطه هم باشد را باید متوجه حیرت عقول او  
 انعام است در محل فانی صورت مادی که کرده و  
 محاط او است و مباشرت و انوار را برای او است  
 عقل باید که همان حال باشد با تحقق معنویان مادی و  
 مصور یا حضرت حق است تعالی و عینش و روح عقلان  
 مستکن محال یا ملک و در واقع مخرج و اثر خیرین مخرج



عبارت قرآن و عدد دل از آن بخش حس است معنی یوایل و  
 شکل و تخیل ترک تاویل است و تصویر فی سبیل الملام و  
 صورت از مشیت بی مباشرت که به عقل مسلم نهاده از  
 نشان این صورت و محققان جمع استاده و نمایندگی است که  
 عقل استقامت از آن به بنیاد میسازد و توضیح این سخن  
 بروی که مستعد نماید آنکه بر واقعیت از تو اهر چه پیشتر  
 نماند که در معنی کل مو بوضع معارف بر امر اندر هیچ داده  
 یکی و حد است و یکسانی و یکی ذکر است که از لوازمش مزید  
 قوت است و تأثیر با اسحاق عرف و دنیا و حکم نسبت به  
 مقابل غریبش که عین معقنی بعد و فنا و با این از  
 جلای عرف معارف است برای اصح نحو بیان و حال آنکه درین  
 محل مبتدا واقع شد که اساتذی و قدیمند و بر او دیگر

احوالش که محتاج اعاده نیست و دانستن جوایز را نگاه را  
 درین هم استنباطی باشد که بطریق مطابق منازل لغزنی که درین  
 ظهوری منشا وقوع حوادث امکان افتاده و میا کل فی  
 که در موهل بقوی محل طلوع بر آفتاب معانی و اسرار نمایان  
 واقع شده و در آن احوال و بیانی استی خارج معقود است  
 بیت و مشکاتی سبع الشانی است که اثر و اعظم موا  
 و عقیبات ربانی است و محیط بر معنی آن جامع لاد و نمایان  
 و الاخر اسم اعظم است که شمه از خصایصش در استا و مباحث  
 که شمه ابرو یافته و بسط ظاهر که احاطه را اظهور صورت که بنظم  
 سر توان دید دایره است و آن بوجهها صورت کشیده  
 سنی است که نظری در نمایندگی احاطه از صور کلیه  
 هم و او است که از حفظ با بنیاد تمام خارج نه کوه

دو مرتبه میگردد و بسیری شبیه دوری گردش افلاک باشد  
 قال الشيخ فی هذا الموضع فی الاله و هو توجیع الحروف و تمام  
 آنچه است تحریر یافت بعضی میرسد از احوال این کلمات  
 علامه ضمیمه مکمل کرده ازل ازل است خود که سر  
 و برادر احتیاج غیر آنکه بوده با این شیخ از عالم و عالمیان  
 داشت و در احوال آن آفریدن و بعد از آن در آن  
 نایبی یافتند و آنچه یافتند از آغاز ایجاد تا به آخر و در این  
 شبهه و انکار و جان و انانی و آنجا و آنجا و آنجا  
 براه خود تواند و الله اعلم از غایت آن و انشای کل  
 واحد بود و حدیثی بر روی برگزیده است غیر متناهی فاعده  
 از آن سرگشته را حصول نیاید و صلوح تعلق ارادت  
 بکنون او پیش از بودن مکتب شوق و باطن

سیادت نمودن کاید لعلی قله جبل و علایق انعام و اذکار  
 شیایان میگویند که مکتب که فاعل و مکتب و راجع است شیایان  
 بعضی این که میگوید معلوم میشود که شیت را نوع تعدی حرکات است  
 که شیت است مکتب و حرا و بدون او مستطاب و از آنجا  
 اگر مقصود بر حساب شیت و مکتب کی اندوختن می یابند  
 خود میست و حیدر ادین وضع اضافت به شیت فرموده  
 صف شیت بوقت و مکتب و اندوختن غایت که حساب  
 غلبه باشد و فرمان و او در کمال غایت بیست و شش  
 و فاعل و مکتب با آن محتاج بیان و با عواید بر این امور  
 و صحبت هیچ انان جز از مکتب عقول را نیز شاید که باو  
 آید تصویر بی مباشرت از شیتی که واسطه اوست و چیز  
 شدن بر چیز با صلوح قبول مرجع رسیده باو و آنچه باو



و ما ذلک علی ما یغزیه و این که شیخ در بیان وصف خود  
بفرست فرموده که و هو قولہ و لم یولد فیه عسر زکری ثم  
یمیش ذکر است از چند وجه و سوره اخلاص مدخل  
فلنکملہ است و در شش فقره سبب نزول آن پنجستین  
موضع مذکور شد شای کلی است از ثنات حق سبحانه و  
تعالی و در سوره بیان آن و لم یولد اذان حیثیت که آن  
برقی زامیدن و بعد از آن تقدیمی دارد بر دیگر احوال امر  
بر تقدیر الوحییت و با آنکه مفهوم است را عدم ممکن باشد  
مسکرم عایت عزت لازم است متعرج ایجاد بطلان  
بدیان نرا بیان که سبب نزول آن پنجستین و لا حق  
آن بود و میکنه و چون جمعی عبارت از محلی است مخصوص  
بجاکمی صاحب اقتدار و اختیار که بی رخصت او کسی را نصرت

در آن روایت آمد و نوعی را یکی پس مناسب و علیم افتاده و  
معنوی آنکه تصویر بی مباشرت که دیگری نتواند از او آید و  
کمال غریبی که جهان حضرت را ندیده میفرماید چنانچه از طاعت  
آیت متعاهد میشود و تاویل کند این و هر که مقتضای  
رای خویش نمی کرد، چیزی را که آن حضرت بابت  
فرموده نسبت با خویش می در شیخ و کتاب امری حرام  
ایمان داشت که در قیامت سوال از آن خواهد رفت  
و نموده که ترجیح ندهد و عمل خود را بر ایمان بکرم شیخ  
ذکر و موقوفه الهی کند بنی این آدم و علم کرم شیخ که ذکر  
بعضی با کذب فریاد کند و ابی که هر با من الرجا است اضافه  
الیه فی الحقیقه الهی بقول فیه جیدی فان قال ابن آدم بعد  
عن نعت و اضاف الی طاهر آدم علیه الصلوٰۃ والسلام کان

المعصية بالخلاف وقتت وهو العرب من الحجرة والاكل  
 فني ولم نجد له في ما هو على الباطن غير باطنه منها وكان  
 ابراهيم عليه السلام كما قال تعالى ثم قال قدس سره  
 الكون حيدا فما هي من غير الرحمن وسوقه  
 سبحانه انه لا اله الا هو والملائكة اولو العلم فاما بالسط  
 يدانه حيد الهدية والهداية على الاسم المعطى والوحد  
 في العالم محقق في صوفيه رانده كسايه كمال من حيزه  
 كرازي بودن با صفة معان من نقصان يابدين حال را عا  
 كمال آن بود كه معنوي و مستلزم معاني خود باشد و از حلقه  
 اين پر توحد س غافلان بر برگزيده سار من في السموات  
 والارض كل يوم موفى شانه فذكر بها وثبات لم يزل  
 لا يزال بركب حال بغير تفرقة وال خدای راست مجاز تم

سبحانه وبما اين ثبات بر دوام از شمس اليه تحليات آبي  
 سبحاني و ثباتي بركب قرانه واصلا در ان مكرانه و در هر چه  
 عتق ان بركبي از اطلاق اين حال عدد انك مكرير نيست و از حيز  
 مكرير بر بيرنه و در مواضع هي و شمس كمال قراني صا در انفس  
 رحمانى و در ابره و الشوا و اخوان افواه انساني و او حق تعالي  
 بنانچه بسن ذكر مافيه معصوم و از همه بيان يكايكى و احديت  
 بنى غير مستغنا و از ايراد و لا اله الا هو سبحان كمال ان من حج الوجوه  
 بمجدي كبرى نه بلكه بركب موضع مسافر و طبقه ظاهر شمس  
 نعتي در ديگر طبقات و فائده دلالات ذاتي حروف و كلمات  
 مذن خصايس را مستغنين است و چون ماخذ آنها ايجاج است  
 و قيام بوسط مفسر بدايت و منها وقوع علماء معرون بو ال  
 بر مشاركت و كمر لا اله الا هو معصوم بعزت و حكمت و اقا



دلیل آن یکسانی و حال آنکه معجزه حق مجرب است شهادت ازین  
 لسان نبوت را عدل و توحید نام کرده صاحب کتاب محافل  
 و سیم پادشاه و عبید معناه برادر پرورده و صاحب تنبیه که آن  
 پرورده را با پرورده و رفع هیچ برآورده و نسبت با آنکه ما را  
 حاضر از آنجا بنشینان غرض از پرورده و تدریس القایل  
 ای نور دیده وقت ظهور و لایست

دفعه آب شوی در جای حکایت  
 از آن موال سخن لایق باین حال آنکه شاید با زبان از لفظ  
 شهادت ادو امر لازم است اجاری باشد از علم و دین  
 تحقیق تفسیر و اراده لازم صحیح اینجا نخستین یک معنی از  
 شاه که حضرت حق بجای دین کرده و سوره اخلاص و  
 مواضع از قرآن و سایر کتب منزل را در حدت و یکسانیت

خویش خبر داده و حدت را شریک و ملائکه انبیاء و اولیای  
 و ارثان است را در یک لازم که اثبات صحت آن خبر است  
 از آن حضرت شریفی عظم دار که از خبر نیایش آن افشار  
 ایجاد است بر وجهی که با بختیاری و فی کل است را آنکه  
 از او حد و از صور حد و این لازم از تک رب است  
 بر حدت است نسبت با شریکان بر این عظمی بر وحدت حق  
 معالی و حدت و از علایق اشراف و افاده معقود و انانیت  
 را و الله اعلم و اعلمی فصل از وجود تخیل و انانیت  
 چون وقوع فاصد میان صفت و موصوف شیوعی دارد  
 و کلام متضاد و بلغا اگر قایما راضف معنی بلاه از انانیت  
 واقع بود از الاء الطلاق از سبب تخیل موصوف  
 و همچنان بود که و چون حال مکرر که مذاهب و موصوفی ساید

که این حال اعلیٰ نبود و جلد مشهور صاحب او مثل  
 شجاع و چون قیام بقطر رعایت سوت و عدالت  
 و در مهنوم از منظم بود که در غیر از فاعل محمد عزو علما  
 نیست حال از او آئین به مشارکت مصطفیٰ است  
 با عدم جواز میل جاید و عمر و اکبار خوف الباس و طعن  
 بجهت است مسافه از کلام شیخ بودی بود مندرج  
 را آنکه مملکت سود نیست و در موضع بعد از المیت حضرت  
 بر بدو است واقع شده مشارالیه و حضرتی است که لایزال  
 الیه کما شریک و ذلک و فی الحقیقه با چنین بطن و خیار  
 تا غایت بودی او و جوهر مود و یا بعد ازین نماید او و با  
 یا آید خفا که عیبه تا سید است معلوم نیست در علم معتبر  
 بخلی جاده لذات پس و حید اصناف با و همچنان حضرت

تعدد از اعتبار حیثیات و خصوصیات چهار است که نیست  
 نظم کلام و احوال کلمات واقع در مقام بود و چون  
 میرود و این موضع شهادت حضرت الیه است از  
 حیث جمع اسما و صفات که با اسم بر که اراده تفریق  
 بر کسب از ان زنده و که فی عظیم از ملک و رعایت  
 علما انسانی غلط یافته بران و باین شهادت از برای  
 اسم عدالت آثار مسقط قیام نموده بقسط و حد که  
 آن نسبت با عالم و عالمیان از فیض ربیب تمام است  
 حسی و صفات علی صورت بدو و با او شهادت بر کما  
 خویش کو اسی داده اند و بر ظاهر که کجاست نیست با آن  
 که کمال ایشان و چون سوت و راستی و مود علی که بود  
 از راز و بر محمد ساس که نهایت مود اسی است میرسد

کتب مشتمل بر  
 ادبیات و تاریخ  
 و غیره



شیخ حدیثی آورده شمس الدین که بیدار ایشان بختی و بر سر  
 از فرماید که درین سیاق بقل آن احتیاج نیست و حدیثی دیگر  
 توأم آن ساجده مضنون این که من قال لا اله الا الله و الله أكبر  
 صدقه و نه و قال لا اله الا الله و الله أكبر و این حدیثی از پیرو  
 سجاده عوید ترکیه بدست گشت چنانکه لا اله الا الله العزیز العظیم  
 بعد از قایم با لفظ که بنا بر حکم عالمی عادل باشد و زمان  
 افتاده که ترتیب مقصود بر آید آنجا است منوط است  
 بآن و بعد از آید آن حدیث دوم که بعد از بکر است  
 تقدیر این آن بر سبیل حفظ و دیگر مورسی فراید و لفظ  
 استبساط فرموده از آن جمله اینک که اسی و آن آن حضرت  
 از برای ملائکه و اولو العلم که ایشان کو اسی داده اند بوی  
 و یکبارگی از دنیا هم منوط است دان که اسی از برای خویشا

۱۱۰ و اعاده فرموده موصوف بفرست و حکمت معنی  
 قسط و عدالت و او آید آنجا است و این هم فرموده که  
 باید که از علم باشد و دانستن بعضی تعجب طریقی تعلیم الایض  
 معصومی که در فرموده او شاید شک و شبهه را نیاید  
 که اسی است قائم از برای انبیاء سابقین که فرموده بر و رو کتا  
 باست حقه رسانیده اند و این کو اسی از تقدیر کلام است  
 که بر غیر ما فرموده علیه و علی مبع الایض و المرسلین افضل  
 صلوات الصلین الماشح فرموده و ذلک لایکون الا لمرسل  
 فی ایمان علی علم بن آسن بالا علی علیه حسن ظن عالم  
 ثم قال قدس سره التوحید الساد  
 من نفس الرحمن قول لا اله الا الله و الله العزیز العظیم  
 ایضا توحید الابد و هو توحید الهیه المغترب بالعلم

عتقاد و الفصل فی ترجمه و اما بوجان یایه اگر بآن  
 نماید اینک چون لب را کشد و اخراج نفس میکند بی حرکت  
 و نیزه بخشد که شیشه شود ششونه و همچنین صورت هر نیم  
 لوح صورت محوسات که حسن شکرک خوانند آفریده الهی  
 و این حال فی ثبات نیست آفراده از نمودن خوانندگان  
 که نیکوکان که شروع دان دو کار که امتحان نماید  
 موثرا و تیسر به اصلاط و تقدم الف نسبت با ساجده  
 را اظهره جوه استخوان بودی صورت عین آری سه  
 ازین و کجای رخت بپوشد و این باز بایل عشق پرواز  
 و این پسند که فرغ سخن نماید و الهی که داده آواز است  
 و بعضی از بزرگان افزون عرفیت چون این جانی و شایع  
 در منی که پذیرم کشنده با نگره لا نظام پذیرد سلسله مرتبه

حروف طنجی که بسی از حکم و اسرار مخرج و این نظم مربع در حقیقت  
 سوم مضامین چنین و روشن شده اسم الهی است برکت  
 الف اسم سره باشد و تمام این کلام در موطن کبریا شریف  
 اسم درین مجال نموده و نیزه احتیاج حاصل نام است بلف و ذکر  
 بعضی احوال و از جمله ده اعاده معرفت و تسبیح  
 کند که همانست حاصل الاموری فرموده خلقت الخلق لا یحی  
 و فاعلم نام اینجا بیان غایت و حکمت تشریف باز کردن  
 سج احتیاج هیچ آفریده که بلیج شایسته شک و تحسین است شیخ  
 عن العالمین سجاد ثم سجاده چون ابتدا یلفظ بحرفی ساکن بعد  
 دارد و توسل بلف قرار یافته بعد از فتح باب خضایع و شکر  
 آغاز لفظ بلام میزند تعریف مراد اتصالی اید با وجایان  
 و سیه لفظ بآن واقع شده در لاکه از موصلاست معانی



مقطعات نورانی نخستین این کواست که تقریبی مجموع  
 الهی است و غیره که در دو جزای از آن مقطعات و قطعات  
 نظم بر حروف مفرد و مؤنثه رای بارهان مذکور است که اسم  
 حرفی واحد باشد آنجا پیش از یاد وقوع یافتن این عمل  
 سلسله بود و از جانب بعضی که مخدرات معانی از آن حجج  
 نورانی بر مذهب شریعت پدید آید سابق بر این  
 باشد تا بخارج غایب ظاهر است و فسخ بظاهر و نمایان  
 و درین طرف متصل است بآتش و در آن محل مجموع حروف  
 غیر از الف میان مخفی این دو حرف و چون بجای می آید  
 ملاحظه نماید از بعد معجزه نخستین از حروف بترتیب خروج  
 نفس است و بعد از آن که من فیما بین الیه الیه و از معانی  
 لام که سخن از این میراث تأکید و مبالغه در سببی نام

و این باب متوجه باشد و با فاعله قضی مطلق از بعد  
 بهی مخصوص پس بچشم که با فاعله و در جمع و مصدر بلام فاعله  
 چون شده و متصل به جمع محاط بخطاب عام اخصی عام  
 مبالغه باشد در تفسیر از آنجایی که هیچ از سبب آن بیرون نبود  
 مفسران دین موضع لاله الامور از تفسیر مبتدیان  
 اند و این هم که مفسر شده بود و خبر طلاله بچشم که با فاعله  
 بچشم که و وجه این را الی برقی از خوف بر طلاله که هیچ از این  
 گرفته است و این را در مورد روشن کردن و محض آن راجع باین  
 میشود که چون دارای ابوالبرکات با هم در موطن است  
 بوده اند و اقرار بر بود و در کار سجده و تعالی فرمود  
 بچشم که نسبت با محض رحمت باشد و بشارت سعادت  
 مجموع با و قریع و قول در آن که اجتماع معنی بی هیچ تفرقه و اجتماع

ایشان به پرستش جمع کنند اولین و آخرین است و در آن  
جمع که موطن جرات و تکلیف از کثرت قضا و امر و انزوا  
بیکایک برود و کار خدای بود پس ترک دارد از تکلیف ادبی  
عاریتی بود واقع میان او را بر بویست و محاسن بود  
و بعد از اینها یکایک استقام و در میان آنکه که جزاء ادبی می  
رود الی قیام باشد آن حال دیگر عالی است و به حکم اهلین  
و آخرین که بی تفاوت اولین و آخرین را حاصل است بقی باشد  
اگر چه عدالت با و دانی باشد یعنی با لیکن نه ایلم و از ملاحظه  
این جهان بود و که چون در لول الیه انما و عایت است و عا  
نکه بدایت و منتهی آن در اقدم و اودم هر کس را بر او  
درین موضع اولی و انبساط از فی اما حکم بساطت عالم  
خود و عذاب الی آلام مستعد می نماید و وجه هر یک از اینها

اگر سویت مطلقه یعنی را از مقتضیات ذاتی غیر است  
بجای این کلی بری از تمامی و نمایش آثار آن نیست در  
جالی عطا و افعالی تجلیات آن لایذالی و چون در حدیث  
مدی صحیح النسب زو محضان صوفیه تجلیات مستطاب و لذت  
از اعرف است با قضا و مشا و اذ بعضی از طرق و عرفا  
تعبیر از توحید می گویند که کینه است ایجاب است و منتهی  
خلقت انسانی را غرض بر آن رب است ایضا بعضی فرموده اند که  
کبریا بهم و بخود معلوم میشود که محبت را در این اختصاص  
است بحقیقت محبت که از لوازم صفات و شایستگی است  
که فاعل بهم و مافضا است و است و احفا و اگر اشارتی رود  
باین توسل بعد از این بر غایت عدم خود را بدست و ازین  
افتاد که حکم موافق و مطابق موافق چون کسی را محبت



بحد کمال میرسد ایداری و پیرادی و نامرادی و بی اعتبار  
 که او را طاری کرد و با مرکب طاعت و طاعت و خدای که  
 از آن حرکتی لدنی و عانی مخصوصی بود که بی درد اندر انواع  
 شمع و کافران دست ندید و از سوره است این معنی است معنی  
 که در حال خدای اسیب من است و در حق و سعت کل شی  
 با نظر محملات صحیحی که هر وقت شل شود و جهان را  
 و در آن هم نرسیم اند آن را پس پس عرابی نبود و درین  
 که شمع آورده قال ابو زید الاکبر البسطانی و کل ما بری قدس  
 سدی ملذوذ و جدی بالعذاب لم یزل بالعلم و نانی هذا  
 الباب نلکم کثیر ثم قال قدس سره التوحید  
 الکتابع من نفس الرحمن و قد کلم الله بکم لا آرا الا هو  
 کل شیء فاعبدوه هذا توحید الرب بالاسم الحالی و هو لک

قولم

الهی تھذا توحید الوجود لا توحید التقدير فاعبدوه  
 فی ملاحظہ امری از قبل نسب و اضافت لم یزل و لا یزال  
 در حجاب غرقت و جلال از کبریا و غفلت و اعلی خارج  
 کمال و او را جل جلاله باعتبار اطلاع غیر بران و امکان  
 از ان محسن بخله و ات خویش است عبادت خویش بنیکید  
 و کما کنی و اندوه دانسته و از حق و نوع حکم الاصل ساری  
 الفروع اصل ہے رکت مرجع بوده و است  
 از ان بخله است پس ان محمد است  
 وین سخن را با وضوح بختین  
 در خورست اند و کند تو فیض پس معروض بیان  
 بیاری تو فیض آنکه مجرد سبایت مستعار از خود بود و کان  
 الله و کم کن معنی دانی ملاحظہ امری غیر از نسب و لازم

و انشئ

بعایت ظاهری است که آنرا اگر چه ما از حکما تعبیر از انهم  
 از منتهی اولی و انتهای بعضی مفهوم از یکسانی و دیگر لازم  
 عدم ایجاب بفرقی مطلقا و وجهی ذاتی و معنی مطلق که  
 ممکن با ازان بهر جهت است عبارت است از عبارت  
 دو لازم را و اینها همان فرموده فایده اناقل من لیستین  
 با انبار است و صله قابلیت و فرقی جامعیتی که اگر چه  
 حرث علیه آدم بدیق اربعین سبعا و یتیم آن که یکم تعلیم  
 مودعی به قلم آدم الاسماء کلها از باب قلوب از نوع کرای  
 انسانی را حاصل می شود و منج صورتش نخستین شکل  
 غیبی مشار الیه است که در علم مرتب بران معلوم می نماید  
 و خصایص و کالات بری از منتهی او و با تقدیر موطن از  
 سبب بر شویست متاخرین جز از قضا و عالیست تا بر وجه

معلومت و معلومیت را تا بر وجهی قول را از قضا و قول لوح  
 قابلیت افتاد و از انقضای تا بر وجهی عالیست تا بر وجهی  
 وانی بی متانی از تمام میرفت و بر وجهی دیگر که علم مرتب  
 بران آید معلومت بر منتهی آن و بر اطلاق آن خصایص از ان  
 فیض است ایجابی است و ایضا و ایضا و بعد از این معنی که  
 خیالی و شخصی می باشد و حدانی جسم کل مصور است و مضمون  
 بسط سبب که فایده فایده فایده است که سبب الاشارة الیه ظهور  
 بهر جهت این اظهار در جامع اشاری بخلاف مشهور بصورت لوح  
 قابلیت و خروج بعد از وقت معبر شده جای خود نخستین است  
 و در جامع دیگر که در انکه اشاره ای که فی اهل الارسال است  
 و از انچه ال از لفظ مرکب بطریقی خاص که فی بران در حدیث  
 این حال انکه اهل جراثیم را محلی اخصای نیست حدیث از



عقود است که از اصولی که مراتب عددی غیر عالم ملکوت  
 موطن شهادت افتاده و مراتب احوال اتصال آثار صادرانه  
 ارادت و قدرت شامل کامل ربانی که از کرامت حساسیت  
 با افراد انسانی پرورش و توفیق خیر است در عالم جمعی  
 غایت سعادتی که ملکات انسان را در جهان از خود بزرگتر  
 ستون بکم کارتون القریله الی البر و صادر از دیگر استخوان  
 نیرو از که شهادت افتاده میشود که بعد صورت اجالی است  
 اعتقادی است در زبان جزو را به الفی منتهی شرافت  
 اشارت و مشار الیه و لیس کلام قدیم کتاب اعجاز است  
 کفری البیعت علی بقی مشکلم حیثی است سجا به صورت کلام  
 خویش و نه که در محقق افتاده در صورت کتابی استماع غایت  
 ظهور و با ثبات و استمرار این جزو را و جوهرش نظایر است

و از این این هم که جزو دوم در بعضی خصوصه است در حیات  
 بعد مشار الیه و دوری آن از ادراک شود مکان و جزو  
 با افواج از حال مخاطب بر خلاف معهود از دیگر موضوع  
 آنجا است از تصرف عالمی در دو از تعلق و آمیزشش با غیر  
 غیر از اتصال معهودی با لام که حال او اینجا با بن شواله  
 بر خلاف معهود مشهور و الله اعلم بخیالین الامور **فصل**  
 نکم که خطاب مفهومی از نوعی دارد مشار الیه و درین  
 موضع صریح آسمانهاست و زمین منزله و میرا از پیوند  
 و فرزند و از مثل باشد که آفریده است بجزیرا و میرا  
 و اندوهی پروراند که سبب العالمین است تعالی و مقدس و با علم  
 فیضی بوقت نسبت مجموع عالمیان اسم بزرگوار است و بن  
 کریمه اختصاصی یافته با حصص باقیگان بکرامت کز این

بدین فتنه و محیث بعد از ذکر آنچه در گذشته نمود  
 بیاید تا لوازم بنداریت و اصناف معنوی کند و کلمه  
 جان را شایسته ای بنده او افع شده و از اجزاء و اجزای  
 اسم جامع جلالت است مطلق و ثانی اسم رب جناب  
 صفت جمیع مخصوص بدوی العقول چه ارادت یقینیه کور  
 بنا بر این در یکی موضع قرآن مجید کلمه قوم بی آن میسر و قوت  
 یافت تا آنکه هم در انجاست لایحه قوم من قوم عسی که نوا  
 خیز اسم و لایحه من نسا و غیره ازین خالق کل شیء و از  
 قائل این مقامات و درین که این که شیخ در بیان  
 این موضع فرموده به توحید الرب بالاسم الخالق باین  
 که هو توحید الهوی که در اولی الامر فیه حصر اسم اعظم است  
 در جرات و باین هم که توحید الوجود و لا توحید

التقدر فانه امر بالعباده و لا یومر بالعباده الامن هو موصوف  
 بالوجود و چون باصطلاح صوفیه اسم عبارت از ادب است  
 خصوصیتی معین مانند دانش شهادت عالم با علم و ال بران  
 فرموده و جعل الوجود للرب فیکون تکلیف اسم من ایند و این  
 التعلیل که چون مراد از وجود اینجا کون عینی است بوقت  
 نظر بنا بر آنکه توحید الوجود و لا توحید التقدر معلوم شود  
 مگر اسم الله مذکور است جامع جمیع اوصاف باشد باطل  
 و یکم مشهور بصفت نعمت پروریدن استعی از شیء و لا اله  
 الا هو باین توحید ذاتی و خالق کل شیء شخص اسم که کون  
 عینی مذکور از آثار حسنات است و چون معاد نمند از  
 از ابداء تصویر و تقدیر صفت با انشاء و سوا علی عین  
 شواهد و علامات معاد است در دنیا و در سوی بوفی



نوامیس و شعار شرعی است باریست هالت و قسط  
 امور و متابعت شیوایان این بی فتور و قصور دیگر کتاب  
 باین خاتم یافته که توحید ایضا فیما اودعه من المصالح  
 التي بها تأسس من افاده التوابع و وضع الموازن و مساهمة  
 الامور العارضة بالدين و هذه الفصل كلها اعطانا الا ان  
 رب فوجدناه و تيسر بوبیتة سواء قال بربیتة لقا  
 سبحان الرب بقرن خیر ام الله الواحد العبار من قال  
 قدس سره التوحید الثامن من فیه المن  
 قوله تعالى اذبح ما یوحی الیک من ربک لا اله الا الله من  
 عن الشریکین هذا توحید الانبیاء و هو من توحید الملوکیه فیه  
 توحید تعلید فی علم افضل از کار وین کریم فی تائید که  
 باشد تا کید و جوب استیجاب را و حال مکتوب می تواند بود

نیز سوا یکی قصد قاصدش است بصفات متفرقه و بر تملک  
 موضع سابق که اینجا در آن از تعلیل توحید بیان است حاصل  
 و فی مخصوص با نیاید توحید علی و از هر جهت بعد از این  
 به اینجای که تخمین جسم حقیقت این موضع است و نبوده و کفر  
 توحید تعلید فی علم و جواضاقت بویست علی و جواضاقت  
 و وجو ارباط موصوفین این که با وجو و آنچه توحید است  
 یکا کنی حضرت بر و کار بجهان و حقیقت کتاب اینجا  
 انتساب کفر ساد و او است و توحید چون کفر است بجهان  
 ضلالت را و نعم باطل این بود که آنرا از کتاب سابق فرا  
 گرفت است و بصورتی دیگر نسبت میکند بفرمانده بود  
 با ثبات یک معبود و فی دیگر الله وین کریم فی تائید که  
 او خست که ثابت باشد انتساب آن بود و جواضاقت

ع

پوشیده در بیانی آورده و کار خود که هیچ سزای پرستش  
 نیست الا در و شجاعت آنکه از علم و دانش منور می باشد  
 و ایمان شینی بوجدت و یکاکی آفرینند و پروردگار احد  
 روشن کرده بر این عالم و یکسانی وانی مؤثر نیست حق  
 جلالت آتایی مبارک و اعم و استوار سالم و بری از اندام  
 که از ظاهر می شود و چون نفسانیت آثارش را منور و اعم  
 بالذات و قابل حقیقت عالمیت و معلومیت او چنانچه  
 لا شریک لک و نمایش معلومات غیر متناهی بر وجهی است  
 بالغه و قوی بی باید در ربط یکدیگر و مرتب بعضی بر بعضی  
 و چون از ملامت دین که بر این احوال از مشرکانست  
 و شرک نه از سبب که تبیین حکم مندرج در مصنوعات الهی  
 با بر او نام تعلیلی و قرآن بسیارست و چون شیخ در اول

فهرست

این باب این حدیث آورده که آن نفس الرحمن با نبی بن  
 قبل الیمین و فرموده و کانت الاضداد جنانچه در فرموده  
 و کانت العنا الی یرم صدرت کلمه می بود علی بن ابی طالب  
 الصلو و السلام ختم طاعتش این کریم جان فرمود و حرکت  
 الشکرین و التسم و انفر و با جرح ایستاد غیر من غیر معلم  
 باید بگوید فی نفس حتی یحیها بحی و هو قول اربع ما و علی الیک  
 رکت لا آله الا هو ای لا لا سبیل الشریک فاعرض عنکم  
 یحکم الایمان و اقرین نفس الرحمن با جلالت انصار او که  
 مبتل الشکرین لا بالاعامن منهم ثم قال قد استقر  
**التوحید التاسع** من تفسیر الرحمن و قوله  
 رسول الله الیکم جمیعاً الذی لکم السموات والارض لا اله الا هو یحیی و یمیت هذا توحید الحقیه فی الاسم المرسل و هو



توحيد الملك خطاب اليكم شامل است که خداوند  
را و جمیع احوال انکم و موصول به خدا صاحب کائنات است  
آنرا که منصب علی الدج باشد بقدر اعی و حریف  
جائز باشد و اگر چه میان صفت و موصوف ایکن جمیع  
بافتد و لا اله الا هو و لا اله الا هو و لا اله الا هو  
باشد الا که غیر از او هیچ معنی بر نفس نمودن و ندان  
او را بود و یکی و بیست و نه و مود که آن چنین اظهار  
و یکی که نه که ستم آرد از حق خدای است و در دنیا  
و انحصار نیست با آنحضرت سبحانه اعظم شأنه و چون  
سان فرساده و دهان فرمان فرستاده است و تحقیق  
خصیص این موضع انی رسول الله الیکم شیخ فرموده و بنا  
توحيد الحق فی الاسم المرسل و از اختصاص و انحصار

نموده که و هو توحيد الملك و لهذا نعت با نهی و نیست از  
الملك هو الذي یحیی و یمیت و یعطی و یمنع و یغفر و ینقض  
شمال است انسانی که و سبق آن از مقرر است هر که را  
بنوازه از عطا آبی درین آنچه خواهد میسر و محیا سازد او را  
بیانست که زندگیا بیدار و نفع رساننده و دیگری را که بر  
آدم حاشش منع نماید چون در او بر نیاید از آن  
فظیم و انکه کل مری نماید از آن حیث که را از آن  
ناید همچون در کان کا قیل جیات بی در او از ترک کم نیست  
جز حاصل شد و از آنکه غم نیست و در واقع آن رخ  
نه از بخل از حضرت حق جل جلاله و غم نوال حیات و عبادت  
باشد و محض خود نیست با منع ناه و انچه مصلحت و در بود  
خیرش از الله شیطان و نفوس اندیش و شیخ بعد از این

ج

لطافت و غرایب فرمود که فارسل رسول الله توحید بسیار است  
 فی الحقیق الاول مقامی که در سلسله احوال تعلیمین  
 و حقه بسان رسول الله بسان جازا احد علی توحید جبر  
 رسول عاق و حقه لایسب بسان رسول بسان رسالت جازا  
 مجازا آیه لا شریک له خلق تحت قوله لا اله الا الله  
 اذن تحت لا شریک علی قلب بتر شریک قدس سره  
**التوحید العاشر من نفس الرحمن** قوله ما اذ  
 الا یعبده الا الله واحد لا اله الا هو سبحانه عاشر کون خدا  
 توحید الامر بالعباده اول آیه این است انما هو الاحد و الاحد  
 و بیان امر با مین و ن الله و المسبح بن بریم قال صاحب الطیبه  
 الحزمه الله المستحسن منه مادی بخرج من الله و بقیه و مستغفر  
 بر براهی جلال و جلاله و در آخر مفرد جابر علی لما عارضا

فج جابره اشته و بسبب بعضی کسر نور بیانیت نزد  
 خلوت نشین است و سپردن طریق که اهل اسلام توفیق  
 گویند آفرایش این عده در سلسله آن طریق آخر اند  
 ترویج است حقه المعهودان را بشبه به معراج شمس  
 رها ز جادش و در مرمان کی از ان در سلسله را بجا  
 پیغمبری بچند اند که اگر جبری بر کسی باریک و سی نبوی جلال  
 که اند طلال باشد با عقاید ایشان و اگر حرام حرام  
 جبر خلاف احکام مسند از کتب حاوی بود و این  
 و میر است که در کلام طحطا نظام به اتخاذ و اجار هم و جابر  
 ادبایا مودی شده که منش آن عقیده جمل مرکب بوده  
 اثبات بپوشش نمیکردند و بانه را و کذا ایشان اینجا  
 می نهادند بر فرموده پروردگار تعالی و مدسک و زمان



دی ملک و حال آنکه مخلوقات را اصلاح میدادند و از ایشان  
 برهمنی است که توانای آن هم از فرمانند و باید که محسن آنکه  
 سواد این عالم از پرورششانی شست و آلودگی از دوزخ  
 اراوت برایشانی نماید و از فرموده یا ایها الناس انتم القوام  
 الی که بعد از خطاب عام جمیع آدمیان را بجهت اسمی مرفوع  
 بجزین دال بر انحصار استوار است بر بی حیرتی و تسکین  
 ایشان و معلوم میشود که اقوام انسان دایم الایستاد  
 عبودیت و بندگی حلی است از انشیج بعد از انشاید  
 الام بالعباده و فرموده و موسی اعجب الامور کیف یکون الام  
 فیما هو دانی للاموره و محصل آنجه که گفت حجاب بر وضع این  
 استجاب نبود این که مومنان با فرمان شده که بندگی  
 و پرستش مبدوعی بجان و تعالی از حیث احدیت و

یکسانی ذاتی آن حضرت کشیدنی ملائکه ضایع و محسوس  
 احاطه پیش و اندیشه منقسمی غیر از او است و یکی که با  
 بود که دنیا یا عینی یا صورتی اعمال صادر از او بود  
 صدق توبه و وحدت قصد ناشی از انحصار ملک که بعد  
 فی الجمله عبادت از نوعی تدوین است که است بر  
 منزلی انما المؤمنون الیذین یؤکفون و بیست و یکم عباد  
 از و خلقت و بکار و مبدء و مبدء و مبدء و مبدء و مبدء  
 مذکور و مشکور و مبدء و مبدء و مبدء و مبدء و مبدء  
 این بر رب بید که در اقیام بر زمان بر دای و عبادت  
 کراری صادر از اعضا و احوال از اقصا و فقر و اعیان  
 ذاتی بود و توفیق حق است و عید بی عید و یک و دو  
 از عبادت هر چه الهی و محسوس یافته اگر صورت آن

فرمان برداری از جهان جالی بخاری بود بر سبیل عادت  
 وقوع یابد و کم بین راه العباد و اجر آوازه العباد جعلنا الله  
 من اهل السعادة العاقبتین قبل الحشر و زیاده و این که در بیان  
 عبودیت گزارش بر یافت نموده آنست که سابقا معروف من  
 گشت از لطایف شیخ که عبد الله فی الحقیقه بی تحریری حضرت  
 خاتم است صلی الله علیه و علی آله و سلم چه الله گوی رودی جو  
 شلاربان نه که خطاب بود و جهان منظر نواله با آنکه الله که  
 کام از ذراتی جوید و اقدار بیست سحای را با ما بان  
 از گفتن الله که مجنونان براری از اسم ستانی در میان  
 خواه و چون نسبت با حقیقت قائل صادق اولی اهل الله  
 نوری می آید تنصیفات اسماء حسنی را رحمانی بوده عباد  
 او را اصناف بکمال جامع جمیع اسماء الهی محقق بوده نموده

فی مع الله وقت لا یسعی ملک مغرب و لا بنی برسل ان  
 مومنان امتش این که برید نامو کرشته اند که در عبادت  
 بر شش پروردگاری و احدی از خصایص مقتضیات اسماء  
 مطلع نظر اندیشیده باشد ایشان را و مشرکان نیز حکم و ما را شلار  
 الا کافه للناس و اهل است و عودت و ما مور بود شلار  
 لیکن چون در انصاف شلار گشتی می یافتند و در شلار  
 تعدد افراد آن و نظایرین حرجی نه الامیت را نیز انجمن  
 پیدا شده از نادانی و لهذا از امر توحید متعجب باشد  
 گفتند اجعل الله العباد احدان هذا شیء عجیب غافلان  
 که چون حرجی پدید آید از تصور انصاف با لایستحی  
 عبادت پرستش سید و انستد تعجب در گشت مبعود  
 زیاده بود لزوم حدت و اعجاب از حد این که با تعجب از حد



و طوبى و احرار و جبرک معرفت بود بستی و یکسانی  
 خداى بزرگ که عبادت و بندگی آله مستحق و موجب  
 تقرب است با حضرت بی اکرام ایشان را در آن دعوت  
 باطل نمیزد و جدا نماند علی هذا سندى و دلیلى باشد  
 قال الله تعالى ومن یرع مع الله العاقبة لایرمان له و  
 شیخ بعد از ایراد این کریم فرموده و چنانچه ارجمی آید لکن  
 من نظر حسب الطائفة و تمیل فی شبهة الغایران و عموم  
 لا الغد عدا و او قد اقرقوا انهم عبدة الشریکین یترکون  
 الی الله زلفی فتح العاقل علی نفسه بالاعتراف من طائفة  
 یقال له و من ان علم ان هذا المجازة او غیرها عدا الله  
 المکانة یحسب ان جعلت له مبدء لکم قال فلو علم ان  
 کلوا یقطعون و الذین عبده امن خلق و یدعی الالوهیة

اقرب حالا من عبادة من لا یسمع ولا یرى و لا یحس  
 و هذا قول ابریم لایه و هو الذی قال فی تعالی و کلک حجتنا  
 انما انا ابریم سیاه قود و ابوه من قود و هن و غیر این  
 انما الی اعطاء الله ما رحم الله ان لا تقبل و الا  
 واحد لا اله الا هو فی نفس الامر سبحانه ای هو بعبادان کثیر  
 فی الوجودیه هذا توحید الامر ثم قال قدس سره  
 التوحید الحکمی عشر من نفس الرحمن عز و جل  
 تدرک اصل سبحی الله لا اله الا هو علیه کلفت و سور الی  
 العظیم هذا توحید الالهیة و هو من توحید الهویة قال سبحانه  
 و تعالوا علی البر و التقوی از جلال و جود و این کریم در آن  
 اندیش صبی کثیر این تصویر در کشت که اگر زمارا مد علی تمام  
 بودی و اقامت آنچه بکلفیم باین و الذی فیها جنة امریه

و اوان یگویند و نیکوکاری و پرستشکاری که عادت است  
 در ستاری و قیام با سائل و امر و نواهی و ساء و کاحضت  
 باری عز اسماء سلم انداخت و شرمساری و فی الجمله این  
 طایفه توانی شود و اندک اعراس جسته از کتافان که می گویند  
 مرد و از نادون و یاری و اوان ایچا است که کسب این  
 صاحب خود را بران دارد که در اقامت بره تعوی پروردگار  
 بکار سازند و نواز از کتافی و اندک تو سئل بغیر از خود نویسد که الیه  
 بر رج الامر کله فاعبد و توکل علیه و درین موضع فرمان آنکه  
 فان تو لم اهل چسبی الله لا اله الا هو علیه توکل و  
 سورت العرش العظیم از ان اضافت این توحید با سگافیه  
 و مومن توحید الهویه و چون موجب اعراض ظاهر این از  
 طریق آنکه ان تو غل ایست و میل امور صوری و شکست

جهان

صفائی که بیکر که خاتم سوره توبه افتاد است از مشرکان  
 و سورت العرش العظیم ازین ۲۸ ضمیمه این توحید مجسم  
 که با تعلق بهر اطلاع بر یکت حد و بیع انسان که می آید  
 پر و است از غیر امکان پس ادعایت لطف و احسان بی  
 کران بود که بهر آید و شکاه و آید و جهان چسبی است  
 با عمارت چسبی که در و کرامی سازد با کتاف و کتافی و اندک  
 در کتافیت معاصد و محاسن توحید و خاتم با بن لطف  
 نوازش که متضمن بے امید واری است سوره را که خاتم  
 از لوازم مقتضیات قهاری از سبیل مشمل رحمت عاریت  
 و اول کلام از لفظ برات و ال در پر ازیت از سر است  
 سری ساز است و مجاری امور طاری عالم و عالمیان  
 منشأش آنچه در موضع نخستین و تیرین بر طاییت بیاقی نمود



شد از جمیع اعضاء و تعانی اطراف که از خضایع حضرت  
 اولی است که از خیر مرده از مویات اینده و ازی مذکور  
 اکابر سلف کبریا که نزول قرآن بر خاتم صلی علیه  
 علی که سلم بان کریم و آیت پروردگار استام یافته از الی  
 این کتب مشتمل که ممالک شالایات با به عهد عادل  
 اگر موعود و بسوف بطیک یک فرستی را در آیت  
 سابق بخ و صفت اثبات دفع هر یک از ان عقیده مزید نماید  
 و تمسید بنیان نماید مشرایه که چون در تمام جامع کمال  
 شایسته شایسته شود از این خوفناک تر نیست و باین دو  
 مسکن استام که که در نو آمدن قرآن هم باین استقامت  
 توفیق یافتگان و قالو احسبنا الله ونعم الوکیل را به  
 باقی ماند از خورسنادات صوری و معنوی و میل مراد

دنیوی و اخروی با ملاحظه که است مستفاد از فایده  
 بنده بر سر و فاضل لم عیسم بود و اینست از عنوان الله و  
 ذو فضل عظیم و در فضل این عظیم تر نماید که چون بنده  
 موقدان باید فوق و وجدان در یافت و یکی روشی  
 و خواص حضرت ملک خورشید آورده ملک خود را ملک  
 ملک اعظم می یابد و این حال عجیب از بعضی عارفان منقول  
 است که در مناجات سر می که از باب یکا سترای باشد  
 بطبع بر سر ابرو و خیار بنده کان و اکام از پدید و پنهان  
 کنساده و آن حضرت بر حانه تعالی تصدیق فرموده و یکی  
 از مشایخ صورت و افکار که اورا اتفاق افتاده بود با خود  
 در مسجد جامع دمشق رویش که حضرت حق در عظم ملک خود  
 فرمود و کسب شتم یا به یکی اعظم من ملک بس فرمود که

كيف يقول وهو اعلم واعظم كنه يا رب لان ملك في  
 ملكي فانك لي تحيى اواه عوكت وبعطس اواه ساكنك  
 ما في ملكك ملك خالك صدف وجرن آن كركب  
 بعد از تفرير واحد معدني كنه اين كهات شطع فاسدا  
 يا خي اين جرات و باسط هم از حضرت اوست  
 شيخ مودود او را كه او كذا يفرج بتو به عبده كذا عنة  
 رسول صلى الله عليه وسلم فكيف يكون نظره الى العارفين  
 به وبهذا النقل تم كلامه في هذا المقام ثم قال قدس  
 سره التوحيد الثالث في عشر من من الرحمن  
 مودود حتى اذ اذك الفرق قال آمنت انه لا اله الا الله  
 آمنت به بنوا اسرائيل في اتية الاستغاثة وهو توحيد  
 الصلوة جمع فاعلى واهدا او كذا انشا آن كبريات سخن

واز آيت غايت شمول اعطاء است و اسم مودود ان  
 المحصول اتقاء به اظهار احوال كنه بعضي توفيقش ان  
 كرهه انه محسوس اين كنه كبريه تمام از جلد واقع شده  
 الا به جلد تمام كنه مودودش و احتمال صدق و كذب توفيق  
 و مشغن باشد او اسم پس از توفيق با به ميگرود و ككلايي  
 تمام مشغن بر انواع كهات و مر كنه كبريات و ابيات  
 ككلا واحد سائر كنه آرا با آن تمامي مشغن جلد كنه تران  
 كرهه كنه كبريه جلد از به فاعلى مشغن باشد يا مودودش  
 يا جوده هم باشد آن جلد كنه مودود و مودود الراجح  
 از و اهان بر مصطلحات نماه پوشيده فانه كنه مودود  
 مي توان كه مودود لفظي مودود احوال ملكا كذا انشا  
 جنان كنه كنه دال بران مشغن بود كبريات مودود



بر کسی از آن کلماتی که در پیش کرده این سخن اگر همان لفظ را  
 موصول دارند که در واقع از الفاظ مشترک است و گویند این  
 ما از استنباط الهی می بینیم که هر دو با شرف گوایه از آن است  
 علم خود را باین من اضطراره و اضطراره و همان بود چون گفته  
 شود اریه با بحثی علمی علم الله مقدس علی سار ابواب و کتاب  
 رفع الحیرت و اینست آنچه خدا الهام العظمی و احیاء و  
 نظایرهما لا تعد ولا تحصى و دانشمندان اکابر را از آن  
 در آن حال که چنین شان ابا توفیق و بساطت از وساطت  
 موصول است و توفیق و کرمات عبادت خداست حدی می بین  
 که درای آن نتواند تصور نیست بر توحید بر یکبارگی انبیا  
 افند که این قلم از اسم را ساقی عجیب بدیع است در ساری  
 آنچه محققان صوفیانه از آن بر تفسیر در چنین تشبیه فرموده اند

که در بعضی اشعاری صورت آن یک الفاظ است و  
 گشتن با بساطت معنی و توحیدش و مقصود از نمودن  
 خصوصیت این قلم از معارف که جامع افکار و اقسام باشد  
 بر استعلام را با تبیین سکن حصول ارام اندازشی و شش  
 موضع که کلام توحید بطریق هر مسند از لا و الا و و در آن  
 در کلام مقرر نظام در خال لا در یک موضع و پس اسم موصوف  
 و معنی شده بر سبیل حکایت از کرم و نعم که شرح آن از این  
 در است و در القبول و انتساب بر خلافت و بیکان که از آنست  
 تسبیح ساخته اند تا قلم را آنچه از برای توحید و توحید این موضع  
 که موقوف بر تفسیر معنی که توحید الفاعل و مفعول توحید  
 معنی من خواهد افکار و من الله التوفیق و الله العالی  
 سائر اشاراتی را در این کتاب و جمیع و جیه از اجزاء و آن مجید

اینست که بسیاری از جوایز احوال متعلق به شخص میسر است  
 که وی مخصوص از سوا صنع آن مستفاد میشود و مطابق آن  
 و باین دلالت بر کلیات امور میکند از معارف و حقایق  
 الهی و کیانی و حال آنکه در آن کتاب به این است که  
 ذوق از دیگر شخص که سکن نماز افاده هم که بجهت  
 هم بدست علاقه چندین الیکیم علی بنیاء و علی شریف الخیر  
 و التسلیم و هم در اشغال بر موجبات تعجب و استعجاب از جمیع  
 عناصر و احوال و از مدهاست ظهور آثار علاقه نموده که آن  
 بوده که فزون خونی داشت از ملک خویش بواسطه شخصی  
 که به آید از بنی اسرائیل و بنی نعل الا و آن شخص موسی بود  
 از آن هم فرموده که از ایشان هر که بر آید از او هیچ کسند  
 و طالع این غایت پدید است که دشمنی خون خواره و در بار

مغایبی بخار و دوا داره و فی الجمله آن چنین است که در بنی  
 بود که در دم مو شمشیرت با قرینه از جبهه اندیشید و اگر در جبهه  
 غافل بود بولی جزو احد اعظم و اعلی و اکبر مغایبی  
 این سخن که بی خدای نیست که همین چون در مشیت  
 حضرت معصومیت مطلق بر حسب مبدء و موالدی  
 بصورت کم فی الارحام کیست بیا تصور بدیدند و بر کرات  
 ثم سواد مرتبت و تلخیص فی من ده جریست یافت و از او  
 شخصی طهارت میدهند که از این مشیت تواند بود که از کلیات  
 انسان بودند و این صلوح و طایبیت جلوه از فرموده این  
 مولود الا نولد علی الفطرة معلوم میکند و از دیگر مواضع کتاب  
 و سنت نیز افراد این نوع گرامی ملاقاتی افتاده و در قبیل  
 فطرة الله الی فطر الناس علیها پس اینها از ایشان اختصاص



مرکب با نجه و کیری و اینها از زمین است و مساحت عاریبی  
 باشد و آن را در خور کمر نامند و از دهه چه پروین نامند  
 و همان قزوین است و بود و بصورتی مصوری که خود را بنحو جان  
 و معنی و کل و چه مودلیا اشارت باین است و کیا  
 ظاهر که اطفال را چنین بیست بعد از دیدن بعد غیر حاصل  
 نمایند و دیگرش رکان در این است بود و بصورتی که  
 که او را این و اند و حال آنکه معقولان از اینها بی اسرائیل  
 و اگر بالذات افراد حیاتی واحد بودند از تقیسات عارضی  
 آنچه راجع شود به یک در آن حال بود و دیگران  
 هر را بسبب زوال و چون معنی موسی تصور کرده از علی  
 با بدن مجروری ساخته تا در حایت مجموع با چهار قسم  
 و قرب بعد اکل یک و تعالی و مصلح است و حق

در دو حالت موسی و قوت او علی بنیا و علی الصلوة  
 السلام کرده و از ملاحظه این مدامت واضح المعانی را بخ  
 البانی خدای غایت در آنجا بن و تمنی ظاهر صادر از فرعون  
 عین دوستی بود و محض مهربانی و در واقع اقبال یک  
 خدای آید و این را از جهت جانی و مصلحتی و تظنی  
 اکمالی الشایع در القایل  
 غم از قبل تو شد و مانی کرده علم از نظر تو خواهد آتی کرده  
 گریه و چون برده از کوی محله آتش سما و آب نه کانی کرده  
 و از وجه جمع تعاقب و اضداد اشارت زده باین پس  
 ظاهر است اینک خلق تازه زاییده را در تابوتی نشان آفوا  
 و آبی عظیم انداختن بسبب ملک او بوده و این واقع آن  
 و ارشاد میاست بی نفوس ظاهر و را موجب نجات

از موش کشت و بیاورد که کافی از سبزه عسل و بلبل  
 غافل است از این شش از انسانی عقیده آنچه از انان  
 رفعت عاقل و دور که ادراکی بجزین فکر و اندیشه در یافته  
 از موش کشت و بیاورد که کافی از سبزه عسل و بلبل  
 عاقل و دور که ادراکی بجزین فکر و اندیشه در یافته  
 شش میست و موش کشت و بیاورد که کافی از سبزه عسل و بلبل  
 کرده اند و چو از انجم نامی حساس بجز ک بار و است و این  
 جز در اگر اعم است از انسان جنس کوبیده و دیگر چو را که  
 سادی است و خلل و باور که این امور و اگر محروقات  
 وان برین است الا عده تا خراپه و مانده الا بعد معلوم بر  
 حکمت بامر و نزل از علو علی بعد از نقیضی عقلی و عقل  
 نیایی و شخصی است که نمی مغیر و جود و مابقی می باشد و هیچ

نویس

صیغ از او و این کوبیده مناسب کلام هیچ که در حق موشی باز  
 نموده و دیگر مواضع از کتاب و مویات از مابقی عقل  
 و عقل بین و روشن نموده این که مفهوم از موشی شود  
 نوع جامع و اسع انسان به و از ان جنس که در مقام حضرت  
 آفریده و نسالی و عقلی نیست با و سرگرمی که در موش  
 انسانی به کلمه موشی بکار آورده و یافته که خاصیت این  
 این نوع عقلیت حکم است و مکلف و حیله و در موش است از  
 صورت حد آن نوع باشد از جنس مابقی که حیوان است این  
 حیث که قابلیت فاعلیت که مقتضای است و مفهوم اکل و  
 افضل انواعش یعنی انسان و دو جناح از لطایف میندیش  
 در کرد و قاتل امداد و درون قریه برین است و کس متعارف شود  
 بر حسب فرموده ان بر کرم فی ایام و مرم که تحت در ان

نویس



اقتضا حکمت بامر ربانی تکلیف در بر افعال انسانی مرید و متقیان  
 و وجه قصد شغلان باستخصال کامل شایسته اخلاص  
 شعور و استقامت و بیرونش از قواعد و ضوابط حکمت  
 بطریق نظر و فکر و اخلاص ظهور و اظهار عمارت صفت  
 و قد قال الله تعالی و ما ارسلناک الا بالبان نور و  
 واقع این قصه بر این معقول عالم از معرفت و تحریف  
 کتاب جان برده که صاحب عالم انزیر از و سبب بن شبیه  
 عقل فرموده و شخص انکه چون مادر موسی علی نبیا و علی الصلو  
 و السلام آسمان چو پویشید می داشت آن عالم را و از  
 ربانی چو از علامات آن چون بر آمدن حکم و تفسیر بر سر و غیر  
 آن ظاهر نیست و او و بان سبب عوارث قابل که و عوارث  
 ایشان را بر انگیخته بود و وجهت و جوی هر چه تمام میگردید

احوال زائر آسمانی او در دنیا فتنه و چون در میان کون و کجاست  
 انکه قابل طریقه باشد بعد و است بر این خیرت و بیچاره و صا  
 بطریق که از قرآن بوی مودت و با هم تفسیر کرده اند در  
 خاطر مادرش انداخت که تیر میزد و او را چون نمی از آن  
 تداران در آسب نیل و داده او هیچ غم نهم که باز خواهم و نشد  
 او را بود و متبک رسالت از دانی داشت او را و از و فایان  
 لطافت محنتی در حق قدرت است ربانی و نعم بر او ان محمد  
 و خدی بود و نهایت غریزه کرم زده و او را بر می جسته  
 ملا می شده و او را برای استعلاج آن عارضه مجموع طیبان ساحران  
 مملکت را جمع کرده ایشان را این منجی از عارضه کین و جوی آن  
 آدمی مانند می بود آید که جوی آب دامن او را برین بر می ماند  
 زوال باید و این حال اول فلان دور خواهد بود و وقت شرف

آفتاب و در آن روز که او را بر سر آید و تا بوی آن برسد  
 که از دشت بیرون آید و بود و بر سر میاید و چون قطبان یک  
 جبهه تهنیت می آید فی اسرائیل میگردد و در حب و بی نصرتی  
 که گذشت آن تابوت را بجای در محکم کرده بآب نیل انداخت  
 و چون بیتان برای فرعون رسید پای درختی بنشیند و  
 منگرم طلوع خورشید را از آفاق آسمان و وقت بر کوه اعلی  
 و خرد و عده داد و برون فرعون بکنار آب نیل آمد  
 آسید و در خورشید بگریان خود حاضر شد و برایشان میانیست  
 آب می باشد و چون فرعون آب تابوت را بدید با حضا  
 در شمی تو آنست که نشان قصد شکستن کردند و آن هم  
 بهسانی فیض آسید پیش رفت و بسته و در اندرون آن دست  
 دید که دیگری در نیل بود و یکی است منوچک و آن آنست

۱۰۶

و بعد از پنج کوه کی یافت که گذشت بر زمین انکی کید و سیر  
 آسید و آله او شد و چون از تابوتش بیرون آوردند  
 حجت و محرابی و از فرعون هم طاهر گشت و از حشیش  
 آب دان او را بر بر سر خود آید و فی الحال از آن طاهر باشد  
 او را برداشت و بر سرش بر بند حشیش با نغاره و چون  
 قوم فرعون آن حال مشاهده کردند او را گفتند آن مولود از  
 اسرائیل با جحیم و اندوهی رژیم تصور آنست که این خواهد بود  
 از بیم او آب انداخته اند از راهی پاکیزه تر فرعون آن  
 امضای آن را می کرده اما آسید از این بر سرش بوقی با کوب  
 آنچه حکایت زانت و در میری و کک لائیل و عیالان  
 بیضا او خنده و ولد او نمی مشغول ازین غی دایم و معنی  
 افتاده و در می منوچک از لعل فرموده فتوالا تو لایس لعل میگرد



و این نیز که فایده نمیکند بیدنگ گفتون این خلقت  
چه قبول این جان جاری با آن عادی ایام کفر و طغیان  
و هر کوزه معاصی و جور و غدر و ان برآیند آیتی باشد عظیم ال  
بر آن غایت حق بل سزاوارم احسان زمین کرد از بدگان  
از طاعت و عبادت نیست تا هیچ کلاه کار به کرد از اذیت  
پروردگار آفریند و نامیده کرده که لا اله الا الله  
الهدی و الکافرون و از سوا هر چه حاصل غایت است از  
بأن نسبت با فرعون نجاست است جهانی و در حایه  
مستغنا و از آیات قرآنی و اول چه گفته است بشوئی  
از حکایت قول سامری در فرموده قبضت قبضه من  
الرسول جانیخدا و نامیده کرد که معلوم میشود که در واقع  
بر اسطر روح الامین توینق متابعت و موافقت موسی با فیه

و در امری خطیر که آن حضرت بر زبان آتی عرض فرمود و بودی  
روی نموده و اگر جانی اختیار او بود و بعد از خروج برای این  
میدید گفت در این جنگ از این است و درستی نبوت و رسالت  
موسی و بنی اسرائیل از برکت ایمان آن و اقرار به حجت و حقایق  
معبود یعنی تعالی و تسخیر جهانی بسلامت از آب پروان  
اود و چون گفته شد به معنی این است دل بر حرام و نجاست  
خویش است و کفر و کفر و اودان از زمین جان و جان جانی  
آورد که از جانب حق و صده لا شریک له عاقل این بود الله  
و قد عصیت قبل و چون ایمان را آب و فرموده قال لا اله الا  
آنا قل لم تؤمنوا لیکن قولوا اسلمنا و لم یدخل الایمان قلوبکم  
و درجه متابعت و طاعت میان این صده جانی که از شریک  
بذرفت و میان طردنی از نادیده که ایمانی آن فیه در حق

موسی و شعیب علیهما السلام و معارف و معارف و معارف  
 و شعیب بن موسی و معارف و معارف و معارف و معارف  
 کان عرفة فسلامه و تطهيره حيث احسن الله في تلك الحالة  
 كمال الآخرة و الأولى و جعل في ذلك حجة من شيعته و ما يشهد بها  
 ايمان من خرج فان من المخرج موقن بانه معارف و معارف  
 و هذا النوع من العلم كذا كذا لا يراى الجبري في حق المؤمنين  
 فعلم ان ذلك لم يأتهم فما اعترف بالهبة بل عليه على طه  
 ارحمة عليه من ربه من حقه الموت فقال اني كنت  
 الآن و ما هو من الذين يؤمنون و هم كذا فامر الى الله  
 و لما قال الله فاليوم نجيبك بدينك لتكون لمن خلقت منك  
 كان يوم يوم فهدى ايمان و جعل و قدم الهدى  
 منسوبة عليه ليجي توحيد الهدى ثم قال قل من ستره المتق

الثالث عشر من فضل الرحمن هو قوله فان لم يسجدوا لكم  
 فاعلموا انما ازل علم الله وان لا آلا الا هو فصل انهم يسجدون  
 توحيد الاستجابة و هو توحيد غيب و بيان انيت  
 ام يقولون انهم قتلناه و بعثوا رسولا من قبلنا و هو  
 من استظم من ربه ان الله ان كنتم صادقين استعجل و صدق  
 ان ربي جليل و كرم و كرم و كرم و كرم و كرم و كرم  
 بر ظاهر و بر افعال احوال احوال و هو ربي و كرم و كرم  
 فليدبر حقيقته ثم رواه كذا سورة سابق و ربي و كرم  
 و قد فقه انما فقه كذا سورة كذا كذا و بعض ان سورة كذا  
 من ادعاء ما به انما فقه كذا انما فقه كذا و كذا  
 كما و دينا است و ظهر راد الله و افواه فدا كان تدا عبا  
 صد و راز من الذي علم القرآن خلق الانسان على البيان



و کبر است نموده و تدبیر مقتضیات زمان و مکان را با هر کس  
 نیست در تئید امور الهی و تصرف در مرافق اطلاق است  
 از جمله اظهار اشیا که گویاست و در کبریه و ما اعرافا و احده  
 کلج با بصیرت سابقین و قد آخره مرویت از قبیل سابقین  
 فعلت علم الاولین و الآخرین علیه و علی آله اجمعین افضل کلام  
 المصلین کشف نامه مبارک منکام خود آمدن قطره ای از  
 بحر طوطی در غایت محمد آن با حضرت منزل قرآن سبحانه و تعالی  
 و انشای جوی موفقی نماید که از بحر جبهت صفت بلایام در زل  
 قطرات آب از غام اعتبار نموده و اعلام فرموده در سابقین  
 کلام بحر نظام حکیم قدیم علم غافل و ذایل نباشد و ما انشای  
 الایه علیه السلام و به الاعتصام فصل عدم استجاب  
 سفاد از فان لم یستجیبوا لکم را نسبت با هر کس از فرموده

فاقوا به مشرور و فرموده و ادعوا من استطعتم من دون الله  
 در کبریه سابق اعتبار کرده اند مفسران و شیخ در بیان اطلاق  
 این موضع و غریب است و قد بان از جانبین حق و باطل  
 تداعی و دعای یاه فرموده و خیر و لم یستجیبوا را در جمیع مدعیان  
 و انشای و ادان فاعلموا را بدایعیان و ایشان خودی دانستند  
 معصون اما ازل علم اند و آن نیر که لا آله هو معرفت باین  
 و مخاطبان در قبل هم مسلمون هم داعیان اسلام بودند  
 از ان شیخ این شکل بنامی گویند ای در تبویب میگویم و در  
 توشه چنین آورده ایک معنی فاسمی یا جاره و فرموده  
 که فاعلموا باین و المراد بر عرو و برین شرکت بحضرت ملک  
 فان کنت فی شک ما از ان الکف فاسئل الله من ینزل الکتاب  
 من ینبک یا متحقق عقیران ما تقدم من ذنبه و ما نأخوه

علی بن یزید بن مهران و ملازمین حضرت عالم باشد و در راه  
 غیر از او و حکمت در آن مقام از اعراف و اعراف که چون  
 اعراف که در آن قبول دعوت ایمان غیر از آن اعراف  
 فرمود و خطاب از ایشان و در او ایستاد تا به جمیع فیض  
 و چون در علم شامل سابق را در سال میل و از آن کتب و از  
 یافت که بعضی از آن دعوت ایمان قبول نموده اند و  
 سبک آن مقرر بفرموده از آن حکام شرعی از او و اولاد  
 دانست با آن گروه فایده بود و از خطاب ایمان  
 ایشان را حاصلی متصورند و با این گروه و ما را سبک  
 کافر نفسان بر او نازل شده از آن آیتی که سخن  
 در آن میرو و اعلام در آن کتب که حکمت در ازال آن با عدم  
 جماعتی از آن علم سابقست این حال و مختلف در وقوع

آن حال و چون از احوال پیش ذکر یافته آن بود که در دین  
 سالم از نفع و نفع نماند و فیضی باشد و حساب و حساب  
 ثواب و نجات و بعد از آن نجات می یافت و نجات  
 در علم قرار گرفت و از آن کتب که مایه الیقول بود و نجات  
 حدیث مشتمل بر قصه سراج مشروح کتب و چون بر حسب مفهوم  
 این منظوم که وانی از او و هدایت او و هدایت  
 فحلت ایادی و نجر موعده محسوب از نگارم اشعار  
 بجا و ز و غنای از کتب دیگر و از آن و و نامودن و هدایت  
 در شان فرمان برداران شیخ بعد از ایراد این بیت فرمود  
 نکات ازال الوعد بعلم الله الذی پس از آن و لم یکن  
 حق قوم افاده فی علم الله و لو کان فی علم الله لغد فیم  
 بعد از هدایت حق فی آخر و دین و عدت خلفت اصحاب



که آن را به لایحه‌های بسیار و لطایف این موضع را جانتان  
 فاعلم ما فی علمه کما هو واحد فی الوحدیه هو واحد فی امره  
 قدازل لا یعلم الله سواه تعذوا لم یغنی عنکم قال قدس سره  
**التوحید الرابع عشر** من نفس الرحمن هو قوله هم  
 کفرون بالرحمن قل هو بی لا اله الا هو علیه توکلنا و الیه  
 هذا التوحید الرابع عشر هو توحید الیه صمد کریم ایزد که کذک  
 ارسلناک فی امره خلقت من قبلها الم کلوا علیهم الذی  
 او حینا الیک و انما یابی الی الی انظر لمرایه عیارت مستغنی  
 میشود آن که کذک جهار کلاست مفید چهار معنی تنبیه و  
 اشارت یا بعد مشار الیه مشعر بعلو قدر و عظم شأن آن و  
 خطابی مخاطب بکانه و لفظ وال بران هم یکانه و آبی از قبل  
 حکم و تصرف و یکره چون ارسلنا که برین کذک مفید مجموع

آن معانی افتاده مراد رسالت مفهوم اند و از برای عظیم  
 نسبت با رسالت سایرین جایزه مشخصی جایزه است و توحید  
 یا خدا هم برین و موید فرستادن رسالت است هم از آن که توحید  
 است با فرستاده و با او بگویند باطلای از جلال نام  
 شود این غایت لطیف و کرم تواند بود و فرستادن چنین رسولی  
 یا چنین کتابی بعضی مردم را حال آن بود که باز نمود و فرمود  
 و هم میفرمودن بالرحمن که ایشان اسم دیگر خدا در حق و اوست  
 که توحید با صفت که جمعی کمال آن مسئله کذاب و از حق میاید  
 میخوانند و از آن جهت از شنیدن این اسم باطلات و تحریفان  
 از قبول حق زیاده شده و جواب سجده و التواضع و ما از حق  
 می کنند برخلافنا سجده و الله که در جواب آن ما انکشفند  
 اما کما فی آن حضرت را در اسحق و نبوت است انکا میگرد

و شکر کار بر نعم باطل خویش از آن بر تنش میبود که در  
 تشریف و زوکی ایشان کرد آن بندگان و آن حضرت و آن  
 معبودان باطل را شفیعان خود میدانستند عند الله که  
 از آفت ارجحی و اخذ عقوبت و ابطال الکبیر الشعال میسند  
 و چون برین جلد معروضت بودند و ارم را چنان پاک  
 و تعالی عالم السوء و الحیات بعد از ذکر و هم کفر و ناپاک  
 فرموده و داعی را که قل سجد بی لاله الا هو که چون در حق  
 صاحب نفس که نزدیکی بدو نیست تنبیه آن باسم که از سنان  
 او تغذیه و پرورش است و ایشان میدانستند این نعم را  
 بوده و اوجب بکنند و از آنکار و در سلسله اهل سعادت  
 انحراف یابند از غلطت در عبادت چنانکه فرعون باقی ماند  
 قول مشاهد از فرموده حق لاله ما لاینا اعلیٰ منکرا و یختر

که اگر چه در مجلس معارضه اش فائده ظاهر نمیشد من از ترقی ملک  
 او را که در وقتیت روزی گشت ضایع در موضع سابق کار  
 حیرت و حقه فرموده قل خود بی و محصل مغزی آنکه تو کل و  
 اعماء من در کار عباد خداست سجاده و بازگشت من بودی  
 او در آن قضیه باشد که شمار سعادت و ایت زاری داشته  
 بود پس ایاز که است فرماید و این هم از قبیل غفلت و زنی در  
 سخن است از برای تخریب طبع شنونده کان و تخریب ایشان  
 بملح و نصح و اندیشه در آن و از تحمل رحمت بی نهایت  
 و اتی و بسبب رخصت عرضی الحصول در صحاح اعا و بیست و ده  
 یا نه که اکمل انبیا و رسل علیه و علیهم الصلوٰه و السلام گماید تمام  
 در معانی از خدای تعالی میطلبید که بعضی قایل عیب با  
 هم و دنیا فقر و فاقه که جمعی از ایشان از این بر گشته و بکشتن



مسلمانان و عارست مال صدقه و باده و با این حضرت  
 حق جل و علا بعد از انزال و ارسال کلام الهی و بعد از این  
 تخصیص مومنین را و تفسیر فرمود که علی کل حال اینجا بدین  
 مستند و آنگاه از کبریا و بر کوری من و خوانان تفسیر کردی  
 لیکن طریق آن نمیداند و شیخ بعد از این مستند و این لطایف  
 و فوائد فرموده و لم توفوا النظمه و لا قامت لهم شبهه  
 فی صورته برهان تحکما و توفایه خلون فی مفهوم قوله و من غ  
 مع انه اکتفا آخر لابران لب و برید بالبرهان منافی زعم  
 السافران من الحال ان یکون ثم دلیل فی نفس الامر علی آن  
 آخر و لم یبق الا ان نظیر الشبهه فی صورته البرهان فیه  
 انها برهان و لیس فی قوه اکثر من هذا ثم قال قد  
 ستره التوحید الخامس عشرین

الرحمن هو قول نزل الملائکة بالروح من اود علی مرتبته  
 من عباده ان انزلوا ان لا آله الا الله فاعلمون هذا کون  
 الانذار و هو توحید الالهیه این کبریه آیه است سابقی که صد  
 سوره واقع شده آیه است انی امر الله فلا یستخلف به شیخ  
 و تعالی عاقل که کون لفظ امر الله حیث است اشارت حقیقی  
 و ذوقیات شرعی عبارت از اولی است مستند آخر مفهوم  
 این عبارت را از جنات لوازم شمول تمام است و احاطه  
 و ازین صایب مفرد است فرموده الامر الشان و جمیع امور  
 و امر مصدر امره و اکتمه لفظ عام للمغال و الاحوال کلها  
 و قال و تعالی للابداع امر الله الا ان الخلق و الامر و برهان  
 خلق کرده اند حکما فرموده قل الروح من امر ربی و در مراد از  
 اول الامر بعد از آنکه جند قول بعد از صحیح است و شش

چنین نمود که افان اگر کفایت ایشان در دم کذا امور باشد  
 باز ایشانند چهار طایفه اند انبیا و رسول علیهم الصلوٰه و السلام  
 و فرما فی ایشان دو ان بود برخاسته خاص و عموم و این  
 ایشان نیز و ملوک و حکام و حکمتان برخاسته و در این  
 نه و اعطای و ناهمگان نسبت با باطن عامه و ان الطاهر  
 حکما نسبت با باطن خاص و ان الطاهر و لفظ امر درین  
 مکرر بر قیامت حمل کرد و توفیق این تفسیر است انچه صاحب  
 آورده که چون مازل مدانی امر او بر جبهه از جای  
 رسالت صلی الله علیه و سلم و مردم سر باره آشفته و چون  
 فرمود فلما استقبلوه اهلین یافتند و در وجه اتصال  
 سبحانه و تعالی عاریتگون بان کذا استعمال ایشان بر  
 اسرار آورده و مذکور و متسا آن حرکت و آنچه شیخ در

سنة فرموده بنی مومن سباین محصلش آنست که فرمود آمدن آن  
توحید کیسان افتاد فرساده از برهه آمان که او را بیایان  
فرساده که از زمان آتشی ملائکه این ملامدار و جبراییل آورده اند  
بیایان و مراد از روح انجاسان آورده است آنکه کرده اند  
قول آن ولحای زندگان که بجای الاجسام بالادع فلیت بهذا  
الروح المنزل رسل البیضاء و این فخر توحید عظیم منزل من  
عظیم تحریف و تهدید مع الطغنی شیبه قول فاما من و شیخ  
و بعد از این لطیف حنی باقر بیان توحید و تهدید آنکه درین موضع  
بعد از الاذنیة مستکمل واقع شده که اعرف معارف و در دل  
آورده است اصلا شایسته ملاحظه خصوصیتی از خصوصیات  
و از فرموده کتب علی فخر الله محقق و در شرحی جز تقصیر  
و حجت و رافقت آن حضرت را اقتصای نخواهد بود چنانچه



شیخ فاعلم ان داجین فرموده که او قایم فرموده است و  
 وکیل در حق آنجا ترسانیده ام تا آبان زمان که بشنید  
 من که آن حضرت را شنیدید و بطریق مطلق که در آن تو  
 از حرکت و تلف بنام نیست و ازین جهت عارف بطلان  
 قدس است چون از خوانند و قرآن شنید ان بطریق که شنید  
 فرموده که بطریق است که چون حوصله قوت و کمیت مخلوق  
 ضیق افتاد و نسبت با شمع امور آتی در بطریق او متکامل  
 انعام هیچ از شایسته تلف و در حقیقتی باشد بلکه بسیار  
 افتد که پیش از این که غیب و اجزاء آنجا خواهد از اینها  
 و ایلام هلاک می شود و انجا که بطریق پروردگار سبحان  
 اگر چه شده باشد از علی از لطفی و رحمتی بود و ازین آن  
 نمود که بطریق مخلوق است که من الضیق به فیطلب فی

اینها را در این  
 کتاب مذکور است

بطریق الرحمن علی نعمة و قد لا یأخذا کلها بخلها الخیالی  
 فان بطریق بسبب العلم باخذ به البطلان بل بسبب المولد لا  
 غیر و النعم لایزال ما هو کما لم یسقط ثم قال قد یسیر  
**التوحید السادس عشر** من غیر الرحمن هو که  
 انزل علم السوء اخفی الله لا آزاله الامور الامکار الحیثی ان  
 تفتیات قطری و که متناهی غیره و قد برین که سلسله متناهی  
 النظام فی انجام عدد از او اذنت و مکر آن با آنکه از ان  
 مکر نیست و این هم نموده شد که از اعداد و ج به نجات بعد  
 و خدمت در مکر فرموده است بهی محکم پس با او احد بعد دارد  
 و بعد از مکر این و او که سابقا مشروح شد معروض آنکه در  
 اصح و اکل السبع که در الفاظ و کلمات و قیاس و کلمات  
 ضبط و تدوین قواعد و قوانین نحوی اخبار از حقیقت باید

الاثر که تابع کلماته که اندک از سبق بسوی بره که برینا  
 مانند میدانی و منابر عالم که تابع تجلی وجودی حست سجانه  
 زده که آن با هر حد پس آن تجلی با دو بابت است اعطاء  
 از تکرر نفس و معنی که لایحی بصورت و حسن و لا بصورت و این  
 و از توابع نفسانیت زده آن معبر بدلی بدل  
 افتاده در تفاوت شده و ضعف علامه با متبع و متوفا  
 آن که کلام بعلط معلوم است و در حکم معلوم ادبیت  
 معلوم و یکی به آن مرتبه معبر که در حال او در معنی کلام از پیش  
 پیش و شرح حدیث هر دو این موضع سازم فرموده که چه  
 الابدال فانه اول الله من الرحمن و در توضیح این سخن از لغت  
 بعضی آیات سابق و نود و نوجو از معانی آن  
 جاریست و یا الله الموفق از ملاحظه فرموده قال و عوا

ادامه

او او عوا الرحمن یا یا عوا الله السما الحسنی مناسب میباشد  
 که در کتب الرحمن الرحمن استوی ربانی المسموات و ما فی  
 الارض و ما بینهما و تحت الثری محل استواری حست و همان  
 را جسم کل داد که مایل است بر جبهه انان رحمت بر است  
 بجا بجهت فضیلت هم از این آیت مستفاد میشود و چون آیت  
 و جدا فی اگر چه صامیتش را از ان حواره باشد با و یکدیگر  
 سبیل جواز احتمال میوه این گفت و چه ترسیان سخن  
 اگر مسلم اهل اسلام است که مخلوق نخستین از قبیل نور بوده  
 حال نور و سرعت اجساد آن از نور با صرح معلوم است  
 و مقرونه قال الله تعالی و ما امرنا الا و احد کلیم بالکبریا  
 مستبعد نماید اگر گویند صادر او از موجود عالم غر و جل و  
 از جهت ظهور مستفاد از حدیث قدسی مشهور بحدی از پرده



رسید که اشارت حسی بواقع در آن مرتبه را باید انقضای  
 بسطی و اگر آن پیرون از غیر امکان منزله و مقدس از  
 احتیاج برمان و مکان مستدیری از در محض بحث یافت  
 بر حسب حکمت با مره منزل نام از نهانی فی لیل الله سبحانه  
 بجهان استدارت و انشا و حدت و یکسانی و استوار  
 راجع ظهور و مدای و حال آنکه در هیچ از آنچه گفته شد عاود  
 عکس از بی نیست غیر از این که خارج هر چه از آن است و بگری  
 نی تواند کرد اما بی مویات از کتاب و سنت و سخنان  
 اهل انش و پسند و کمالان مقبول الشاه از عدول  
 کمال آفرینش دارد و در حقیقت از این زمان به بعد  
 انسان تفرقه و رافق و آن دو راه است از جمله جلال اصل  
 بیکر و جداتی عالم فی نفس الامر آن مستدیر باشد که تصویرش

تصویرش تحریر پذیر گشت و امر در بعضی معامد که مانع است  
 من از قبول کم قوت عاقل ترک و مودعه و در عکس معانی  
 او بود و تحصیل بر دالین مثلا با الله و بر این که مستدیر است  
 بر وجه تالی ای که گفته اند و دوم را با فقه آنها و هم یکسان  
 که چون بالای ملک اعظم هیچ باشد و خلاصه ملا و لهذا از خود  
 کما در بعضی از که شکاکان بقدم نقل شده اند از رای محل  
 آفرین عالم و چون امر مسلم میدارد که با هر چه را که او  
 ششم آسمان را با هم بیک طرفه العین می پذیرد و مکرر شده امکان  
 حصول سیکل و جداتی عالم از مستدیر مذکور که چون بر وفق کلیت  
 انسانی تملی خیالی و تحقیقی می یافد مجسم کرد و جسم کل باشد  
 پیرون از وی تنگ میچزد و چون از اجساد ذاتی و از راجع  
 ظهور و باین مرتبه رسید باشد هر آینه مقتضای طبیعت او مفید

و بر حسب اتصال باشد و ملاحظه اعتبار این طبیعت نیست  
 و باید است چون اطلاع بر حسب بالآه ن آب در این طبیعت  
 مثلا که امری محض است و بر حسب و با وجود باطرا در این حکم که  
 علم الملوک و موجودات و زو حکما موجب این حال است و اطلاع  
 و استناد و منتهی مدعی معده فی سبیل او چون در واقع  
 منشا تاثیر و تاثیرین عالمیت و معلومیت است و علم  
 بجلی بر آنکه تاثیر این فیض و با اتحاد عالم و معلوم  
 با ذات عالمیت و اقتضا تاثیر است و احاطه و معلومیت  
 تا روح عالمیت و اول امری که بر حسب منتهی کریم اولم  
 الذین کفر و ان السموات والارض کانتا رقا فغطا  
 بر این تلقی است و این چنین هم کل بوده و کوه خندید  
 متقابل هم در جهت و هم در معنی و بطور که خدا میسر است

برای

بر یکی از ان بیک ساعت در هزار سال بر این فکر ترتیب  
 و هم کل از خندید که کور مشرق شده و منتهی بر وفق علم عظیم احد  
 از حیث مجلای لبای حسابی که تو جوی منتهی میگویند بود  
 و حرکت با نظره و دوری که گوی را اگر چرون را و از آن ترجیح  
 بنود منتهی چو بران که کرده نتواند بود و شش لکه علم را  
 تو جوی از عالم بسوی معلوم لازم است و مقصد آن تو جوی  
 مبداء این علم و الله اعلم و وجه انضمام مشارایه که عالم  
 ذات آورنده است تعالی و عددی و معلومات آری  
 از سانی که مانند کلمات است آنچه از شان آنحضرت شد  
 آوردن آن بوده که جهان دانم فی الله و الله مرجه تو آن  
 و چون معلومیت را معنی مخاطب است و شمار اربکان  
 و کلمات و مرتب است چهار عالم جان مصور که اول

بجهان



صورتش مجسمی و احدیت و از نخستین جنبش که از او نشأ  
 حرکات بلوایت محظوظین است رباعی الاموال  
 و حکمت در جنبش دوم صورتی و تا این استقبال فاعل که  
 چون از نشان مبدع اعظم اعلی حرکت مذکور است و مبر  
 بران از وقایع صنع چون وصول فیض حیثیت و دیگر  
 خطوط مستحکم بر ادوی امکان مبدع دوم تسلیم گشت  
 اسمعی است و فرموده ان الله تعالی است و تسعین اسم  
 با بکشت مستقبل مبدع اول شد و دیگر علویات و بی  
 فتوری و حرکت اولی و قبول آن چنانکه بیکر و حد این  
 عالم از آنجه نمود شد انشائی یافت بر وفق اسم بزرگوار  
 احد محلا و مفصلا کلا یعنی و از اطلاع برین امور و انب  
 در ان معلوم کرد که معلوم نامت آبی از شاهی که گفته شد از

حیث اعتبار بذات منشأ تا بر اتم و صفات آنچه است  
 و تحاشا تا بر آن و از حیث آن مخالفت و تکرار در صفاتی  
 حروف و کلمات رباعی مسطور در حق منشور مستدیری  
 نورانی که بمشابه مصلد عین عالم طلقاتی جهانی است و پوشیده  
 در او چون پوشیده کی عین عالم در صورت کتابی الم المصطفا  
 او این سورتانی هر یک رباعی و عین اگر انسانی  
 نیستش قریب عقل از او تا بر ادوی مکرر کرده  
 از ادوی و این سجایا و با قطع نظر از این فوائد اگر نه  
 اصل سیکل عالم را جسم کل اندر حق سموات و ارض و فضا  
 که ظاهر کلام آفریده است گویند آن توحیدی مفعول که  
 لایق جهان کلامی بود ظاهر نیست و انطباق مطلقین گشت  
 اولی و ثانیه و آخر آن که بعضی گفته اند با آنکه احتمالی است

بعید که اخذی از کتاب و منت ندارد غیر از احتمال مکتبی در وقت  
 آفریدن آن چون سر کبیله مخرجین را از آغاز مخلوقی مستقبل  
 دارند هم ظاهرند و از عقوق توفیق بر وجهی که مودع من افتاد با  
 ظهور معقولات مجموع آرزو آن و صحاح احادیث با خود  
 معبرند و قیاسات اهل تشیع و تحقیق و از جمله آن بود که  
 اینک شیخ بعد از توطئه اتحاد الابدال فائده ابد الابد الرحمن  
 و مودود و هذانی المصطفی بدل المعرفه من المکره لانهم کلمه الرحمن  
 و فی اللفظ بدل المعرفه و هو من توحید البهیه العائیه با حکام  
 الاسماء الحسنی لان الاسماء الحسنی معوم معانیها بهما بل هی  
 العائیه بمعانی الاسماء کا سو فاقم علی کل نفس حکم بکتابت  
 سو فاقم بکل اسم بیدل علیه و هذا علم عامض و از مودجات  
 غرض امور آتی که خطر این تمیذات سنانی جریان احکام

اطلاق

اطلاق ذاتی نیست و عقل از دانستن وجهی جمع متناهی  
 عاجز و بسیاری از کلمات نیز مودود و معین معروض افتاده در  
 محال است که آنچه حاشی است آنرا بجم مستدیر نور نیست و از  
 مکر تصویر قوت متخیله و خواب امور گذشته و آیند وجود  
 که و اکت بر تعبیر و باید در توان یافت آنرا از تضاع باید این  
 که چون فحید گفتن دی مثلار و از او را صورتی تواند بود  
 که با بیانی مودود را و اطلاع باید بر این که اشیر الیه چه پوشیده  
 بجایه باید استیلا این حال آیت انفسی وقوع نظایر آنرا در آ  
 آفاق و از دیار ترجمه ظاهر اول کلام تمام از کتاب اعجاز  
 انصاف که پس گزارش یافته و مشخص ملین فائده و آثار پذیر  
 عالم روشن کرده است و در پستی اعجاز  
 کل که موجب خفیش شیشه منقش برقی لازم اولیت سلازم



و حدت آن بود و برین تحت از حدت عدول محکوم است  
 آنکه بکریه را چون نوع مشابهی با اجرام سماوی است  
 حیاست اجزاء او بر تریاست که یکی را که فضا بهر باره کشند  
 جنبش از حد و توان یافت و از کمر بجز پیشین بپوشد  
 گوشت افی چون اندازی تریاق بجز و کوفت قرضهای دور  
 می سازند و حال شک شدن ابر کشیده و مار باند میشود  
 و با محلی اقتضا حرکت باین حیث جسمی مرکب غیری را  
 زودی مانند دانشی از آزاد از بد رسوخ مقید را که یک  
 اجزاء مفروضه انجم نخستین از جنبش اجتناب بخیر نیست  
 و این حال از حد و لنگر که بی کمالان راست گوی  
 زبان دارد چون آب روان و آتارد و در آن محسوس  
 و نیتین و دیگر غلات در بوخا بعد از دوزبان و اگر قوم

عامه از موانع و مضامین این زبان بود و مطابق واقع بود  
 قد آهنگ از احوال او ضایع و گلیست و دیگر از حد  
 مرکب از وجات و بیای از تریاست و تمام بسیار  
 اختصاص برین که اگر یک بعضی مواضع از حد و مختلف  
 متضمن اختلاف متشیات اجزاء آن اجرام مبدع است  
 و صاحب تاج مکاران که اصل امور مذکور از شکاست  
 بنات او برین طریقه علی الصلوة و السلام اعتبار فرست  
 و حال آنکه بر حسب قواعد معتبره از متشیات این از مکار  
 روانه که جوی این اجرام را اقتضای بود که دیگر اجزاء را  
 نباشد و برین شکل من متعدد و جاسیام میان کلام آن  
 طایفه در حد و تسلیم و قیوم نامر متحول از حد و انهد و اتم  
 و اعلی از آنجه دیگران شکل کرده اند و بی توان یافت نیست

همه مخالفان ایشان و با بهای یقین بجهان و حال فضل  
 درین موضع هیچ بعد از این و با طبع خود را تو قدرها فرمود  
 که قدم خود بر ترویج از غنا نیست و بار بار ما و بیشتر  
 خانه که حکمت الهام خود را در این است و الهام محسوس  
 رحمت بر داشت و قد آخر القوی فلما یكون الاخیر او  
 اسیر مشرک بهم نموده که این فعل اسحاق زوت که اسما  
 هستی بستی فقط آب رود و بعضی که از روی عرف در موم  
 نمایند که الا سماء الحسنی فی العرف و حسن غیر مبطون  
 مجهول فی العرف الا عند العارفين بالله و با آنکه گردان  
 خبر بالعدل فانه یعلم السر و اخفی را حاصل منظر ظاهر  
 هدای عالی است بر چه بند گویند و آنچه پوشیده و نجاست  
 که دانند که و تقلم ما تو سورج تفسیر شول مستقام و ارا الف لام

مصفی است که هر چه بر گویند آفرام او باشد و با آنکه کمال  
 است که قال است بجهان و لکن لا تقاعد و میں بر ای کمال  
 معلوم با غیبه الکمال و هو قوله و یعلم ما فی الامر عام فانه یحالی  
 ما فیها الا یعلم من خلق و هو اللطیف علما بالسر الخفیة بعد  
 اخفی و بعد از ذکر این لطایف و بیان توافق و تشابه بیان  
 رب حصول فرزند بر کمال و اجتماع دو حسن در موطون  
 از برای بقای نوع و تربی حصول نتایج بر تربیت  
 جناح باید و شاید و در موطون شهودی از برای تحصیل معرفت  
 و تکمیل نفس و بیان آنکه برین موقوف است و رب جد و عالم  
 بر اینها و خالق جله علما من مشاهیر الاشیاء و الامثال و زود  
 که ظهر العالم عرفیات موصوفه با قدره و الاراد و جمیع  
 الاراده با کمال و موجوده و به التوجه مثل اجتماع الزوچین



الاقفا و فاحده ما ادا و كان من السهل ان يفسر  
 التوجر الى هذه الذرات و نسبة الصفات اليها لا يمكن  
 لنا لا تعرف التوجر و العدة من حيث هي و من الصفات  
 و تجعل كغير النسبة لجلنا من النسبة اليها لا يمكن  
 توحيد الموجد للشيء من كثرة الالف فمعه واحد في  
 فاقع الخيرة في العلم في هذا العلوم الامكن كسنة الله عن  
 خطا و السر فاحص الامر على ما هو عليه فكم يا شاعر او  
 بل يجوز وقوع مثل هذا لا يجوز ثم قال قدس سره  
 التوحيد الابع عشر من نزل الرحمن و اما  
 انحر كفاستع لما يوحى اني انا الله لا اله الا انا فاحص  
 هذا التوحيد الابع عشر من نزل الرحمن و اما  
 سورة قرآني وقوع ياقه انجزة افاء و و تفر و يكتفي

نون است كبحلي احصا اي اكمال اشعاره سبعة و اشعر  
 نحسين صورتها جالي سبع المثاني و مائة اخصا من كلام  
 سلكم نيت با و كبر صفات كرامت ذير و ذكر ايجاز  
 علامه نيت بالطايعي كشيخ دين موضع فرمود و بعد قوله  
 قد فرى الجمع اوده قري و اما انحر كفاستع اني و  
 محصل فرمود و ايكنه ان كل محتسب است فالانديسي الحقيقه و  
 چون يرا كه در عربي ميست كذاست از سلكا احصا كنند  
 حروف پيش از دست و توافق مواضع اشعار و مقور على  
 كبر جامع كامل آن قرأت و انسان و عالم از مقرر است  
 اگر ميانه آن و يا جالي نياست منفي شود بغير صورت جيت  
 از يك كفا و است و بنون و قايه اسام يافت و چون  
 ستره معلى باصايد مختلف در شان وجهه برش خورشيد

و در صحاح احادیث و روایات که حضرت حق سبحانه و تعالی  
 بصورت آن مجسمه تجلی فرماید و کسب از آن معبدان غیر از صورت  
 معتقد خود را نشانه آنکار خواند که و امارت باین حال فرموده  
 نموده است که تفسیر حقست بپیر و شاه و نبوی بطریق حقست  
 عز و علا است بصورت آن مجسمه در یوم البعث و النور و بالآیات  
 صورت حال از او امر بر و نزهت و افعال و توفیق بر عقیده مخصوص  
 آنکار از عدم آن و این هم نموده که درین عهد از او از ده  
 صورت نهانی رسید که با بوسی و ختم این موضع باین فرموده  
 فان هذا التوحید فی هذه الآیه من اصعب ما یکون لقوله وانا  
 انزل کتاب فبیع ثم افدتم الله و ما کنتم برب موسی علیه الصلوٰه و السلام  
 فهدا التوحید الجمع علی کل قراءه تفران قوله وانا انزل کتاب فبیع  
 بجا حرمه علی رب العزة فی الشام فقال به وانا انزل کتاب فبیع

قراءه بر خیزند و جمع لانه محل صوری فی تمام فلابد ان یکون  
 القراءه یکله فاذا اذ و بها الجمع فلابد ان یکون لا غیر ثم قال  
 قدس سره التوحید الثامن عشر  
 الرحمن هو قولنا انما الحكم الله الذي لا اله الا هو و مع کل شیء  
 علایه التوحید السعد من یوحید الهیه و هو توحید ترمیر از  
 که شکان می توان است این که در واقع عالم عبارت از  
 نفس حق است و کلمات بی نهایت بانی از قول حق  
 منالی و توحید و اسم شامل کامل اوسع جامع سر بر و علایق از  
 طوایف و بواعظ و حال آنکه گرد این موضع و کتاب است  
 بعد از که تفسیر ناشی از سامری که تهرانی تمام دارد و وقوع  
 یا فیه و طعن آن تفسیر این که در غایت موسی علی نبینا و علی صلواته  
 و السلام که سال از یور دین بقیان که فی اسرائیل انداخته

که شکان



بسانت و شتی خاکست که روح الامین صورت سوارانی  
 که شت بود اندرون آن انداخت و کوه سال از آن و از  
 آمد و منصفی شد بکفن این کفر صبح که الهکم و الکرمی  
 و چون اعاده آن صورت خاک از طریقت بود و چون اعاده  
 اشارت و قربان عالم را از برای ابطال آن ضلال و در  
 آن حال در کرمه انا الهکم الله الذی لا اله الا هو و  
 کل شیء علی قدره و رفعت و حکمت و اعاده که در اول  
 علم و انکساری است مروج را قول کن شواهد که از آن  
 شنودن تواند بود بودن مروج غایبی یافت یا خواهر یا  
 خاک از کرمه انا الهه ارا او شیدا ان شفا میشود  
 همچنان که خلیل الله که باقی قواعد مملو عالم علیه و علی صبح  
 الایمان و المرسلین افضل صلوات المصلین بود و در بار

اصنام

اصنام فرموده که جوابی نمی تواند گفت اگر چینی از نشان  
 بی پرستند و منصفی و مغربی یکی شیوه اندرسانند و چون  
 را خور کرده و بر یک کشته و کسی که شت خود را کلیم الله  
 گوید این لایق است که خورشید نم نهند فی الیم سفید  
 چون سحر کرده و یا بپایان دیزه دیزه شود و بدینا نشاند  
 و او در سستی آن که در از خود باز نمواند و استیلا از  
 دیزه است براری کند است و بطلان آن کفران و خیران  
 هیچ شبهه باقی نماند بقیه محض و جبریت نیست که آنچه  
 بی شوند آن بی آید این میر می دورست بی بنده که کرمه  
 از شنیدن آن خبر نیست و آنکه غیر از دین عالم هیچ راهی را  
 بجا نشود نیست است باقی صورت سجاده و کوشش در هیچ  
 قوت هیچ بعز و هیچ نه جاست برت مشا را به تفصیل

انوار دارن و علامت نبوت و اقتضای آن که فواید از انوار است  
 برآمدن چو انوار است و دیده اند و اگر گردن و سرش و آن  
 بخت و غایت و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور  
 بیک صافی آنرا بدست کرده و تمام نموده و نور و نور و نور  
 رکاب بر چرخ و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور  
 مبداء اصول و حرکت از انوار و نور و نور و نور و نور و نور  
 اینجا اصحاب استیلاست و نور و نور و نور و نور و نور و نور  
 افتاد و شاعرات و مطارج انوار با نظر نفس کلی با نور و نور  
 تعالی و ابد و عقل و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور  
 کلمه نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور  
 حقوق الشک و الذين يتركون منهم يوم القيمة فاذا استوفى  
 حقوقهم بالعبودية لا مقام يرجع الاله الى على الانوار و نور و نور

الايام التي استوجب الشك فيها حقوقهم بالعبودية والاشهاد  
 فلما انقضى وارجع الاله الى ربه ورجع الاله الى ربه ورجع الاله الى ربه  
 ذكرنا على الله ما صنع وانه انطق بالسبح ما قالوه وفضل في  
 شوقهم ما خلقوه وفضائلهم من نكلم الله الطيف بهير عليل ما ينفخ  
 ما ينفخ في الآلة الاسرار المار به ثم قال قل من ستره  
 النوحيل التاسع عشر من نفس الرحمن هو قوله  
 ما ارسلنا من قبلك من رسول الا يوحي اليه انه لا اله الا الله  
 يذاع خبره الا قد اودى التوحيد وهو من توحيد الايمان وهو  
 توحيد عجب از دقيقت سخ از كبري كل جلاله من عرسه  
 و منها جافهم لغات و اختلاف مثل بياض و معتضات  
 قابليت و استعداد الى مرزبان است كبري حكيمة  
 جويش آن بوده ارسال رسول ازال كسب و لهذا سبب ازال



افعال افعال است با مکتوبات کل ملوک و سائر ارباب  
 در احکام شرعیانه و بویژه حرمت و غیر آن پسری شده  
 و پنج معجزه بعوض غلام اسلام و باین قال الله تعالی  
 کلم من الدین یا وحی بر نوح و الذی او حیث الیک و ما ویتنا  
 بر ابریم و موسی و عیسی ان اقموا الدین و لا تفرقوا فی وصال  
 صحیح بخاری بی را اختلاف کرده بر ما جاده ان لا یجاء  
 در بنم و الله اما ان تو عیدت و بای و اشکن این سالم است  
 و تحریف در هر علم و عبادت معبود و بجهت بعضی آن  
 و از امور ضروری الملاحظه از برای اطلاع بر معانی الفاظ  
 کلمات قرآنی قسری مثل است ان جو امر کریمه فیلد و از آن  
 حیث که بعضی بعینه کلام متکلم حینی است سجاده و تعالی آن  
 منی که حکایت از کذب و کبریت و بعضی که بجهت با

بعینه کنه لغز است بحسب معنی متکلمین که متکلمی گوید که  
 حضرت حق است وین کریمه که ان الله و الله لا اله الا الله  
 و بجهت در ان حدیث پس ذکر نموده که اذ قال العبد لا  
 اله الا الله و الله اکر صمد و ربه قال لا اله الا الله وانا اکر و انی  
 در قرآن مجید بر میل حکایت وارد شده بجهت انعطاف بعینه  
 قول جل جلاله ان الله صمد و حکایت از کتب فرعون  
 بحسب معنی یا ایها بن سیه هر جا که او ببطی او کرده و در کریمه  
 و اذ الله یساق البینین لا آیتکم من کتاب و حکم ثم جاء  
 رسول مصدق لما معکم تو من و تشکره قال و قرتم و انکم  
 علی و کم احرى قام اما ایها کلام برده و کاست بر سبیل  
 حکایت و اقره فی المنه ربه یحیی و یمیت و انما یومئذ  
 کریمه مشفا و میشود و کلام علم اعانه و اذ الله الذی آمنوا

کم

قالوا قول الله وانشاءكم يوم وادخلوا الى بيوتهم فاقولوا  
 برسيل كتابه است جوت انما سلم انما نحن مستهزون وخرج  
 بعد از خيبر برين فرمايد فرموده كه نماز او كرت فاعلم بسان  
 كه رواه الموت فاعلم بسان من تلو او مانده او من  
 بر حرم ثم قال قدس سره التوحيد المشرق  
 من نفس الرحمن هو قوله واذ النون اذ مضى فاعلم بسان  
 ان نمر عليه فادنى في الظلمات ان لا ازال انت سبحانك  
 كنت من الظالمين هذا توحيد الغم وهو توحيد الخطاب وهو توحيد  
 النفس سبق ذكره اذ اختصاص اين موضع بخطاب مستلزم در  
 و توجع حكم ولى شبهه فاي زنجير معادنى و اضرورت شدن  
 النفس بغيره و استعجال آن شاي باشد بر نفس و بغيران  
 ففقد احوال است و انذار صلاح و فساد و نبوى و احقره

ایشان ضرورت اين جهت يوش برين معنى با اختصاص  
 تكرر على نبيا و عليه الصلوة و السلام چون باجماع حكم و خواص  
 بنى اسرائيل از جمله چهار پيغمبر و پيغمبر كه در آن زمان بودند او ميشت  
 انديزاي اينك بشهر ملكى شين دين كآدم بوده از دود اوده  
 اسباط بنى اسرائيل نه و چند برده كرده و كرده و فادرا و اولاد  
 شهر را برساند كه اگر مجموع مردم باز از بنى نوحه از آسمان  
 فرو فرمايد آده نماز و ان تكليفش كذا است كه هر كوي بد كند  
 كه نزول باز ديكست و توقف بر بنى قايده ضحك و شوشت  
 و چون پرسيد ملكم آن سخن را از دود باور نداشت كه اگر عيىن بود  
 در اوقت نشدى براى سر كردن اينها و سر شاز و زانجه و طيفه  
 نصيحت و رسانيدن از عيىن بود با اهل انجا بجاي آوده  
 و بعد از ان از ميان ايشان پروان آده متوجه ساحل دريا رود



شد و طغیان پروردگار جهان آنکه در کار او شکی نیست  
 و در انجا گشتی روان می گشت و موافقت کرده با اصحاب آن  
 سفینه و از ملک با مره بی جستن باز و سرش آبیان گشت  
 بر نوعی مضطرب شد که بیم غرق بود علاج صاحب بحر آوازه داد  
 که در گشتی روی عاصی است باید که نجات و رسم ما در چنین  
 واقعه انداختن فرماست تا بنام هر کسی که براید فدای کنان  
 شود که نجات سختی حاصل است از غرق جموع و چون سر  
 پناهی خود بنام یونس برآورد و آن بر عاتق فرمود که در  
 کتا کار و بند که نجات منم و بدیاریست و بزمان آتی ما می  
 فرورده او را اینا که آزاری ترسد بگوشت و استخوان او را  
 بخرائیدن و شکستن تا چون بر وفق حسن طغیان نویسد آن  
 زندان خلاص باشد قدر آن نعمت و لذتش بر بسیار فوق و جداست

در یاد کا قتل علی بن الامین عند الفایض الدجیل و قد قتل  
 شیرین نماید بدانش گم و صل  
 آنرا که ملک زمره جدایی بخشاند  
 و از نو دیات وین خد آنکه چون می او را بفرمود یا رسالت  
 آوازی می شنید بخاطرش آمد که این چه آواز شد فاعلی السیر  
 هذا تبیج و اسب الجوه او نیز تبیج مشغول شد که بجا ملک آمد  
 الا انت بجا ملک ان گشت من الطالین و بحسب مضمون این  
 منظوم که ۹ تو یکی و او یکی دو باشد و  
 این یکی در آن یکی بیدار گشت بعد از ترنجبین و آواز  
 بیکانگی غافل منم چون خطاب موسم شویست است  
 بجا ملک را عاود فرموده نمود است که حذر از این تبیج  
 شریه فعل و او ان از قبل ملک و وضع جری در غیر محاسن

در آلت یلی لک کتب و سراقل ان کثیف العظا  
 اخاک انی ذاکر کتب شا کر علی انما الصبح صبحا  
 بخت مذکور و ذکر و اگر و با قدر المرحم بسلفه ۹  
 روزت بستودم و نخی داسم  
 من جلد تر بودم و نمیدانم  
 و الشیخ قال فل ذک علی ان یوش کان مجربا مدینه  
 قوم مراد علی بالمخص به امر قبله و عرقا بکف حال فلو لا  
 کانت قریه انت ففعلنا ایضا لعلنا لاقوم یوش ما آمنت کشتا  
 منهم عذاب اخری فی ایچو الدیاء و متعاسم لا یسین و چون  
 قصه این مسیبه با غرابی عظیم که دارد در مواضع متعدد و اوقان  
 بعبادات متفرع و نوع یافدا قوال مفسران و تفسیر آن تعلقات  
 افتاده اما آنچه آورده شد در آن علفانی نیست مگر در حدیث

تا غیر حال دریا و وصول یوش بقریه مذکور درین کرمه و انرا علف  
 نیست در آنچه شیخ معذرا در ادیان آیه فرموده که حق سبحانه  
 و تعالی را معنی و معنی داری از انی داشت از حیثان و یوش  
 و معانی که ای که از انیه ان نزل عذاب کشیده بودند و در یوش  
 انسانی مذکور است که زمان امن و وصل کو نامه نماید و اگر  
 در واقع و از بامد و زمان حیران و عذاب بر عکس آن ضایحه  
 در ایام و حال کنده که روز اول از مدت و نخی بلیاس  
 ناکان محسالی بود و هم محسالی و سیم بخفته و او را  
 استحجود کان کسیر الایام المعلومه و روز قیامت از مری  
 دستگیر معالی بنجاه سزار سال باشد و آنسان لایحه و خم  
 الفزع الاکبر چون زمان کاردن و در کفر صبح کرد و نیست  
 ضمیمه البت شد و چون قوم یوش را بر شدت الم و دین عذا



کرامت و مقام هم الهی من در تبتیه فرموده فاطمه  
 القامه الوزن فی الایام و قد قیل ان ابی الحسن  
 علیه السلام به العیاده و الله اعلم و رایا من ای منم علیا  
 و قال رایا اورد جلد فی الساجل و کان الی تعلیل فلم یکن  
 و الفیت قد من فی الرل ثمة اشیاء و ثی شبر و کان من جم  
 یونس و بشت الی بکلام من حوادث محدث بالاندلس  
 کن من نفس و عاتین و پیست من و عاتین و نفس یافا و  
 شیا الایا و مع کا ذکر فاطمه فی ذل العیاده الایا  
 النبی و ما جاب من الاعراف فی توبه و تم قال یحیی  
 الثقی جید الحادی و العشر و من  
 الرحمن فخال الله الملك الحق لا آله الا هو رب العرش الکرم  
 هذا فوجد الحق و هو توحید الخیر از خصوصیات این صنف

اختصاف جلال است به الملك الحق و اختصاف الحق به  
 لا آله الا هو و آیت سابق برین کریمه انما خلقکم  
 بحسب و انکم الی الله لا ترجعون کا قال لعل و ما خلقنا السموات  
 و الارض و ما بینهما الا عجب و ان یجربون اکثر شیئ من یشت  
 فایست و جوده عالم است از من حیاتی معبر به ایسان و  
 یس فی البیته عبارت از ان بود حق مخلوق به فرموده ما  
 خلقنا ما الا بالحق و رب عن کریم نیر که بجهت است او را  
 شکل اعظمی شامل عالم احسام بکلیه طبع عن طبع عیایه  
 علی الترتیب الحکمی فانه علی کل شیء محیط و موجب علم  
 اکثر و دم بوجدت کثرت نمای حیرت افراشته عاقل  
 کویان کون است و تعبیه آن غافل ازین که در سر شیعه  
 سلما و حدت و یکاکی عودیت که خسته رات فیضیه

لا سيما في صور وكره وفضائله ساسي بوجه واسرار في  
 در كلام شمس که ان عدد و قیام بمره و ان وجهه و ان  
 ليس بوجه و عدد و ان واسطه لیس فی الایمان بوجه و عدد  
 فعدت الصور و عدد و ان الحیث و لا العود و فالتعود  
 فی کل صور و جمیعها من غیر تعیین و در الصور ماسی و  
 الصور و ليس ثم شی و ایة علی العود و فی قیام بمره و ان  
 نشأ السموات و الارض و ما بينهما و ان ما سنا ما لا یکن  
 یکن فاین و فاین فاین فاین فاین فاین فاین فاین فاین  
 فاین فاین فاین فاین فاین فاین فاین فاین فاین فاین فاین  
**ثم قال قدس سره التوحید الثاني في المشرق**  
 من نفس الامن و فاین فاین فاین فاین فاین فاین فاین فاین  
 فاین فاین فاین فاین فاین فاین فاین فاین فاین فاین فاین

که الایمان و الله الذی یرزق الخلق فی السموات و الارض و ان  
 ما یخون و ما یعلمون و معنی شمس فی الایمان بوجه و عدد  
 و در که از خزان و اسرار و ان معنی الایمان بوجه و عدد  
 فعدت الصور و عدد و ان الحیث و لا العود و فالتعود  
 فی کل صور و جمیعها من غیر تعیین و در الصور ماسی و  
 الصور و ليس ثم شی و ایة علی العود و فی قیام بمره و ان  
 نشأ السموات و الارض و ما بينهما و ان ما سنا ما لا یکن  
 یکن فاین و فاین فاین فاین فاین فاین فاین فاین فاین  
 فاین فاین فاین فاین فاین فاین فاین فاین فاین فاین فاین  
**ثم قال قدس سره التوحید الثاني في المشرق**  
 من نفس الامن و فاین فاین فاین فاین فاین فاین فاین فاین  
 فاین فاین فاین فاین فاین فاین فاین فاین فاین فاین فاین

تساوی



لیسان روان چون آینه کار چه بد بوده او بسوی پستی  
 رفت و چون غبار بر چرخ چرخان بیاورد او سر بر آینه و  
 و دهم را در زیر پای کشتن و عایت ادب را نمود و در شب  
 سلطان شد و چون بزرگیت رسید سر کردن او را گرفت و خود  
 کشید که آن کشت لا عدینک غذا باشد و او بستر بخت  
 تا حد غایت عرضه دارد کشت بانی او که تو ملک هست  
 غریب و چون آنحضرت این بشنید لرزه بر اندام مبارک افتاد  
 و او را زانگاه بر نهی و نری حال باز رسید و او حضور  
 اشارت رفت و چون عرض داشت و نزدیکان بنزد  
 و بایده که موی میر چون امری که افتاد آن شخصی بنفشه و  
 می شد در اینست بود و بی تماشای بندگان حضرت خطاب  
 بکلام خطاب بپادشاه است و ذکر آن کلام معجزه نام خوانی تا

انوار عالم فانی منتهی سعادت محمدان نوع انسانی خواهد بود  
 و در جواهر صاف تو حیدرین جوهر منع یک جنبه از لطافت  
 شیخ مستفاد میشود و اینکه آفتاب سیر در بی آینه از زمین  
 حیوانات نباتی و انگریزی که ایزد آفریده در او پدیدار شود  
 و آن کار آینه بآن طریقت که او را چشیده و از عجب آن  
 گرمی و نری بیدار میشود و رنگی در حیوانات غرضی و نباتی  
 عنایت و در انوار فانی اندرانی داشت اطلاع بر آن که  
 آنرا سلطنتی مست بر دیگر عناصر از آن حیثیت که صورت  
 علم افتاده و شاید بدان و کائنات العرش المسوی علیه الرحمن  
 العالی چون هر چه اختصاص یافته بآیه جامع را دیده که آن  
 می پرستند و طبع او بر خلاف طبع آب که جعل الله من کل شیء  
 می و میدار است که در پدیدن جبهه انوار است آفتاب

كز نيسا انقري كز چيان مجرب صاحب جمال ايسه  
 باشه كز انجى پرستند كان آفتاب را بر من حضرت سليمان  
 عليه الصلوٰة من الرحمن اسانيد كه سيدون الشمس باطله  
 الشمس من ان الله انبأى فيه بر منشا غيرت قال الشمس  
 والشمس ان اخرجت جبالا من الارض فخرجت جبالا كذا  
 باسراجهما يظهر المحسرات الالهيه بر وجهها فلها عا  
 انجب والاطهار ولها مجد الليل والنهار فخرجت من  
 الجبال في السموات والارض من يعلم يا محسن وما يعلنون  
 فابن الله الماه فاصبح غورا وابتلى الشمس فاست افر من  
 العيون فاطر جبلة الآز وطار السور فاطر جبلة الشمس  
 انجب في السموات والارض فوسع كل شئ ورحم كل  
 فاستوى على العرش العظيم اذ حكم على تلك الشمس برودة

وعلى الآيات مستقره وجريه فماني كل جاني جب فطره  
 الظهور بطوره ووجه انجب بدل دور فاعلم بجان محسن  
 ويعلمون فمواهد لآل الله رب العرش العظيم **قال الله**  
**سوره التوحيد الثالث والعشرون**  
 من نزل الرحمن موقوله ومواهد لآل الله رب العرش العظيم  
 والآخرة ولا الحكم واليه ترجعون هذا التوحيد الاخير وهو  
 توحيد الهويه نزل اين كبريه انا وآيت بها من سبحان  
 مكره فرموده وقالوا لا نزل هذا القرآن على رجل من العرشين  
 عظيم اسارت بان انزل آيات مكره اين كه وركبت علق  
 مايتا ويحار مكان علم الخيرة سبحان الله تعالى عما يشركون  
 ركب علم ماكن صدرهم وما يعلنون ومواهد لآل الله رب العرش  
 المحسن الاول والآخرة ولا الحكم واليه ترجعون في الكشاف



الخیر من الخیر کا نظیر میں انجیل سے قبل یعنی المصداق و نحوہ  
 یعنی الخیر کہ تو علم محمد خیرۃ احد من خلق و بارادہ این معنی  
 تاکن ان لم الخیر موصو لہم توان است و المعنی بخیر و لم  
 ما فی الخیر و فی کلام نظم نظیرہ العذر کثیر و چون فی الخیر علم  
 کلمات شاد است و نسبت مجموع آن کلمات با نفس حافی  
 از پنداشد و میشود و نسبتی واحد مقتضی ای عقل ظاهر آ  
 کہ در عالم متناصل تفاوت بودی و آنجی می بینم بر خلاف این  
 وقوع یافتہ و قد قال اللہ تعالی و لقد کریمنا بنی آدم و خلنا سمیع  
 البر و البحر و زقمنا سم من الطیبات و فضلنا سم علی کثیر من  
 فضیلتا و قال تعالی ملک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض و قال  
 تعالی و لقد فضلنا بعض النبیین علی بعض فی الاکل و الاکر  
 یعنی بآد واحد و کثرت تفاوت و در علم با سیر الی سیر انبیا

آت و بیلی بر ظاهر است بر وقوع متناصل و ج جای این امر محمد  
 قرآن مجید را کہ اضلال است و اکل از دیگر کتب منزل یعنی آت  
 فاضلہ افتادہ از دیگر آیت و قد و روان آتیه اگر کسی سید آت  
 القرآن و این روشن کرد و گرای عقل کافی نیست  
 از حکم و اسرار متدرج در مصنوعات بل موجب از کثرت  
 لوقی انک من بیا و سبھا من حکیم علم فخر از من العالیات  
 قبل خلق کجاست بختی او من لوقی انک قد و فی خیر اکثر  
 و شیخ را در بین کجاست از موضع و احد اعیان افتادہ کر فی  
 منسوب و دادہ ان شمل برسی امور غریب عجب حاصل آن  
 ذکر صدق و وجہ اش و در حال مطالعہ آن غایت خرم و خوش  
 وقت بود و چون از ان غیب باز آمد و خود را مشغول  
 بحث لطایف این محل یافتہ می در جہش را میں شغل خط و آ





و چون کثرت بی تاهی بکشد و باقی طاهر از شمس در حلقه  
را منع شود تا آنکه از این است که هر چه در آستانه رفته بود  
مذکور که در توحید الحکم بالوحد الذی الیه رجوع اکثره و انکساره  
عینها و از وفات لطایف مندرج درین آیه آنکه شبیه از معینه  
دیگر بلفظ منکر الها و قوی با فیه که همین تکیه کافیه در دل  
بر صحت بودن آن که اگر چیزی بودی بوج یعنی و استی از  
صاحب بعین معلومی یاد تو ان کرد و استارت با من است  
در کلام شیخ من عالم مع الله الها آخر تقدیم فی غیر منم و  
استسفی اودم و کان دعواه لما علی و هم که برای نه چون  
آن متوهم را متعلق نباشد که بآن متین شود و حیثیتی  
که بآن متین که و بهضم خوانده او معدوم محض باشد  
که باقی غیر از معبود بحق لا اله الا هو نیست و غیر از او سر بر

نخست کند که خیریت آن ناکست و باطل و واقع و نماز  
آن از مظل حجت ایجاد می خاسته از لایحه که عبارت است از  
انظار کامل محود منموم است و مقصود و قد قال شیخ فاکن  
الحاصل من کما نسته ذات علم فلا یجمل و یجمل فلا یحاط به علم  
من حیث انه لا یحاط به علم و یجمل من حیث انه لا یحاط به علم  
فعلم من حیث جمل فاعلم بعین الجمل فاعلم من قبل الاضداد و  
وصف الله ثم قال قدس سره التوحید الحکام  
والعشرون من نفس الرحمن هو قول بل من مخالف غیر  
الله یزکم من السماء و الارض لا اله الا هو هذا توحید العبد و هو  
من توحید الخویر یا بحق مغربی و ان تعدوا نعمت الله لا  
تحصوها جزئیات آن نم نامحسوس که تا کون از دو قبیل بیرون  
نیست انجاب و ابعاد و شش آنکه غیر منم حیثی را سبحانه و تعالی

افتخار و احتیاج ذاتی است و ذاتیات را انشکاک ازده  
 محال الاجرم حکایت هم در هر دو از سستی یا قسوت و سستی یا قسوت  
 میوای شش و سستی و سستی در استرابی استرادی آن غایت آن قدر  
 معقول و ربود محتاج به با داد فیض رحمت ایجاد می و اگر چه از کمال  
 قدرت و سرعت غاد امر کن افعال الهی است نه مایه  
 حساسیت اصول استعداد شنیدن امر کن بر وقوع خواهد  
 و اسباب آغای تریب می باید که هیچ یانه اذن بعلو فرموده  
 فی قوله بذات جبهه العذرا بخبر یا و از فیض مکرر بر زنی رفتن  
 و محض ترجه الحاسر آنجا از کبریا و اید و سستی است بر سستی  
 انکار که آیا آفریننده و غیر حجابی تعالی و نه می میرساند شمارا  
 از آسمان و زمین نیست هیچ حجابی سزای بر سستی که او بجا  
 لا اله الا هو و لا اقال و هو توحید الهوت و چون از خصایب

آن حضرت جمیع اعداد است و از غایت پیدایی چنان است  
 و معدات مشا و الهی است با جبار و اجبار بسیار می  
 غلایین حجاب ملاحظه نیست و از توجیه برق صورتی  
 شدت حرمت آن از اندیشه زنی غافل ماند و دانی از این  
 چمن ایشان و ایمان مکرر از اسبابی شمرده ساهی است  
 با آنچه زرق می دهند اندر اگر انسان هم داخل زرق است و قد اشأ  
 الی ذلک بقوله فاقم من بعد تم علیه سوا فلا تعتمد و اعلی  
 امثالکم تعتمد و اعلی الکثرة و الا اعتماد علی الکثرة یودی الی  
 عدم حصول ما وقع فی الامتداد و اذ کل واحد من الکثیرین متوجه  
 عموم له بذلک فلا عموم له شی و مدعوه الحال الصحیح الی التفرغ  
 التوجه الی واحد علی علم من یکس له واحد بجهت الیه و فرغ سوا  
 فیهین الیقین بر علیه فادنی الی حصول المطلوب من در آنجا



قیاس موم و علی السوء و الکشف فی تخریج حم المله  
 خاصه ثم قال قدس سره التوحید الساسی  
 والعشرون من نفس الرحمن هو قوله نعم کانوا اذا  
 لم یلا الاله سکرون هذا توحید البعب و هو توحید الله  
 توحید الهویة از معانی صحیح اسباب عظیم انکاش بر کبر و کبر  
 است و چون مشرکان از الله و کثرت ان از آثار  
 من غیر بار و غیر خالک و عین و روح بیکشده بود  
 با این از معبود بحق و غیر از او به الله جل جلاله انکاش  
 سیندن لا اله الا الله اری عظیم غریب نموده این از او  
 افتاده که با وحدت و یکسانی و اتی و احد این بعد و کثرت  
 صبور جلوت تواند بود اجمال الله احد ان به اشیا  
 یک چیز اصولی پیش تواند بود جبرین الله را که پیش

نمایم چون کی گوید کسی و ما مسخا جده فی آباءنا الاله و چون  
 این بحسب از وجهی معتدل مینود و خلافتان ظاهر از شخصی  
 می شنیدند مثل خورشید از غیر از مغزی طالع اما بشیر  
 مشکلم توحیدی و مقتضیات آن خبری نه ایشان اینج بود  
 فحکم الحسن من معرفه النفس و الاخصاص الالهی فاشکوا الله  
 من یستلای شرون لاله الامه عباد با اعتبار و حق تعالی  
 ان فی ذلک عبرة لاولی الالبصار و قال غیره و ایا و یس  
 الالبصار فاعبروا کما اردو فم من اولی الالبصار و حل آن سخن  
 کذب که ان به الاله خلق انان بود که حربه و منزه است  
 آن عذاب معلوم نموده ایشان را با و در آنجا میگوید کلام  
 خداوند است که الله همان خود را برای آن پیش منبوه  
 اگر و سید توب ایشان شوند بخت است و بارک و تعالی

درین توحید و از سر





جبر آید آنکه در واقع هر حضرت آفریده خود را  
 نتواند بود و بی مردم ازین عاقل نیست باین است  
 و بعد از آنکه در آنجا که هر کس فانی شود بنابرین مطلع بر  
 حوادث و قایم را حین الاطلاع و فعلی باید که از مشایخ  
 اشارت و قیام بن بایکانه تا عاقل نماید و هیچ بعد از  
 آن رفیق بر حیل سلیم با شیخ مصوم فرموده که ما تم میقول  
 در پی پاره اشارت و حکم است که ملک لاله الاموال احد  
 چنین القریب انما العقل السليم او الشیخ المصوم و ما عدا  
 چنین فانه يقول خلاف ما قال هذا ان القریب يقول  
 هذا الامر بعد من قول الآخر هذه الطبیعة و احکامها يقول  
 الآخر هذا حکم الدور فیصره کل قایل به باینه فقول چنین  
 القریب فاینه لفرق فیض الاله من لیس و یجوز من

باقوان و ما یضاهی الا الفاسق بالخارجین عن حکم چنین  
 القریب و الله يقول الحق و هو العزیز العزیز  
**قد مره النوحید الناصر العشر**  
 بن پس الرحمن موعود شد به العقاب فی الطول لاله  
 الاموال المعصیه بذات حید الضروره و هو من توحید الهیه  
 و هو علی الحیث مقام الایمان از آنکه مومن با جان سره که  
 اعتدالی بود و خوف و طهارت از سمعت امیدش انهم کار  
 ساز و نه صورت بزم از امید اری و ترش آنکه خدا  
 در امور و سویت پر انجودانه اطفال و حدت جنتی است و قد  
 حسن و در دالعدال قامت السموات و الارض و ان خود  
 خواجه که اعظام اموال هر کس را حاجت و جدتی ضروری  
 است و در بذات توحید الضروره ایمانی با حق و یار کند

باقوان

ذوقیات را و چون اخصی غایت معدلت و سورت سورت  
 مطلقه است که عاقلین و اندویدار اجامعت و انصاف  
 معقایل بر سبیل شادی و اتحاد در حکم ارضای این  
 اصناف مذکوره مویده گشته بقول و موسی توحید الهی و اما  
 وجه خصوصیت این موضع با عندالاکمال و اشد  
 و جالیات ذوالجلال و الاکرام فی قوله سبحانه  
 العذاب ذی الطول و چون عذاب را فرید قوی است  
 سورت معاصدی و بیکرنداره ذی الطول را که آن نیست  
 مویده افتاده غار الذنب و قابل التوب که مرده و از جانب  
 و از جلال و وجود این کبریه بقدر سوره است بحاکم و میم  
 به طووس تسبیح مستعد و طین ظهوری و شعوری طرا  
 کال ظهوری مشیر تا دم و من عین مشرعاتم کار و عین

این عیاس دخی احد عینا فی جویست الهی ال عین علی مکه علیها  
 عرش الرحمن و چون اعطاء وجود از غیر قدرت بر کمال از عین  
 سبحانه و تعالی محال است و افعال آنحضرت آتی بزمانی برین  
 این بطریق از حق که از سوانح وقت ثبت افتاده و حقی باشد عانا  
 نه پس بعد حل شدت عذاب بر رعت عاقبت وصول فیین  
 رحمت ایجاد می محصل است سوره را که آن رحمت عالم و عا  
 حسب انشاء و ما یدانند عین مجید و چون مراد اندو این  
 معروف باشد چون جنات سلیمان و لاهق و عا که آن عین  
 که صاحب کسوف گفته و الله به العذاب فاره و مشکل لاز  
 فی عذیر شدید عا به لایعقل من هذا التقدير و در تذکر  
 از افعال و کیران و تصرفات خود بسطی تمام کرده مشکل بر  
 کلماتی گفته که لایق بلاغت کلام بحر نظام است و توفیق



این مقام را که گویست از آنکه گنجینه موضع شایسته و هم میراث گشت  
 که از سید پروردی در شرب برابنای خلق مخلوق گشتین  
 این در فرموده اولی مطلق است و دری که اصل بیکر و حدائی لم  
 محال استوار رحمت رحانی آنست که گشتین و کمال موضع  
 از مقامات بر جوی و حیات محلات صحیح تزیین کتاب بر آن  
 العزیر العلیکم که با سبقت در این علم شایسته است  
 و باعث اظهار آسایشی الهی از غایت وانی و مشیت آن  
 از غایت و حدیث از مقامات موطن ظهوری  
 و در آن متوالی نصیب نیست از باختر بر بیدار و انصاف  
 لوازم تعیین بکر ظهور و بیداری میداست و تانی با سبقت  
 الهی محسوب از دوزخ لغوی غافل از آنست و غافل از  
 معرفت و بو شایندن تعیین عارضی و قبول غایت و تانی

مانند شرح فصیح در موهون و فرموده سید العقاب العلی  
 سبک گشت آن معانی محض شد که بیداری عالم نظر الهی از آن  
 میان و مانی سراسر مثال در حب صدور و کسب پاک  
 و بحر محض کلام و محصل آن لا اله الا هو الیه المصیر و برین  
 در غایت انشای و انظام از افق تا اقسام اشغال را  
 در کسب بکر یا قریبان که متعین و موطن ظهوری از افق  
 انحصار انواع جای و نیای و حیوانی و صلوح بدیهه  
 اعتدال شمس ربی و بکر که اگر تغییر و انحراف بآن  
 بیدار نقصانی و بیداری طاری کرده و اسرار آن نمایش  
 اعتدال نوعی و در جرح او اندود از ابد و فیض از انوار  
 که از غایت سرعت تعاقب مشق و از سید العقاب  
 بنیان غافل از حقیقت کمال نموده و انوار آن و نیای

و چون ازین عهد الی آخر ایلی میرد انکاسی بر پیش ازین  
 بنده ایست و عادی در امور و ارشاد ایشان در پیش  
 اعتدال این موضع لطیف بدیع و غریب کنجی جنبه می شود  
 که فاشه الی اونی الا قیام من عباد و باهانه و علی الطول  
 بعنا الذین و قابل التوب علی شدید العقاب الزکر  
 الدعوی فان الشدید فی زعمه انه لا عاوم و لو علم ان من  
 عاوم ما اوعی و کتب فی تعالی عیاد علی کتب الدعوی  
 الحق متولی امور جم بنده و عصمتی فی حکایت و کتابت  
 یقفوا عند ذلک و یعلمون ان الحق ثم قال قدس  
 سره النوحید السابع و العشرین  
 مرتبش الرحمن موفور ذلک الله ربکم عالم کل شیء لا اله الا  
 هو فانی توکلون فی التوحید الفضل مومن توحید الموحید

از کرامت خیرت علیه آدام بیدی ازین صبا و غلام آدم الی  
 کتبها معلوم میشود که آدمی و جابجاست صاحب قهر حسن علی  
 و رقیب آقا و ظهور او شعور او لطیف انضیلت من معر خلقت  
 خلق بر صورت انسان کامل و است و توفیق و این موضع که بعد  
 هر که حق ان الله ذو فضل علی الناس و جمع یا و ذکر ان فضل  
 و از جامعیت مذکور این و ارد که خلق السموات و الارض  
 اکبر من خلق الناس و کبر انهم الناس لا یعلمون و ما و اکبر است  
 مرتب است و در جرم که آنرا می کشد و اندام که در نیاید  
 این که آن اکبر است نسبت بانسان از حیث ناسبت است  
 صدق اطلاق این اسم بر عرف عام و ازین جهت موفور ذلک  
 من آدم و من الخلق که ایشان را قریب خلق بر صورت  
 ان ناسبت است که اگر چنان بودی فضل و افرونی بودی



بعضی را بر بعضی و قد ضللت الرسل بعضهم و شیخ بعد از افا و  
 ابن اقلیدس و دقایق فرموده فصل الصورة لا یقال فیها  
 فصل فی حاله فصل علی انسان و کان فیها فصل من فیها  
 فی الاسم و الراد فی الفصل العام و انما من فوئده بیان التوحید  
 و انما من فطره توحید الفصل من حضرت اکرم و البذل  
 ثم قال قدس سره التوحید لثلاثون من  
 الرحمن هو قوله هو ای لا آله الا هو فاعلموا انهم یؤمنون بالوحد  
 الحمد لله رب العالمین هذا توحید الایمان و هو توحید الكل و هو  
 من توحید الهویه انما لخصه اربعة اقسام و تراویح آیات فی  
 و الفنی که در مواضع متعدده از کرام قرآنی مستفاد می شود  
 ظهور در کلیت ربانیت است از من حی و کلمات انسان  
 از انما من ایشان و این که پیش از هر وی است حی و رب

من متضمن الاطلاق است و مریت که عالم باقیات آن است  
 افا و از انچه متصادم از و سرش انکه حی حق است  
 سبحان و تعالی و آن حضرت مسیح خویش با نوح اعطا فرمود  
 نفس رحمانی است از کلام بجز عظام قرآنی حال سبحان که رب  
 العز و سبحان الذی امری بعبد سبحان الله من حی و  
 سبحان سبحان و بر ظاهر که ظاهر از کلمات الهی عالم است  
 مسیح از عالم نیست الا انک مسیح بکلمه و از تمام مسیح نامی نیست  
 اکل از سایرین احدیت و یکسانی فان فیها عدم المشار که  
 التوحید افضل ثناء و مولانا آله الله فله اعلی از توحید  
 الایمان و هو توحید الكل و هو اعلی من التوحید من انما  
 قال قدس سره التوحید الحادی لثلاثون  
 من من الرحمن هو قوله لا آله الا هو حی و عبودیت یکم و رب

ایاکم الا وین هذا التوحید الیک کہ از بیان امور در موضع توحید  
و ستودنی آنکه بقا خود است و دست و خودت بجا را چه در آن  
از خودت کن و بیدار آیدن خیریت و برون از قوی و  
مشاوره ای و بکرات نمودند که در واقع و حصول فقیهیت  
انجام دی عالم را و نمایند بر تو نویسی برایشان تا به پیر  
بجده و انصاف که طاهر و محصل خود است و به استوار  
آن بر و اعم و فی بحیثه عادت نماید مخلوقات و باقی می  
میرد و در کثرت و پیوسته و بیک و انجمن و الا کرام و بی  
طاهر که از مستغنیات جلالت خود در وجود است و عدم  
و از ان کرام افاضه رحمت بی انقطاع و انصراف و این  
اعانه که نمایند اما خدا و زمین است آن احسان و انعام  
بر حسب و مزیات که الامثال و آیت نورانی روشن یافته و

چون اظهار آنرا از محسوسه از علویات شمس است و از سفلیات  
سراج و باج شیخ و این موضع بعد از احصاف توحید برکت از  
و توحید عیب انار که فی لیل و نهار که آن شب قدر بود  
شخص شعبان و عینا غرق کل امر حکیم ای حکم اشارت بکلی  
امراری و امر که جاست به الرسل الا هیون و نطق بها  
الکتاب التکذیر و محض تعباده عامه و عامه فکل موجود  
بنا بر آن که بر او ان من شیء الا بسبح بحمده مستغنی و  
احد یعلم من ان مدد است ففی عامه حکم عامه العلم او کانت  
الاستعدادات من القوایل مختلفه که قوی بسیار است از شمس  
تا سراج در ضوایر و روشنی و با نورانی که روشنی شمس است چون  
قابلیت از حق تعالی است و فاعل محسنه و الامتداد اقتضا  
خویش از قبول او و بهر بنده و در کثرت که گفته شد آنچه نور است



و از من و او سو نور احمد سجده تیشیل بآن نقره و شمشیر  
 از منی است که در جایگاه باشد و او در مسکنی تا محظوظ باشد از  
 احتیای باد که موجب حرکت و اضطراب او بود و اگر کسی  
 کرده بود و شستن آنجا بود و ذکر امور مذکور با شجره موی  
 بر آستین او که از نعلت بایره مکنون است و مقدر گشته در بر و از  
 علم بعین که غلظت او را از آشیای هر که گشته غیر مرده  
 که هر چه بودی علی و یعنی معنوی و شخصی مثالی و شخصی غیبه  
 ندیده و ملک سخی کثیر و ظاهر کرده و نظیر امور مذکور در کتب  
 انسانی سابق عیبی است و خاطر قلبی و تصور خیالی و معبر ساس  
 و در کتب جابجاء موقت تعلیم و تعین و اقتضاست از مسکن بآن  
 محسوس افشاح و ذکر که شخص غیبه و غفط را بانی بسا بآن  
 واقع شده و به شجره و مشیر بکثیر و متوسع احتیاج یافته که ابطون

و از منی از مرآت رب اربع که ثبوت علی موهبی شده اصل قهاب  
 اشیاء و مثلاً لغات و تعادلات آن است و لهذا شجره با  
 ماخوذه از شجره ال برجات است و است و بعد از بیان سیه  
 لطیف سخن باین مسکنه انعام گشته که تم آن بعد المصباح  
 الذي قریب الی الخ جابجاء فلسفه الالمی زجاء تفرک هذا  
 التمهید ماسی ملک الزجاء و لیس و تک للشمس و الزجاء و  
 الکوکب الذي فاذا كان المحل الذي ظهر فيه المصباح مشها  
 بالکوکب الذي هو السطح من کون نور السراج في  
 النور و هو صاحب المنزل ثم قال في هذا السراج ان نور قدای  
 سوقة و معنی من شجره مبارک که ریشه فلان نور الالمی من  
 بهایع التبییه بالبحر و کما جابجاء فی اختلاف الاما و الالهة  
 من العنار السافر و المعز المذلل و المجلی الیه و اما و النقا

ثم ان هذا السراج لا شريك ولا غريم فوصفنا بالاعتدال هذا  
 كان السراج المذكور الذي وقع به التبيين هو السراج الذي  
 في المسكنات والزجاج يكون من خواص الحركات والاضطرابات  
 تكون البصر لا شريك ولا غريم فيدرك لا يوجد في غير السراج  
 يدان معتبر هذا كذا في النور الاصح ثم قال قدس سره  
**التوحيد الثاني في الثلثون من تفسير الرحمن**  
 هو قولنا فاعلم ان لا اله الا الله واستغفر لذنوبكم والذين  
 المومنان واعد لهم مستلكنكم وشوكم هذا التوحيد المذكور وهو  
 توحيد الله عز وجل بديانته عز وجل وعزب ملائكة رتبته  
 يابره كذا ما حصل في قوله تعالى وادبره راو وروضع صاحب روشن  
 شبهه كمرجبه اي شود و آسمان و زمين را نور الهی است و انما  
 آرا نماصن عام و ادراكی كنهه كرس و غایه كبریه است

از كجاست بنا بر امور كذا كمال جلاله جلاله بنهايه و انما  
 آن بوده كه آدنی مجول شده بر عقلست تا زود به ان ایسا كی  
 كونه است نه آن ظاهر كره و خیل آن بود كه كذا حاصل  
 و از مشاهد و جاتی و ان كرس با وی الای مخلوط شود  
 شده كه مخالف و تفاوت قیاسات متافیه است و شیخ  
 بوزار جیه بر مده مات معصومه از ان افاده فرموده بود  
 این كلمات كه فاعلم ان لا اله الا الله و ان ملكا لا یسا  
 بحیثها انما الله انما لا اله الا الله و ان ملكا لا یسا  
 نورا و جلاله الهی فیما او می بین الامر الهی ما یكون عنینا  
 شی صلافا كان هذا التوحيد بعد ستر رفته الذكری  
 ان ایسا ستر الله المومنین المومنان فان رفع الستر  
 و وجود الكشف عند الرفع العلم بانهم السرا لا غیر كذا



لا يحد رفاق من غير الله على عبده ثم قال قدس  
 سره التوحيد الثالث والثلاثون  
 من نفس الرحمن هو قوله هو الله الذي لا اله الا هو عالم  
 الشهادة هو الرحمن الرحيم هذا التوحيد العلم وهو توحيد المظهر  
 المذكور في موضع المحصل انما خاصيس توحيد متناه  
 كبريات اشارة بحجته توفيقا كبرية تعدد وكثرت اذ يتميز  
 ببيان غيب وشماعات وجمع بيان علم ورحمت ودين  
 نسبت باقية عالم الغيب والشهادة سبحانه وتعالى وعلو علمه  
 نصاب كل باء كبر صاحب برآيه ياه وخطي از اسرار  
 فايز کرده قال الله عز وجل في شان حضرت علي السليم آية جنة  
 من عندنا و ابن ابي حنيفة استاسمين غنيين الرحمن الرحيم عظماء  
 من لدنا علما ارحم ربي عالم الغيب والشهادة و آكامان

بوق از من لدنا و يا يند که با علم ناسی از رحمت ربی بطن  
 باشد که نفس لدن شاخ مانده را که از رمی انعطاف پذیر  
 گویند و اجور فرموده و یوست من لدنا اجر اعطیا بفضلت  
 موصوف گشته و ارسال افضل و کلان حد علیه و علی الامیر  
 الصلوات و کرام القیامات بی شبه از علم بوده و با آن  
 یافته که ما را ملک الارجس للعالمین ادر سائنست و علم  
 ترجیح سادتی با ذی و بر کبریا و من لدنا استلم و شیخ  
 بعد از انچه ترجم شده فرموده که با علم ان کسان شریفاتان  
 معادن شرفنا میگویند من لدنا فان ارحم منزه و احسن  
 النفس الی حبس الله به عن عباده میگویند من لدنا منعم  
 ثم قال قدس سره التوحيد الرابع والثلاثون  
 من نفس الرحمن هو قوله هو الله الذي لا اله الا هو

القدوس هذا توحيد القنوت وسوم من توحيد الهوية المحيطة از  
 الطائفة موصوفه بغير حرف عام خصوصیتی عظیم دارد و کلام  
 و لایست بر ذات باطلا فیما بی شائبه امری که ملاحظه آن  
 منشأ تینی و شخصی تواند بود غیر از مفهوم وحدت و غیبت  
 نسبت با هر مشکلم و مخاطب در هر زمان و مکان که افاده هم  
 گویند و اما از او هم شنونده پس در واقع این کلام را این  
 الذی است چیزی و کلام خود صدق آید بر او پیکر و حدانی عالم با  
 بعید و سرجه مجله و زمین اوست که در درون آن جمالی است  
 و نه در حد نفس و در مجله ای احصای شود که جامع و حدیثی  
 و جمعی است اشارتی بر جنبه باین معنی و از خصوصیت مذکور  
 اخذ و که در کلام آتی معنون بالا اوست در هر موضع  
 دال بر توحید و یکسانی حضرت مکمل قدیم علم مبارک و تعالی

و صدر کبریه موسست برین موضع کما اشارت شد شرح الیه قبول  
 و سوسن توحید الهویه المحيطة فله التفرع ط کتبها لغو است الحلال  
 و چون صفات نیز می را و لایست بر امری ثبوتی نیست  
 ظهور آثار احاطه جسی را از ثبوت و وجود مظاهر کریمه  
 فرموده که قدم الهویه و احاطه حتی ادعایات ثبوتی از رسول  
 و فصلت التوحید فی قلب السامع منت الهویه با حاطها ان  
 عجز السامع الی عدم فقول فاقم شی وجودی او قد خرج  
 عن وجود الفعل و الحس مبنی با عدم قیمت الهویه فان الضمیر  
 ان یعود علی امر مقرر فاقم ثم قال قدس سره التوحید  
 الخامس و الثلثون من من الرحمن هو قوله الله  
 الا لا اله الا هو و علی الله فلیتد کل المومنین هذا توحید الزنا یا و  
 الرجوع فیها الی الله لیرزق الله الهما از ملاحظه ظاهر ان صاحب

السرویه



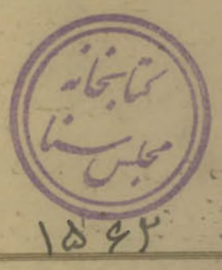
من مصیبه الایمان الله و من یؤمن بالله یهد قلبه که قبل از کرب  
 این موضع وقوع یافته روشن کرده و جراحات این توحید را  
 و رجوع مصیبت زده بجزت حق و حده لا شریک له دفع الم را  
 که چون نذیه رود که آنجا واقع شدن او را بارادت و خواست  
 بخشنده حیات او نگاه دارند آن بوده و فوت کشنده  
 ازان متالم و غیر است هم ازان حضرت بر سبیل امانت  
 واجب الد با او بود و بیاکش باز کش که آرند و برنده و نگاه  
 دارند همه در حال اوست تعالی و تقدس البتد صیران  
 واقع را شدت و ارات و تلخی نماید و بارضا و بقضا و تسلیم  
 انا لله و انا الیه راجعون بکرب فاعز زندگانی که اصل مطلب  
 و رعایای این جهانی است انجامیده فایز گردد بکرامت انما  
 یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب کمال الشیخ فوجید

الذی

الرزاق یا نفع و اء استعمل و لذت اخبر عالم من تعالی فی ذلک  
 فقال اویک علیهم صلوات حق بهم و رحمة و الرخمة لا یكون  
 معالم و اویک هم المهدون بقول الذین تبین لهم الامن علی  
 ما هو علیهم فی نفسه فسمی مصیبه فی حقه لزوم طایر و فی حق من یسیر  
 بذ الذوق لزوم الهانی قلبه فی خط فخرم خیر ما تم قال قل  
 سره التوحید السادس و الثلثون من  
 نفس الرحمن سو قوال رب المشرق و المغرب لا اله الا هو  
 فاختاره و یکلمه بذ التوحید الوکالة و هو من حیث البویة احسان  
 بی ثانی کلک دین کریمه تمیک فرموده انسان را جمیع آنچه  
 آورده از برای منفعت و مصلحت او فرموده که آنحضرت  
 را وکیل سازد تا بهیچ سمت تواند پرداخت با قات و طایب  
 عبادت و برستش آورنده سعاد که از برای آنش آورنده و

اتکا بنید بر تصریح در و جملت ایجن والاش الی بعدون  
 و حکمت در ارجوکیل اگر در کیم و انفقوا مما جعلکم مستخلفین فیہ  
 امر بافاق و در عباد اگر تصرف ایشان را بود در انجیز  
 باید کرد و مصروف ملک مستخلف عالم بمواضع افاق و  
 مصارف لایق بروجی مرضی مالک مالک مان خبرت  
 است و لهذا قال الشیخ فزل الشریع و ابانت لمصارف  
 المال فانفق علی بصیرة بنظر الوکیل فن انفق فیالم یایر الوکیل  
 بالافاق فیہ فعلی المنفق قیہ ما استھلک من مال مستخلف فیہ  
 لاشی له فانه فمجلس حکم الاصل فلما حکم علیہ فاعطاه هذا السوء  
 رفع الحکم عنه فمما اتلف من مال من استخلفه و هذا آخر تحلیل  
 فی القرآن الذی وصل الیہ و هو سوسه و مکتون مقامه و کرنا  
 بکار و رایہ ذکر اند بجا نفسہ و امرمان مذکره بجا نفسہ

فلما ذکرناه بها علنا من لدنه علنا و کان ذکرنا رجمه منسبنا  
 فمذاقنا دینا العشره الواجب علنا مکملنا فرفع  
 فی ید ایحی فمقول ترتیبہ الی وقت اللقاء  
 و زوالا مات الی اہلنا و  
 اللہ یعول ایحی و ہو  
 یجندی السبیل  
 تم





۱۵۹۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
تاریخ ثبت در دفتر کتابخانه  
شماره ثبت کتابخانه  
تاریخ ثبت در دفتر کتابخانه

کتابخانه  
تاریخ ثبت در دفتر کتابخانه  
شماره ثبت کتابخانه

تاریخ ثبت در دفتر کتابخانه  
شماره ثبت کتابخانه



